## چند سؤال از محضر استادم جلد دوم

سؤال 1. آيا صحيح است كه بغض و دشمني با حضرت علي رضي الله عنه جزء اعتقادات مذهبي حنبلي ها است؟

سؤال 2. آيا صحيح است كه در زمان امويان بردن نام حضرت علي رضي الله عنه و ذكر فضائل آن حضرت، ممنوع بوده است؟

سؤال 3. آيا صحيح است كه حضرت زبير همراه با پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم و يكي از همسرانش ـ ظاهرا حضرت عايشه ـ در زير يك لحاف قرار مي گرفتند؟

سؤال 4. آيا صحيح است كه ما سلفيان بر خلاف سلف با ائمه جور مماشات و مسامحه مي كنيم و ولايت فاسقين و امامت جمعه و جماعات آنان را قبول مي كنيم؟

سؤال 5. آيا صحيح است كه عبداللّهّ بن عمر با حضرت علي رضي الله عنه خليفه چهارم مسلمانان بيعت نكرد، اما بعدها با اختيار خود براي بيعت با عبدالملك بن مروان با پاي حجاج بن يوسف ثقفي بيعت كرد؟

سؤال 6. آيا صحيح است كه اگر يك راوي ايستاده بول مي كرد از نظر راويان حديث ساقط مي شد و هيچ حديثي از او نقل نمي كردند؟

سؤال 7. آيا صحيح است كه ابوسفيان مورد احترام خليفه دوم و سوم بود و نزد آنان از مقام و منزلت والايي برخوردار بود، در حالي كه پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم او و دو فرزندش را لعن كرده و آنان را از مصاديق شجره ملعونه معرفي كرده بود و حضرت علي رضي الله عنه و اهل بيت نيز از او تنفر داشته و او را از خودشان دور مي كردند؟

سؤال 8. آيا صحيح است كه علما و محدثين سلفِ ما در مرگ افراد به سر و صورت خود مي زدند و در مصيبت از دست دادن علما و دانشمندان لباس هاي خود را پاره مي كردند؟

سؤال 9. آيا صحيح است كه اُم المؤمنين حضرت عايشه در حضور بردگانِ نامحرم حجاب و پوشش خود را رعايت نمي كرد؟

سؤال 10. آيا صحيح است كه امام احمد بن حنبل فقيه نبوده و صرفا ناقل حديث بوده است؟ چنانچه طبري مورخ به آن تصريح دارد.

سؤال 11. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم با دستورات خداوند مخالفت مي كرد و عمر بن خطاب تخلفات و مخالفت هاي آن حضرت را به ايشان تذكر مي داد؟

سؤال 12. آيا صحيح است كه محدثان بزرگ ما و شاگردان امام مالك چيزي از حديث نمي فهميدند، استماع غنا را جايز دانسته و در مجالس رقص شركت كرده و به غنا و موسيقي گوش مي دادند؟

سؤال 13. آيا صحيح است كه ابوحنيفه امام اعظم حنفي ها پرستش قاطر به قصد تقرب به خداوند را جايز مي داند؟

سؤال 14. آيا صحيح است كه ابوحنيفه ايمان حضرت ابوبكر را با ايمان شيطان برابر و يكسان دانسته است؟

سؤال 15. آيا صحيح است كه طبق فتواي ابوحنيفه اگر شخصي كعبه فعلي واقع در مكه مكرمه را كعبه واقعي نداند هيچ خللي به ايمان او وارد نشده و باز هم مؤمن است؟

سؤال 16. آيا صحيح است كه حضرت عمر ابوهريره را تنها شايسته و لايق خر چراني مي داند؟

سؤال 17. آيا صحيح است كه علماي ما دلالت حديث ثقلين بر خلافت و جانشيني اهل بيت را پذيرفته اند؟

سؤال 18. آيا صحيح است كه تمامي علماي ما حضرت جعفر بن محمد رضي الله عنه را از امامان دين مي دانند؟

سؤال 19. آيا صحيح است كه 43 احاديث ما ساختگي و دروغ است؟

سؤال 20. آيا صحيح است كه راويان احاديث، مكشوف بودن ران و نپوشاندن آن را عيب دانسته و اگر شخصي در حضور ديگران ران خود را نمي پوشاند، از عدالت ساقط شده و راويان حديث از چنين شخصي حديث نقل نمي كردند؟

سؤال 21. آيا صحيح است كه عده اي از علماي بزرگ ما همچون احمد زيني دحلان مكي شافعي، احمد فيضي جورومي حنفي رومي و شيخ سليمان ازهري با نوشتن كتاب هاي «أسني المطالب في نجاةأبي طالب» (اسماعيل پاشا، هدية العارفين: ج 1، ص 191 و إيضاح المكنون: ج 1، ص 82.)، «فيض الواهب في نجاة أبيطالب» (اسماعيل پاشا، هدية العارفين: ج 1، ص 195.) و «بلوغ المئارب في إيمان أبيطالب» درباره ابوطالب عموي پيامبر، ايمان او را اثبات كرده اند؟

سؤال 22. آيا صحيح است كه سن حضرت عايشه هنگام ازدواج با پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم بيش از بيست سال بوده است؟

سؤال 23. آيا صحيح است كه حضرت خديجه هنگام ازدواج با پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم باكره بوده و سن ايشان نيز حدود بيست و پنج سال بوده است؟

سؤال 24. آيا صحيح است كه شخصيتي همچون ليث بن سعد بن عبدالرحمن مصري كه يكي از بزرگترين فقها و محدثان ما به شمار مي رود و تمامي صاحبان صحاح و سنن شش گانه از او روايت نقل كرده اند، در نقل روايات، اهل تسامح و سهل انگاري بوده و اصول و موازين نقل حديث را رعايت نكرده است؟

سؤال 25. آيا صحيح است كه امام بخاري با صحابه اي كه جزء دوستداران حضرت علي رضي الله عنه بودند، مخالف بوده و آن ها را به جرم دوستي با حضرت علي رضي الله عنه ثقه و عادل ندانسته و در كتاب خود از آن ها حديث و روايت نقل نكرده است؟

سؤال 26. آيا صحيح است كه حضرت ابوبكر و عمر از انسان بودن و بهترين مخلوق خدا بودن اظهار ندامت كرده و آرزوي گياه و گوسفند بودن و پشگل و مدفوع شدن را داشتند؟

سؤال 27. آيا صحيح است كه حضرت معاويه كاتب وحي و قرآن نبوده و تنها بعضي يا يكي از نامه هاي معمولي پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم را نوشته است؟

سؤال 28. آيا صحيح است كه حضرت معاويه در دوران خلافتش به تجارت و خريد و فروش بت مشغول بود؟

سؤال 29. آيا صحيح است كه عبداللّه بن مسعود و عده اي، سوره هاي فاتحه، فلق و ناس را كه در قرآن هاي فعلي سوره هاي 1، 113 و 114 هستند، جزء قرآن نمي دانستند؟ و در نمازهاي خود نيز سوره هاي فلق و ناس را قرائت نمي كردند؟

سؤال 30. آيا صحيح است كه تمامي مسلمانان معتقدند مراد خداوند از شجره ملعونه در قرآن، سلسله امويان مي باشد؟

سؤال 31. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم به حضرت عايشه دستور مي داد تا به همسرش زينب بنت جحش دشنام دهد و او را سب كند؟

سؤال 32. آيا صحيح است كه ما معتقديم حضرت ابوبكر رضي الله عنهاز پيامبران الهي برتر و بالاتر است؟

سؤال 33. آيا صحيح است كه ما معتقديم ابوبكر هيچ اشتباه و خطايي نكرده و معصوم از خطا و اشتباه است؟ در

حالي كه پيامبران و انبياي الهي را معصوم از خطا و اشتباه نمي دانيم؟

سؤال 34. آيا صحيح است كه ما معتقديم حضرت عمر اولين كسي است كه خداوند در روز قيامت با او دست داده و احوال پرسي و مصافحه مي كند و دست او را گرفته و وارد بهشت مي كند؟

سؤال 35. آيا صحيح است كه صحابه پيامبر و اهل حل و عقد، حضرت عثمان را كشتند؟

سؤال 36. آيا صحيح است كه هشتصد نفر از صحابه پيامبر در كشتن عثمان بن عفان مشاركت داشتند؟

سؤال 37. آيا صحيح است كه اعتقاد به جسم بودن خداوند كه سلفي ها به آن معتقد بوده و آن را ترويج مي كنند، توسط متوكل عباسي ناصبي و دشمن اهل بيت شروع و ترويج شده است؟

سؤال 38. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم حضرت ابوطالب را دوست داشت؟ و علماي بزرگ ما نيز كساني را كه حضرت ابوطالب را دوست نداشتند، كافر مي دانستند؟

سؤال 39. آيا صحيح است كه حضرت عايشه مادر زنان مسلمان و به اصطلاح «أمّ المؤمنات» نبوده وتنها مادر مردان مسلمان و به اصطلاح «أم المؤمنين» مي باشد؟

سؤال 40. آيا صحيح است كه سند بيشتر رواياتي كه توسط شامي ها نقل شده است، مرسل و مقطوع و به اصطلاح ضعيف است؟

سؤال 41. آيا صحيح است كه تقيه براي حفظ جان از اعتقادات مسلّم تمامي مسلمانان بوده و تقيه مسلمان از مسلمانِ ديگر نيز مشروع و جايز است و اختصاص به تقيه از كفار ندارد؟

سؤال 42. آيا صحيح است كه صحابه پيامبر بعد از نزول آيه«يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَـٰفِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَ يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْأَيَـٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ؛ «درباره شراب و قمار از تو سؤال مي كنند، بگو: در آن دو گناه و زيان بزرگي است؛ و منافعي از نظر مادي براي مردم در بر دارد؛ ولي گناه آنها از نفعشان بيشتر است. و از تو مي پرسند: چه چيز انفاق كنند؟ بگو از مازاد نيازمندي خود، اينچنين خداوند آيات را براي شما روشن مي سازد؛ شايد بينديشيد». سوره بقره (2)، آيه 219.» هشدارها و تذكرات آيه را ناديده گرفته و باز هم شراب مي نوشيدند؟

سؤال 43. آيا صحيح است كه سلفي ها در انجام اعمال خشونت آميز زبانزد بوده و مخالفين خود را تحمل نكرده و به قتل مي رسانند؟

سؤال 44. آيا صحيح است كه سلفي ها معتقدند خداوند خودش را از عرق اسب آفريده است؟

سؤال 45. آيا صحيح است كه قبر و بارگاه حضرت معاويه مدت ها به عنوان بيت الخلا و سرويس بهداشتي مسلمانان بود؟

سؤال 46. آيا صحيح است كه ابن تيميّه از هجوم امويان به مدينه منوره و خون ريزي ها، هتك حرمت و تجاوز به زنان و دختران مسلمان در مدينه منوره دفاع مي كند؟

سؤال 47. آيا صحيح است كه كعب الاحبار از ترور و كشته شدن حضرت عمر اطلاع داشته و سه روز قبل از ماجرا، عمر را از ترور و كشته شدنش مطلع كرده و از او خواسته بود وصيت كند؟

سؤال 48. آيا صحيح است كه فرزند حضرت عمر دختر كوچك و بي گناه ابولؤلؤ را به تلافي كشته شدن پدرش كشت؟

سؤال 49. آيا صحيح است كه ابولؤلؤ پس از ترور حضرت عمر، در همان ميدان عمليات كشته شد؟

سؤال 50. آيا صحيح است كه ابولؤلؤ قاتل حضرت عمر از طايفه عثمان و امويان بود؟

سؤال 51. آيا صحيح است كه فرزند حضرت عمر به خاطر كشته شدن پدرش، چند مسلمان بي گناه را به قتل رسانيد؟

سؤال 52. آيا صحيح است كه حضرت علي رضي الله عنه با بخشيده شدن عبيدالله‌ّ بن عمر قاتل هرمزان، مخالف بوده و معتقد بود فرزند خليفه دوم به خاطر جرمي كه مرتكب شده، بايد قصاص شود؟

سؤال 53. آيا صحيح است كه حضرت حفصه دختر حضرت عمر نيز در كشته شدن دختر ابولؤلؤ و هرمزان نقش داشته است؟

سؤال 54. آيا عبدالله‌ّ بن عمر و عبيدالله‌ّ بن عمر فرزندان خليفه دوم، از خليفه چهارم ما حضرت علي رضي الله عنه داناتر بودند؟

سؤال 55. آيا صحيح است كه حضرت ابوبكر رضي الله عنه انسان ها را در آتش مي سوزاند؟

سؤال 56. آيا صحيح است كه امام ابوحنيفه ازدواج با مادر، خواهر و دختر و وطي آن ها را ـ در صورتي كه عقد نكاح خوانده شده باشد ـ زنا و موجب حد ندانسته و تمامي فرزندان متولد شده از اين ازدواج را فرزند شخص مي داند؟

سؤال 57. آيا صحيح است كه طبق فتواي امام ابوحنيفه اگر شخصي زني را براي زنا كردن اجاره كند، زنا شمرده نمي شود و حد زنا ندارد؟

سؤال 58. آيا صحيح است كه امام بخاري و امام مسلم براي تجارت و كسب درآمد و كسب شهرت و رياست به نوشتن دو كتاب صحيح بخاري و صحيح مسلم پرداخته اند؟

سؤال 59. آيا صحيح است كه بخشي از روايات كتاب بخاري و مسلم صحيح نبوده و روايات ضعيف و غير صحيح نيز در اين دو كتاب وجود دارد؟

سؤال 60. آيا صحيح است كه ما اهل سنت و جماعت تابع سنت حضرت عمر و جماعت معاويه هستيم؟

سؤال 61. آيا صحيح است سنتي كه ما از آن تبعيت مي كنيم، همان رفتار و منش و سيره شيخين يعني همان سنتي است كه در روز شوري و روز تعيين خليفه سوم، از حضرت علي رضي الله عنهخواسته شد تا از آن تبعيت كند، اما حضرت علي رضي الله عنهتبعيت از چنين سنتي را نپذيرفته و دوازده سال ديگر از حق مسلم خود و خلافت محروم شد، ولي حضرت عثمان تبعيت از آن سنت را پذيرفت و به عنوان خليفه مسلمانان معرفي شد؟

سؤال 62. آيا صحيح است كه سر مطهر پيامبر صلَّي الله‌ّ عليه و سلَّم هنگام رحلت در دامن حضرت علي رضي الله عنه بود؟

سؤال 63. آيا صحيح است كه برخي صحابه، پيامبر را عادل ندانسته و كارهاي آن حضرت را مخلصانه و عادلانه نمي دانستند؟

سؤال 64. آيا صحيح است كه برخي صحابه شراب مي نوشيدند؟

سؤال 65. آيا صحيح است كه صحابه در زمان حيات پيامبر صلَّي الله‌ّ عليه و سلَّم به نام بت هاي لات وعزي سوگند مي خورند؟

سؤال 66. آيا صحيح است كه حضرت عايشه و حفصه انسان هايي بي رحم، قاتل و آدم كش بودند و در زمان پيامبر چند نفر را به قتل رسانده و يا دست آنان را قطع كرده و يا دستور قتل افراد را صادر كرده بودند؟

سؤال 67. آيا صحيح است كه حديث «خذوا شطر دينكم عن الحميراء ؛دو ثلث دين يا بخشي از دين خود را از عايشه بگيريد» سند نداشته و در هيچ يك از كتاب هاي معتبر حديثي نيز وجود ندارد؟

سؤال 68. آيا صحيح است كه حضرت عايشه غسل كردن را به طور عملي به مردان ياد مي داد؟ يعني لباس هايش را از تن بيرون آورده و به طور برهنه غسل كردن را به مردان ياد مي داد؟

سؤال 69. آيا صحيح است كه پيامبر صلَّي الله‌ّ عليه و سلَّم مردان را به ديدن زنان نامحرم تشويق مي كرد؟

سؤال 70. آيا صحيح است كه بسياري از فقها، قضات، پادشاهان، اُمرا، تجار، نويسندگان و توده اهل سنت به

عمل زشت لواط گرفتار شده و مرتكب اين عمل مي شدند؟

ؤال 71. آيا صحيح است كه حضرت عايشه در مورد جنگ جمل فريب عبداللّه بن زبير را خورده و در دام او افتاده است؟

سؤال 72. آيا صحيح است كه ما معتقديم پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم مسايل جنسي خود را با همسرش كه دختري شش ساله بود، انجام داده و با او استمتاع مي كرده است؟

سؤال 73. آيا صحيح است كه پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم از قيافه حضرت عمر بن خطاب و هيبت او مي ترسيد؟

سؤال 74. آيا صحيح است كه حضرت عايشه و حفصه دروغگو، حسود و توطئه گر بوده و با حيله و تزوير باعث جدايي پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم از يكي ديگر از همسرانش شدند؟

سؤال 75. آيا صحيح است كه حضرت عايشه خود را به خاطر شركت در جنگ جمل و كشتن بيست هزار مسلمان جهنمي مي دانست؟

سؤال 76. آيا صحيح است كه حضرت عايشه براي شفاي بيماري خود دست به سوي يهوديان دراز كرده و از آنان براي شفاي بيماري خود درخواست دعا مي كرد؟

سؤال 77. آيا گفته حضرت عايشه كه مي گويد: پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم هنگام وفات، حضرت ابوبكررا براي جانشيني خود معين و منصوب كرد، صحيح است يا فرمايش حضرت عمر؟

سؤال 78. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با شنيدن خبر شهادت حضرت علي رضي الله عنه اظهار خوشحالي كرده و سجده شكر به جاي آورد؟

سؤال 79. آيا صحيح است كه حضرت عايشه نسبت به حضرت علي رضي الله عنه بغض و كينه اي ديرينه داشته است؟

سؤال 80. آيا صحيح است كه حضرت عايشه و حفصه دو تن از همسران پيامبر و امهات المؤمنين با يكديگر دعوا و قهر كرده و تا آخر عمر با يكديگر صحبت نكردند؟

سؤال 81. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با خواهرزاده خود عبداللّه بن زبير دعوا و قهر كرده بود؟

سؤال 82. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم و ساير همسران آن حضرت رفتار و برخورد درستي نداشته و با خشونت و در نهايت بي ادبي با ايشان رفتار مي نمود؟

سؤال 83. آيا صحيح است كه پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم خانه حضرت عايشه را كانون شرارت و فتنه انگيزي معرفي كرده بود؟

سؤال 84. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با رفتن به بصره و جنگ كردن با حضرت علي رضي الله عنه با دستورات قرآن و پيامبر مخالفت كرده است؟

سؤال 85. آيا صحيح است كه بخاري و مسلم بسياري از روايات صحيح را در كتاب خود نقل نكرده اند؟

سؤال 86. آيا صحيح است كه علماي ما فتوا داده و گفته اند كه اگر مقدار آبي كه در اختيار گروهي از مسلمانان قرار دارد براي وضو گرفتن تمامي آنان كفايت نكند، واجب است عده اي در آن آب بول كنند تا آب زياد شده و براي وضوي همگي آنان كفايت كند؟

سؤال 88. آيا صحيح است كه مذهب تشيع در ميان صحابه رواج داشته و عده اي از صحابه بزرگوار پيامبر شيعه بودند؟

سؤال 89. آيا صحابه پيامبر به دين يهود و كتاب تورات علاقه داشته و از آن نسخه برداري مي كردند؟

سؤال 90. آيا صحيح است كه سر بريده احمد بن نصر پس از جدا شدن از بدنش، قرآن مي خواند؟

سؤال 91. آيا صحيح است كه ابن عساكر دمشقي و ذهبي با نقل مطالبي سعي در دفاع از شمر بن ذي

الجوشن يكي از جنايتكاران و قاتلان حضرت حسين رضي الله عنه و توجيه اعمال زشت او داشته و جنايات او را در راستاي اطاعت از ولي امر مي دانند؟

سؤال 92. آيا صحيح است كه امويان از دستورات پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم سرپيچي كرده و با سنت هاي آن حضرت به مخالفت پرداختند؟

سؤال 93. آيا صحيح است كه محمد بن عبدالوهاب مؤسس جريان وهابيت ادعاي نبوت و نزول وحي بر خود نموده است؟

سؤال 94. آيا صحيح است كه علماي حرمين شريفين وهابي ها را كافر دانسته و اجازه ورود به مكه و مسجدالحرام را براي اداي فريضه حج به آنان نمي دادند؟

سؤال 95. آيا صحيح است كه درگيري وهابي ها با مسلمانان و كشتار مسلمين توسط اين گروه اكثرا در ماه هاي حرام به وقوع پيوسته است؟

سؤال 96. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم حضرت عايشه را درباره جنگ جمل ظالم دانسته و او را از مشاركت در چنين جنگي منع كرده بود؟

سؤال 97. آيا صحيح است كه صحابه پيامبر از رسول گرامي اسلام اطاعت نكرده و با دستورات و فرامين آن حضرت به مخالفت پرداخته و آن را اجرا نمي كردند؟ به گونه اي كه رسول گرامي اسلام با ناراحتي از جمع آنان بيرون مي رفت و تخلف و اذيت آنان را نزد ام سلمه شكوه مي كرد؟

سؤال 98. آيا صحيح است كه عده اي از صحابه پيامبر در برابر مرخصات و اموري كه پيامبر آن را مشروع و جايز مي دانست، موضع مي گرفتند؟

سؤال 99. آيا صحيح است كه اگر شخصي خود را از احاديث پيامبر اكرم بي نياز بداند و اعتقاد داشته باشد كه كتاب خدا و قرآن كافي است، از دين اسلام خارج شده و جزء كفار مي باشد؟

سؤال 100. آيا صحيح است كه علماي حنفي پيروان امام شافعي را كافر مي دانستند و معتقد بودند شافعي ها بايد همانند يهود و نصارا جزيه بدهند؟

سؤال 101. آيا صحابه پيامبر پس از رحلت نبي مكرم اسلام به نفاق رو آورده و با همسرانشان بدرفتاري كرده و حقوق همسرانشان را رعايت نمي كردند؟

سؤال 102. هنگامي كه پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم مي فرمودند: «لاتسبوا أصحابي فلو أنّ أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدهم و لا نصيفه» (محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 2، ص 292، كتاب المناقب، باب فضل أبي بكر.)، «أكرموا أصحابي فإنّهم خياركم» (عبدالرزاق صنعاني، المصنف: ج 11، ص 341، باب لزوم الجماعة، ح 20710.)، «اللّهّ اللّهّ في أصحابي، اللّهّ اللّهّ في أصحابي، لاتتّخذوهم غرضاً بعدي، فمن أحبّهم فبحُبّي أحبّهم، و من أبغضهم فببغضي أبغضهم، و من آذاهم فقد آذاني، و من آذاني فقد آذي اللّهّ ، و من آذي اللّهّ فيوشك أن يَأخُذَه» (ترمذي، الجامع الصحيح: ج 5، ص 696، كتاب المناقب، ح 3863؛ احمد بن حنبل، المسند: ج 5، ص 54، حديث عبداللّهّ بن مغفل و كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 11، ص 540، ح 32530.) و «إنّ الناس يكثرون و أصحابي يقلون، فلاتسبوهم، لعن اللّهّ من سبّهم» (هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 10، ص 21، كتاب المناقب، باب اثم من سبّ الصحابة.) مخاطب سخنان آن حضرت چه كساني بودند؟ و روي سخن با چه كساني بود؟ اين روايات را چگونه بايد معني كرد؟

سؤال 103. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم عبداللّهّ بن خَطَل را با دستان مبارك خودشان به قتل رساندند؟

كتابنامه

**بسم اللّه الرحمن الرحيم**

پس از آن كه بخشي از سؤالات خود را به محضر استادم مولوي... ارائه دادم و ايشان از عهده پاسخ بسياري از آن ها برنيامد و به پاسخ سطحي و گذراي چند سؤال اكتفا كرد، من از اساتيد ديگر كمك گرفتم، وليمتأسفانه با من برخورد غير علمي و تند و خشن داشتند و متهم به رافضي بودن، شدم. شدت عمل اساتيدمولوي عليه من، زماني به اوج خود رسيد كه سؤالات ياد شده، بدون اطلاع من، متأسفانه چاپ و منتشر شد ودر اختيار عموم قرار گرفت.

برخورد زننده و توهين آميز اساتيد مولوي ـ به جاي پاسخ منطقي به سؤالات مطرح شده ـ باعث قطع ارتباط و مانع از طرح ساير سؤالات من نزد آنان شد. براي شنيدن پاسخ مناسب و منطقي به سؤالاتم علي رغم ميل باطني مجبور به چاپ و انتشار اين سوالات شدم، تا شايد اساتيدم در برابر عمل انجام شده، قرار گرفته و به جاي توهين و تحقير، پاسخ منطقي و علمي براي سؤالات مطرح شده ارائه دهند.

به اميد شنيدن پاسخ منطقي به اين سؤالات

**سؤال 1. آيا صحيح است كه بغض و دشمني با حضرت علي رضي الله عنه جزء اعتقادات مذهبي حنبلي ها است؟**

من اين مطلب را در كتاب «تاريخ المستبصر» نوشته شيباني (متوفاي 690 هجري قمري) ديدم و بسيار شگفت زده شدم. او مي نويسد: حنبلي ها معتقدند: هر كس ادعاي پيروي از مذهب حنابله را دارد، بايد مقداري بغض و كينه نسبت به حضرت علي رضي الله عنهدر دلش وجود داشته باشد.

«لأنّ الحنابلة يقولون فيما بينهم: لايكون الحنبلي حنبليًّا حتّي يبغض عليًّا سويا». ابن مجاور شيباني، تاريخ المستبصر: ج 1، ص 101، ذكر بلاد الخوارج و الاباضية.

**سؤال 2. آيا صحيح است كه در زمان امويان بردن نام حضرت علي رضي الله عنه و ذكر فضائل آن حضرت، ممنوع بوده است؟**

1. مالك بن دينار مي گويد: هنگامي كه از سعيد بن جبير پرسيدم: پرچمدار سپاه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم چه كسي بود؟ سعيد بن جبير نگاهي به من انداخت و گفت: مثل اين كه خيالت راحت است (و از چيزي نمي ترسي)؟

مالك بن دينار مي گويد: از نحوه برخورد و پاسخ سعيد بن جبير ناراحت شدم و نزدِ دوستانِ سعيد بن جبير از برخورد وي گلايه كردم.

دوستان سعيد بن جبير علت برخورد نامناسب و پاسخ ندادن سعيد بن جبير را بيان كرده و گفتند: سعيد بن جبير از حجاج بن يوسف مي ترسد و به همين خاطر خانه نشين شده است و در ملأ عام و آشكارا نمي تواند پاسخ دهد، اگر در خلوت از او بپرسي، پاسخ مي دهد.

مالك بن دينار مي گويد: در خلوت و تنهايي، سؤالم را از سعيد بن جبير پرسيدم و وي پاسخ داد: حضرت علي رضي الله

عنه پرچمدار سپاه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم بود.

«عن مالك بن دينار قال: سألتُ سعيد بن جبير فقلت: يا أباعبداللّه ! من كان حامل راية رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم؟ قال: فنظر إليّ وقال: كأنّك رخي البال، فغضبتُ و شكوتُه إلي إخوانه من القراء، فقلت: ألا تعجبون من سعيد بن جبير أنّي سألته من كان حامل راية رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم؟ فنظر إليّ و قال: إنّك لرخي البال. قالوا: إنّك سألتَه و هو خائف من الحجاج و قد لاذ بالبيت، فسَله الآن، فسألتُه، فقال: كان حاملها علي رضي الله عنه».

حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 147، كتاب معرفة الصحابة، ذكر إسلام أميرالمؤمنين علي رضي الله عنه، ح 4665/263.

2. حسن بصري به يونس بن عُبيد مي گويد: هر كجا شنيدي گفتم: قال رسول اللّه ، بدان كه حديث از حضرت علي رضي الله عنه است، ولي چون در زماني ـ دوران حكومت حجاج بن يوسف ـ به سر مي برم كه نمي توانم نام حضرت علي رضي الله عنه را ببرم آن را از پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم نقل مي كنم.

«عن يونس بن عُبيد قال: سألتُ الحسن، قلتُ: يا أباسعيد! إنّك تقول: قال رسول اللّه و إنّك لم تدركه؟ قال: يابن أخي! لقد سألتَني عن شيءٍ ما سألني عنه أحدٌ قبلك، و لولا منزلتك منّي ما أخبرتُك، إنّي في زمان كما تري ـ و كان في عَمَل الحجّاج ـ كلّ شيءٍ سمعتَني أقول: قال رسول اللّه ، فهو عن علي بن أبيطالب، غير أنّي في زمانٍ لاأستطيع أن أذكر عليًّا».

مزّي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 4، ص 316، شرح حال حسن بصري، ش 1198.

**سؤال 3. آيا صحيح است كه حضرت زبير همراه با پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم و يكي از همسرانش ـ ظاهرا حضرت عايشه ـ در زير يك لحاف قرار مي گرفتند؟**

حضرت زبير مي گويد: در يك روز بسيار سرد، پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم مرا براي انجام كاري به جايي فرستاد. هنگامي كه برگشتم، پيامبر با يكي از همسرانش در زير لحاف قرار داشتند. رسول گرامي اسلام (براي اين كه گرم شوم) گوشه لحاف خودشان را روي من انداخته و مرا نيز به زير لحاف خودشان فرا خواند.

«عن عبداللّه بن الزبير عن أبيه قال: أرسلني رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في غداة باردة، فأتيته و هو مع بعض نسائه في لحافه،
فأدخلني في اللحاف، فصرنا ثلاثة». هذا حديث صحيح الإسناد و لم يخرجاه.

حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 410، كتاب معرفة الصحابة، ذكر مناقب حواري رسول اللّه و ابن عمته الزبير بن العوام، ح 5564/1162.

«و عن الزبير قال: بعثني رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في ليلة باردة أو في غداة باردة، فذهبت ثمّ جئت و رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم معه بعض نسائه في لحاف، فطرح عليّ طرف ثوبه أو طرف الثوب».

هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 9، ص 152، كتاب المناقب، باب مناقب الزبير.

آيا چنين رفتاري از شخصيت بزرگي همچون پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم قابل پذيرش است؟

آيا جعل و نشر چنين مطالبي به عنوان فضايل حضرت زبير توهين به مقام والاي پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم نيست؟

آيا هيچ مردي حاضر به راه دادن شخصي ديگر ـ و لو از محارم همسرش ـ به زير لحاف شخصي خود و

همسرش مي شود؟

**سؤال 4. آيا صحيح است كه ما سلفيان بر خلاف سلف با ائمه جور مماشات و مسامحه مي كنيم و ولايت فاسقين و امامت جمعه و جماعات آنان را قبول مي كنيم؟**

ابن حجر عسقلاني در شرح حال حسن بن صالح به تغيير مبناي سلفيان معاصر خود از سلفي هاي قديم اشاره كرده و مي نويسد: سلفي هاي قديم در مقابل ائمه جور و ظالم سكوت نمي كردند و به مبارزه مسلحانه با آن ها مي پرداختند، اما سلفي هاي معاصر به خاطر مصالحي از مبارزه مسلحانه با حاكمان و امامان ظالم دست برداشته و در مقابل آن ها سكوت مي كنند. حسن بن صالح پشت سر هيچ فاسقي نماز نمي خواند و ولايت هيچ امام فاسقي را نمي پذيرفت و در نمازهاي جمعه آنان شركت نمي كرد.

«و قولهم كان يري السيف يعني كان يري الخروج بالسيف علي أئمة الجور و هذا مذهب للسلف قديم، لكن استقر الأمر علي ترك ذلك، لما رأوه قد أفضي إلي أشد منه، ففي وقعة الحرّة و وقعة إبن الأشعث و غيرهما عظة لمن تدبر... و الحسن مع ذلك لم يخرج علي أحد و أمّا ترك الجمعة ففي جملة رأيه ذلك أن لايصلّي خلف فاسق و لايصح ولاية الإمام الفاسق».

ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 2، ص 250، شرح حال حسن بن صالح، ش 516.

**سؤال 5. آيا صحيح است كه عبداللّه بن عمر با حضرت علي رضي الله عنه خليفه چهارم مسلمانان بيعت نكرد، اما بعدها با اختيار خود براي بيعت با عبدالملك بن مروان با پاي حجاج بن يوسف ثقفي بيعت كرد؟**

ابن ابي الحديد معتزلي شافعي مي نويسد: عبداللّه بن عمر در حالي كه با حضرت علي رضي الله عنه بيعت نكرده بود، براي اين كه به حديث معروف «من مات و لا إمام له مات ميتة جاهليّة» (مضمون اين حديث يكي از مضامين مسلم و پذيرفته شده ميان تمامي مسلمانان است. اين حديث در جوامع حديثي ما با الفاظي همچون «من مات و لا إمام له مات ميتة جاهلية»، «من مات و لا بيعة عليه مات ميتة جاهلية»، «من مات و ليس عليه إمام مات ميتة جاهلية»، «من مات و لا طاعة عليه مات ميتة جاهلية»، «من مات و ليس عليه إمام مات ميتة جاهلية»، «من مات و ليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية»، «من مات و ليس عليه إمام جماعة فإنّ موتته موتة جاهلية»، «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية»، «من مات و ليست عليه طاعة مات ميتة جاهلية» و... نقل شده است. براي آشنايي بيشتر با نقل هاي مختلف اين حديث به مسند احمد بن حنبل: ج 2، ص 111 و ج 3، ص 446 و ج 4، ص 96؛ صحيح ابن حبان: ج 10، ص 434؛ المعجم الأوسط: ج 1، ص 80، ح 225 و ج 4، ص 232، ح 5819؛ المعجم الكبير: ج 19، ص 335، ح 769 حديث ذكوان ابوصالح السمان عن معاوية و ج 19، ص 388، ح 910، حديث شريح بن عبيد عن معاوية؛ المستدرك علي الصحيحين: ج 1، ص 204، كتاب العلم، ح 403/114؛ المصنف في الأحاديث و الآثار: ج 8، ص 605، كتاب الفتن، من كره الخروج في الفتنة و تعوذ عنها، ح 92 و مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 5، ص 218، 219، 223 و 225، كتاب الخلافة، باب لزوم الجماعة و طاعة الائمة و النهي عن قتالهم و باب لزوم الجماعة و النهي عن الخروج عن الأمّة و قتالهم، مراجعه شود.) عمل كرده و حتي يك شب را بدون داشتن امام سپري نكرده باشد، شبانه به منزل حجاج بن يوسف ثقفي آمد تا با عبدالملك بن مروان بيعت كند. حجاج بن يوسف با بي اعتنايي به عبداللّه بن عمر و تحقير او، پاهايش را از زير لحاف بيرون آورد و به عبداللّه بن عمر گفت: براي بيعت با عبدالملك بن مروان دستت را بر پاهاي من بكش.

«فإنّه إمتنع من بيعة علي، و طرق علي الحجّاج بابه ليلاً ليبايع لعبدالملك، كي لايبيت تلك الليلة بلاإمام، زعم لأنّه روي عن النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم أنّه قال: «من مات و لا إمام له مات ميتة جاهليّة»، و حتّي بلغ من احتقار الحجّاج له و استرذالة حاله أن أخرج رجلَه من الفراش فقال: أصفق بيدك عليها».

ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه: ج 13، ص 242، شرح خطبه 238 معروف به خطبه قاصعه، القول في إسلام أبيبكر و عليّ و خصائص كلّ منهما.

اگر عبداللّه بن عمر به حديث پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم اعتقاد داشت، چرا با حضرت علي رضي الله عنه بيعت

نكرد؟

**سؤال 6. آيا صحيح است كه اگر يك راوي ايستاده بول مي كرد از نظر راويان حديث ساقط مي شد و هيچ حديثي از او نقل نمي كردند؟**

جرير بن عبدالحميد درباره سماك بن حرب مي گويد: نزد سماك بن حرب رفتم. ديدم ايستاده بول مي كند. با خود گفتم عقلش را از دست داده است. پس از مشاهده اين ماجرا هيچ سؤالي از او نكردم و درباره هيچ مطلبي با او صحبت نكردم و برگشتم.

«قال جرير بن عبدالحميد: أتيتُ سماك بن حرب، فرأيتُه يبول قائماً، فرجعت و لم أسأله، فقلت: خرف».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 5، ص 248، شرح حال سماك بن حرب، ش 109 و ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج 2، ص 233، شرح حال سماك بن حرب، ش 3548 و ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 4، ص 205، شرح حال سماك بن حرب، ش 405.

اگر چنين مطلبي صحيح است، چرا صاحبان صحاح و سنن رواياتي را كه متضمن ايستاده بول كردن پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم است، نقل كرده اند.

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 1، ص 52 ـ 53، كتاب الوضوء، باب البول قائماً و قاعداً، و باب البول عند صاحبه و التستر بالحائط، و باب البول عند سباطة قوم.

اگر ايستاده بول كردن براي راوي حديث پيامبر اكرم زشت بوده و باعث سقوط او از منظر راويان احاديث مي شد، آيا نسبت دادن چنين امري به پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم توهين و جسارت به آن حضرت محسوب نمي شود؟

**سؤال 7. آيا صحيح است كه ابوسفيان مورد احترام خليفه دوم و سوم بود و نزد آنان از مقام و منزلت والايي برخوردار بود، در حالي كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم او و دو فرزندش را لعن كرده و آنان را از مصاديق شجره ملعونه معرفي كرده بود و حضرت علي رضي الله عنه و اهل بيت نيز از او تنفر داشته و او را از خودشان دور مي كردند؟**

(روزي پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم ابوسفيان را مشاهده كرد كه سوار بر مركب شده بود و فرزندش معاويه پيشاپيش مركب و فرزند ديگرش يزيد بن ابي سفيان پشت سر مركب ابوسفيان راه مي رفتند. پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم درباره اين سه نفر فرمودند: «لعن اللّه القائد و السائق و الراكب». طبري، تاريخ الأمم و الملوك: ج 5، ص 622، حوادث سال 284 هجري قمري.)

ذهبي درباره جايگاه ابوسفيان نزد خليفه دوم و سوم مي نويسد: عمر بن خطاب ابوسفيان را مورد احترام قرار مي داد، زيرا او بزرگ بني اميه و شخصي رياست طلب بود. ابوسفيان در دوران خلافت پسر عمويش عثمان نيز از جايگاه و مقام بالايي برخوردار بود.

«و كان أبوسفيان أسنّ من رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم بعشر سنين، و عاش بعده عشرين سنة و كان عمر يحترمه و ذلك لأنّه كان كبير بنيأمية و كان يحبّ الرياسة و الذكر، و كان له سُورةٌ كبيرةٌ في خلافة إبن عمه عثمان».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 2، ص 107، شرح حال ابوسفيان، ش 13.

اين در حالي است كه حضرت علي رضي الله عنه او را دشمن اسلام و مسلمانان معرفي كرده است.

«ما زلت عدوًّا للإسلام و أهله».

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 4، ص 241، شرح حال ابوسفيان، ش 3035.

چرا شخصي كه مورد لعن رسول گرامي اسلام صلّي اللّهّ عليه و سلّم قرار گرفته و از دشمنان اسلام و مسلمانان به شمار مي رود، توسط حضرت عمر و عثمان مورد احترام قرار مي گيرد؟

مگر حضرت عمر و عثمان ادعاي پيروي از سنت و روش پيامبر اكرم صلّي اللّهّ عليه و سلّم را ندارند؟ پس چرا بر خلاف سنت پيامبر عمل مي كنند؟

**سؤال 8. آيا صحيح است كه علما و محدثين سلفِ ما در مرگ افراد به سر و صورت خود مي زدند و در مصيبت از دست دادن علما و دانشمندان لباس هاي خود را پاره مي كردند؟**

ذهبي در شرح حال محمد بن محمد بن علي زينبي (زينبي در صفر سال 387 هجري قمري به دنيا آمده و در بيست و يكم جمادي الآخر سال 479 هجري قمري از دنيا رفته است. ذهبي و سمعاني او را با القابي همچون: «الشيخ الصالح»، «الزاهد»، «الشريف»، «مسند الوقت»، «دَيّن» و «متعبد» معرفي كرده اند. ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 18، ص 443 ـ 444، شرح حال زينبي، ش 228.) مي نويسد: ابوسعد بغدادي به قصد زيارت و ملاقات ابونصرزينبي به بغداد مسافرت كرد، اما در بغداد موفق به ملاقات و ديدار ابونصر زينبي نشد. هنگامي كه خبر وفات ابونصر زينبي را شنيد، از شدت حزن به سر و صورت خود مي زد و لباس هايش را نيز پاره كرد.

«رحل أبوسعد البغدادي إلي أبينصر الزينبي، فدخل بغداد، و لم يلحقه، فحين أخبر بموته خرق ثوبه، و لطم، و جعل يقول: من أين لي علي بن الجعد عن شعبة؟ يعني سند متصل إلي إبن الجعد».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 18، ص 444، شرح حال زينبي، ش 228 و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، حوادث 471 ـ 480 هجري قمري، وفيات 479 هجري قمري، شرح حال محمد بن محمد بن علي زينبي، ش 304.

اگر چنين رفتاري از علماي ما سر زده و صحيح است، چرا به مراسم عزاداري شيعيان و روافض در مصيبت حضرت حسين رضي الله عنه و ساير امامانشان اعتراض مي كنيم؟

**سؤال 9. آيا صحيح است كه أُم المؤمنين حضرت عايشه در حضور بردگانِ نامحرم حجاب و پوشش خود را رعايت نمي كرد؟**

ابن حجر عسقلاني و عيني دو تن از مهمترين شارحان صحيح بخاري در شرح و توضيح حديث «إستأذنتُ علي عائشة، فعرفتْ صوتي، قالت: سليمان! أدخل، فإنّك مملوك ما بقي عليك شيء» (محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 2، ص 102، كتاب الشهادات، باب شهادة الأعمي و أمره و نكاحه و إنكاحه و مبايعته و قبوله في التأذين و غيره و ما يعرف بالأصوات.)، مي نويسند: اين روايت بر اين مطلب دلالت دارد كه به نظر عايشه رعايت حجاب و پوشش در حضور بردگانِ نامحرم لازم نبوده است و لذا ايشان
بدون اين كه پوشش و حجاب خود را رعايت كند، به سليمان بن يسار اجازه ورود داد.

«و فيه دليل علي أنّ عائشة كانت تري ترك الإحتجاب من العبد، سواء كان في ملكها أو في ملك غيرها، لأنّه كان مكاتب ميمونة زوج النّبيّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم. و أمّا من قال: يحتمل أنّه كان مكاتباً لعائشة، فمعارضة الصحيح من الأخبار بمحض الإحتمال و هو مردود». ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 5، ص 314، كتاب الشهادات، باب 11، باب الشهادة الأعمي و أمره و نكاحه، شرح حديث 2657. «لعلّ مذهبها أنّ النظر حلال إلي العبد، سواء كان ملكها

أو لا و أنّها لاتري الإحتجاب من العبد مطلقاً».

عيني، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 13، ص 220، كتاب الشهادات، باب 11، باب الشهادة الأعمي، حديث 20.

**سؤال 10. آيا صحيح است كه امام احمد بن حنبل فقيه نبوده و صرفا ناقل حديث بوده است؟ چنانچه طبري مورخ به آن تصريح دارد.**

ابن اثير جزري در تاريخ خود مي نويسد: طبري كتابي نوشته و اختلاف نظر فقها در مسائل مختلف را در آن جمع آوري كرد، اما چون احمد بن حنبل را فقيه نمي دانست، هيچ اشاره اي به نظرات احمد بن حنبل نكرد. هنگامي كه علت اين كار را از وي پرسيدند، پاسخ داد: به نظر من احمد بن حنبل فقيه نبود، بلكه صرفا يك محدث و ناقل حديث بود.

حنابله بغداد از موضع و نظر طبري درباره احمد بن حنبل ناراحت شدند و او را مورد آزار و اذيت قرار دادند.

«أنّ الطبري جمع كتاباً ذكر فيه اختلاف الفقهاء، لم يصنف مثله، و لم يذكر فيه أحمد بن حنبل. فقيل له في ذلك، فقال: لم يكن فقيهاً، و إنّما كان محدثاً، فاشتدّ ذلك علي الحنابلة و كانوا لايحصون كثرة ببغداد، فشغبوا عليه».

ابن اثير جزري، الكامل في التاريخ: ج 5، ص 74، حوادث سال 310 هجري قمري، ذكر وفاة محمد بن جرير الطبري.

جمعي از علماي ما نيز همچون طحاوي، دبوسي، نسفي و سمرقندي با طبري هم عقيده و هم نظر بوده و احمد بن حنبل را تنها يك محدث مي دانستند نه فقيه.

«كذلك قال الطحاوي و الدبوسي و النسفي و السمرقندي».

محمد حجوي ثعالبي، الفكر السامي في تاريخ فقه الإسلامي: ج 3، ص27.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا ما سلفيان خود را حنبلي مي دانيم و در مسائل فقهي از نظرات احمد بن حنبل پيروي مي كنيم؟

**سؤال 11. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم با دستورات خداوند مخالفت مي كرد و عمر بن خطاب تخلفات و مخالفت هاي آن حضرت را به ايشان تذكر مي داد؟**

بخاري روايتي را به اين مضمون نقل مي كند كه: هنگامي كه عبداللّه بن أبي ـ يكي از منافقين ـ درگذشت، فرزند او نزد پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم آمده و پيراهن آن حضرت را به عنوان كفن براي پدرش خواست و از رسول گرامي اسلام درخواست خواندن نماز بر جنازه و طلب مغفرت براي پدرش نمود. پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم پيراهن خود را به او داد و چون خواست بر پيكر او نماز گذارد، عمر بن خطاب پيامبر را كشيد و گفت: مگر خداوند تو را از نماز خواندن بر پيكر منافقان نهي نكرده است.

«أنّ عبداللّه بن أبي لمّا تُوفي جاء إبنه إلي النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم، فقال: يا رسول اللّه ! أعطني قميصَك أكفّنه فيه و صلّ عليه و استغفر له، فأعطاه النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم قميصَه فقال: آذني أصلّي عليه، فآذنه، فلمّا أراد أن يصلّي عليه جذبه عمر رضي الله عنه، فقال: أليس اللّه نهاك أن تصلّي علي المنافقين».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 1، ص 220، باب في الجنائز، باب الكفن في القميص الذي يكف أو لايكف و من كفن بغير قميص و ج 4، ص 25، كتاب اللباس، باب لبس القميص.

اگر چنين مطالبي صحت دارد، پس آيات «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الأَقَاوِيلِ * لأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» (سوره حاقه 69، آيه 44 و 45.)، «وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَي» (سوره نجم 53، آيه 3.) و «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (سوره تكوير 81، آيه 21.) را چگونه توجيه مي

كنيم؟

آيا حضرت عمر در اجراي فرمان خداوند، از پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم جلوتر بود؟

آيا پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم به احكامي كه خودش آورده بود، جاهل بود؟

**سؤال 12. آيا صحيح است كه محدثان بزرگ ما و شاگردان امام مالك چيزي از حديث نمي فهميدند، استماع غنا را جايز دانسته و در مجالس رقص شركت كرده و به غنا و موسيقي گوش مي دادند؟**

امام ذهبي ابن ماجِشون را با عناويني همچون «علامه»، «فقيه»، «مفتي مدينه» معرفي كرده و مي نويسد: ابن ماجشون از شاگردان امام مالك و مفتي مدينه منوره بود و علاقه شديدي به غنا و استماع آن داشت.

«كان مولعاً بسماع الغناء».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 10، ص 360، شرح حال ابن ماجشون، ش 92؛ تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج 15، ص 273، حوادث و وفيات 211 ـ 220 هجري قمري، شرح حال ابن ماجشون، ش 246 و ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج 2، ص 658، شرح حال عبدالملك بن عبدالعزيز معروف به ابن ماجشون، ش 5226؛ ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 6، ص 362، شرح حال ابن ماجشون، ش 760 و ابن خلكان، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج 3، ص 166، شرح حال ابن ماجشون، ش 377.

احمد بن حنبل مي گويد: هنگامي كه ابن ماجشون نزد ما آمد، همراه او افرادي بودند كه برايش غنا مي خواندند.

«قال أحمد بن حنبل: قدم علينا و معه من يغنيه».

ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 6، ص 362، شرح حال ابن ماشجون، ش760 و ابن خلكان، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج 3، ص 166، شرح حال ابن ماشجون، ش 377.

ابوداود يكي از علماي رجالي ما به تبحر ابن ماجشون در فهم حديث اشاره كرده و مي نويسد: ابن ماجشون از حديث چيزي نمي فهميد.

«قال أبوعبيد الآجري: سمعت أباداود يقول: كان عبدالملك الماجشون لايعقل الحديث».

مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 12، ص 67، شرح حال ابن ماجشون، ش 4123؛ ذهبي، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج 2، ص659، شرح حال عبدالملك بن عبدالعزيز معروف به ابن ماجشون، ش 5226 و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج 15، ص 273، حوادث و وفيات 211 ـ 220 هجري قمري، شرح حال ابن ماجشون، ش 246؛ ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 6، ص 361، شرح حال ابن ماجشون، ش 760؛ ابن خلكان، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج 3، ص 167، شرح حال ابن ماجشون، ش 377 و صفدي، الوافي بالوفيات: ج 19، ص 120، شرح حال ابن ماجشون، ش 7290.

ابن برقي نيز مي گويد: ابن ماجشون چيزي از حديث نمي فهميد.

«قال ابن البرقي: دعاني رجل إلي أن أمضي إليه، فجئناه فإذا هو لايدري الحديث إيش هو».

ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 6، ص 361، شرح حال ابن ماجشون، ش 760 و ابن خلكان، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان: ج 3، ص 167، شرح حال ابن ماجشون، ش 377.

ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف از نوادگان عبدالرحمن بن عوف يكي ديگر از رواياني است كه ذهبي او را با عناويني همچون «الإمام»، «الحافظ الكبير»، «كان ثقة صدوقاً» و «صاحب حديث» معرفي كرده و مي نويسد: ابراهيم بن سعد طبق عادت اهل مدينه گوش دادن و استماع غنا را جايز مي دانست.

ذهبي در ادامه مي نويسد: عده اي ابراهيم بن سعد را به خاطر استماع غنا ملامت كردند. وي به خاطر همين مسأله از محدثين ناراحت شد و سوگند ياد كرد قبل از نقل هر حديثي ابتدا آوازه خواني كرده و سپس حديث را نقل خواهد كرد.

«كان ممن يترخّص في الغناء علي عادة أهل المدينة، و كأنّه لِيمَ في ذلك، فانزعج علي المحدثين و حلف أنّه لايحدّث حتّي يغني قبله».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 8، ص 306، شرح حال ابراهيم بن سعد، ش 81.

آيا با وجود چنين مطالبي مي توان به روايت «قالت (عائشة): قال لي رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في مرضه: أدعي لي أبابكر أباك و أخاك حتّي أكتب كتاباً، فإنّي أخاف أن يتمنّي متمنّ و يقول قائل أنا أولي و يأبي اللّه و المؤمنون إلاّ أبابكر» (حضرت عايشه مي گويد: پيامبر در مريضي آخر عمرشان كه به وفات ايشان منجر شد، مرا صدا زد و فرمود: پدرت ابوبكر را صدا بزن تا مطلبي را برايش بنويسم. زيرا مي ترسم بعد از رحلت من، افرادي ادعاي جانشني مرا بكنند و خود را به عنوان جانشين من معرفي كنند، در حالي كه خداوند و مؤمنان كسي جز ابوبكر را نمي خواهند و به جانشيني احدي جز ابوبكر راضي نيستند.) كه مسلم بن حجاج نيشابوري از طريق همين ابراهيم بن سعد نقل مي كند، اعتماد كرد؟

مسلم بن حجاج نيشابوري، صحيح مسلم: ج 2، ص 100، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أبيبكر.

**سؤال 13. آيا صحيح است كه ابوحنيفه امام اعظم حنفي ها پرستش قاطر به قصد تقرب به خداوند را جايز مي داند؟**

ابوحنيفه مي گويد: اگر شخصي قاطر را به قصد تقرب به خداوند پرستش كند، هيچ اشكالي ندارد.

«سمعنا أباحنيفة يقول: لو أنّ رجلاً عبد هذا البغل تقرباً بذلك إلي اللّه لم أر بذلك بأساً».

ابن حبان، المجروحين: ج 3، ص 73، شرح حال نعمان بن ثابت معروف به ابوحنيفه.

**سؤال 14. آيا صحيح است كه ابوحنيفه ايمان حضرت ابوبكر را با ايمان شيطان برابر و يكسان دانسته است؟**

ابواسحاق فزاري مي گويد: از ابوحنيفه شنيدم كه مي گفت: ايمان ابوبكر و ايمان ابليس برابر و يكسان است، زيرا هر دو به يك نحو و با يك لفظ خدا را خطاب قرار داده اند.

«عن الفزاري يقول: سمعت أباحنيفة يقول: إيمان أبي بكر الصديق و إيمان إبليس واحد. قال إبليس: يا ربّ و قال أبوبكر: يا ربّ».

خطيب بغدادي، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج 13، ص 376، شرح حال نعمان بن ثابت، ش 7297، باب ما حكي عن أبيحنيفة في الإيمان، ح 9.

**سؤال 15. آيا صحيح است كه طبق فتواي ابوحنيفه اگر شخصي كعبه فعلي واقع در مكه مكرمه را كعبه واقعي نداند هيچ خللي به ايمان او وارد نشده و باز هم مؤمن است؟**

حارث بن عمير مي گويد: شخصي از ابوحنيفه پرسيد: اگر شخصي به حقانيت كعبه شهادت داده و اصل كعبه را قبول داشته باشد اما كعبه موجود در مكه مكرمه را كعبه واقعي نداند و بگويد: ممكن است خانه خدا و كعبه در خراسان يا نقطه ديگري از جهان باشد، چه حكمي دارد؟

ابوحنيفه در پاسخ گفت: چنين شخصي واقعا مؤمن است.

«عن الحارث بن عمير قال: سمعت أباحنيفة يقول: لو أنّ رجلاً قال: أعرف للّه بيتاً و لاأدري أهو الذي بمكة أو غيره، أمؤمن

هو؟ قال نعم» و «قلت لأبيحنيفة: رجل قال: أشهد أنّ الكعبة حق، غير أنّي لاأدري أهو هذا البيت الذي يحجّ الناس إليه و يطوفون حوله أو بيت بخراسان، أمؤمن هذا؟ قال نعم».

خطيب بغدادي، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج 13، ص 373، شرح حال نعمان بن ثابت، ش 7297، باب ما حكي عن أبيحنيفة في الإيمان، ح 3 و ص 374، ح 5.

**سؤال 16. آيا صحيح است كه حضرت عمر ابوهريره را تنها شايسته و لايق خر چراني مي داند؟**

ابن عبدربه يكي از علماي ما اين مطلب را در كتاب خود ذكر كرده و مي نويسد: حضرت عمر بن خطاب به ابوهريره گفت: مادرت تو را تنها براي خر چراني به دنيا آورد.

«ما رجعت بك أميمة إلاّ لرعيّة الحمر».

ابن عبدربه، العقد الفريد: ج 1، ص 45، كتاب اللؤلؤ في السلطان، باب ما يأخذ به السلطان من الحزم و العزم.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا علماي ما از ابوهريره بيش از ساير صحابه و حدود 5374 روايت نقل كرده اند؟ و از او تعبير امام مي كنند؟

**سؤال 17. آيا صحيح است كه علماي ما دلالت حديث ثقلين بر خلافت و جانشيني اهل بيت را پذيرفته اند؟**

محمدامين سندي سفارش و وصيت پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم نسبت به قرآن و اهل بيت را نشانگر جانشيني و خلافت قرآن و اهل بيت دانسته و مي نويسد:

«فترك الثقلين فيها و الوصية بهما ليس إلاّ لكونهما خليفتين منه».

سندي، دراسات اللبيب في الأسوة الحسنة بالحبيب: ص 232 و سيدعلي ميلاني، نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: ج 2، ص 57، تحقيق محمد أمين السندي في معني الحديث.

ابراهيم بن سيار معروف به نظام معتزلي نيز درباره حديث ثقلين مي گويد: پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم حضرت علي رضي الله عنه را براي جانشيني خود منصوب كرده و به مردم نيز معرفي كرد. صحابه نيز اين مطلب را فهميدند، اما عمر بن خطاب به خاطر حمايت از ابوبكر و به خلافت رسيدن او اين مطلب را كتمان كرد.

«نص النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم علي أنّ الإمامَ عليٌّ و عيّنه، و عرفت الصحابة ذلك و لكن كتمه عمر لأجل أبيبكر».

صفدي، الوافي بالوفيات: ج 6، ص 17، شرح حال نظام معتزلي، ش 2444.

**سؤال 18. آيا صحيح است كه تمامي علماي ما حضرت جعفر بن محمد رضي الله عنه را از امامان دين مي دانند؟**

ابن تيميّه در اين رابطه مي نويسد:

«فإنّ جعفر بن محمد من أئمة الدين باتفاق أهل السنة».

ابن تيميّه، منهاج السنة النبوية: ج 1، ص 497.

اگر چنين مطلبي صحيح است، چرا در فقه ما به احاديث و فقه ايشان استناد نمي شود؟

**سؤال 19. آيا صحيح است كه 43 احاديث ما ساختگي و دروغ است؟**

امام ذهبي به نقل از شعبة بن حجاج مي نويسد: هيچ كس به اندازه من در احاديث تحقيق نكرده است. پس از تحقيقات فراوان به اين نتيجه رسيدم كه 43 احاديث ما ساختگي و دروغ است.

«ما أعلم أحداً فتّش الحديث كتفتيشي، وقفتُ علي أنّ ثلاثة أرباعه كذب».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 7، ص 226، شرح حال شعبة بن حجاج، ش 80.

با وجود اين همه روايت كذب و جعلي در منابع ما، آيا باز هم مي توان به روايات ما اعتماد كرد؟

**سؤال 20. آيا صحيح است كه راويان احاديث، مكشوف بودن ران و نپوشاندن آن را عيب دانسته و اگر شخصي در حضور ديگران ران خود را نمي پوشاند، از عدالت ساقط شده و راويان حديث از چنين شخصي حديث نقل نمي كردند؟**

شعبة بن حجاج مي گويد: نزد ابوزبير رفتم. ابوزبير پيراهن خود را بالا زده و ران او نمايان بود. به او اعتراض كرده و گفتم: رانت را بپوشان.

ابوزبير به اعتراض من بي توجهي كرده و از پوشاندن رانش خودداري كرد. من نيز به خاطر همين مطلب از او روايت نقل نمي كنم.

«قال شعبة: أتيتُ أباالزبير و فخذه مكشوفة، فقلت له: غطّ فخذك. قال: ما بأس بذلك. فلذلك لم أرو عنه».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 7، ص 223، شرح حال شعبة بن حجاج، ش 80.

اگر مكشوف بودن و نپوشاندن ران در حضور ديگران امري زشت و قبيح است و پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم به صحابه دستور پوشاندن رانشان را مي داد، چرا ما معتقديم پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم در حضور صحابه، ران خود را نمي پوشاند؟

محمد بن عبداللّه بن جحش مي گويد: معمر در نزديكي منزلش در بازار و در حالي كه رانش مكشوف بود، نشسته بود. همراه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم از كنار معمر عبور كرديم. هنگامي كه چشمان پيامبر به ران معمر افتاد، خطاب به معمر فرمودند: اي معمر! رانت را بپوشان. مگر نمي داني كه ران مرد عورت محسوب مي شود.

حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 738، كتاب معرفة الصحابة، ذكر ابنه محمد بن عبداللّه بن جحش، ح 6684/2282 و طبراني، المعجم الكبير: ج 19، ص 245 ـ 246، روايات محمد بن عبداللّه بن جحش، احاديث 550، 551، 552، 553 و 554.

شبيه همين ماجرا براي جرهد نيز اتفاق افتاد و پيامبر به جرهد نيز دستور پوشاندن رانش را داد.

«زرعة بن مسلم بن جرهد الأسلمي عن جدّه جرهد قال: مر النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم بجرهد في المسجد و قد انكشف فخذه، فقال: إنّ الفخذ عورة».

ترمذي، سنن ترمذي: ج 5، ص 110، كتاب الأدب، باب 40 ما جاء أنّ الفخذ عورة، ح 2795 و طبراني، المعجم الكبير: ج 2، ص 271 ـ 273، روايات جرهد الأسلمي، احاديث 2138، 2139، 2140، 2141، 2142، 2143، 2144، 2145، 2146 و 2147 و احمد بن حنبل، المسند: ج 3، ص 478، حديث جرهد الأسلمي.

1. انس مي گويد: به همراه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم به جنگ خيبر رفتيم. پس از نماز صبح پيامبر سوار بر مركب شد. من و ابوطلحه نيز سوار شديم. پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم در كوچه هاي خيبر به گشت زني و گردش پرداخت. به خاطر نزديك بودنم به پيامبر، زانوهايم ران پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم را لمس مي كرد. پيامبر لباس خود را آن قدر بالا زد كه رانش ديده مي شد و من نيز سفيدي ران آن حضرت را مشاهده مي كردم.

«عن أنس أنّ رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم غزا خيبر، فصلينا عندها صلاة الغداة بغلس، فركب نبياللّه صلّي اللّه عليه و سلّم و ركب أبوطلحة و أنا رديف أبيطلحة، فأجري نبياللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في زقاق خيبر، و إنّ ركبتي لتمسُّ فخذ نبياللّه صلّي اللّه عليه و سلّم، ثمّ حسر الإزار عن فخذه حتّي أنظر إلي بياض فخذ نبياللّه صلّي اللّه عليه و سلّم».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 1، ص 78، كتاب الصلاة، باب ما يذكر في الفخذ.

2. عايشه مي گويد: پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم در حالي كه رانش مكشوف بود، نشسته بودند. ابوبكر اجازه ورود خواست. پيامبر اكرم بدون اين كه رانشان را بپوشانند، به ابوبكر اجازه ورود دادند. پس از لحظاتي عمر اجازه ورود خواست. پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم باز هم بدون اين كه رانشان را بپوشانند، به عمر اجازه ورود دادند. اما لحظاتي بعد هنگامي كه عثمان اجازه حضور و ورود خواست، پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم لباسشان را روي رانشان انداخته و رانشان را پوشاندند و سپس به عثمان اجازه ورود دادند.

عايشه مي گويد: من از رفتار و برخورد دوگانه پيامبر تعجب كردم. پس از رفتن ابوبكر و عمر و عثمان، علت رفتار دوگانه پيامبر را از ايشان پرسيدم و گفتم: چرا هنگامي كه ابوبكر و عمر اجازه ورود خواستند، بدون اين كه رانتان را بپوشانيد، اجازه ورود داديد، اما هنگامي كه عثمان اجازه ورود خواست، ابتدا رانتان را پوشانديد و سپس اجازه ورود داديد؟

پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم در پاسخ فرمودند: اي عايشه! آيا انتظار داري از شخصي كه ملائكه از او حيا مي كنند، حيا نكنم.

«عن عائشة أمّ المؤمنين أنّ رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم كان جالساً كاشفاً عن فخذه، فاستأذن أبوبكر، فأذن له و هو علي حاله، ثمّ استأذن عمر، فأذن له و هو علي حاله، ثمّ استأذن عثمان، فأرخي عليه ثيابه، فلمّا قاموا قلت: يا رسول اللّه ! استأذن عليك أبوبكر و عمر، فأذنت لهما و أنت علي حالك، فلمّا استأذن عثمان أرخيت عليك ثيابك؟ فقال: يا عائشة! ألا أستحيي من رجل واللّه إنّ الملائكة تستحيي منه؟».

احمد بن حنبل، المسند: ج 6، ص 62، مسند عايشه. براي آشنايي بيشتر با متون و اسناد اين حديث به تاريخ مدينة دمشق: ج 41، ص 54 ـ 63، شرح حال عثمان بن عفان، ش 4715، مراجعه شود.

آيا پيامبري كه اسوه اخلاق بوده و به يارانش دستور پوشاندن رانشان را مي داد، سفارشات و دستورات خودش را فراموش كرده است؟ يا اين كه انگيزه ها و اغراض سياسي و فضيلت تراشي براي حضرت عثمان، باعث جعل چنين مطالبي و نسبت دادن آن به رسول گرامي اسلام صلّي اللّه عليه و سلّم شده است؟

**سؤال 21. آيا صحيح است كه عده اي از علماي بزرگ ما همچون احمد زيني دحلان مكي شافعي، احمد فيضي جورومي حنفي رومي و شيخ سليمان ازهري با نوشتن كتاب هاي «أسني المطالب في نجاةأبي طالب» (اسماعيل پاشا، هدية العارفين: ج 1، ص 191 و إيضاح المكنون: ج 1، ص 82.)، «فيض الواهب في نجاة أبيطالب» (اسماعيل پاشا، هدية العارفين: ج 1، ص 195.) و «بلوغ المئارب في إيمان أبيطالب» درباره ابوطالب عموي پيامبر، ايمان او را اثبات كرده اند؟**

اگر چنين مطلبي صحيح است، چرا با اصرار بر كافر بودن حضرت ابوطالب، فضاي دشمني با عموي پيامبر اكرم را در جامعه ايجاد مي كنيم؟ و از طرف ديگر تلاش مي كنيم ابوسفيان را مسلمان جلوه داده و بين مسلمانان و شجره ملعونه امويان، رابطه تنگاتنگ ايجاد كنيم؟

آيا احتمال نمي دهيم كافر دانستن ابوطالب و مسلمان جلوه دادن ابوسفيان از توطئه هاي امويان عليه اهل بيت پيامبر باشد؟

**سؤال 22. آيا صحيح است كه سن حضرت عايشه هنگام ازدواج با پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم بيش از بيست سال بوده است؟**

نووي به نقل از ابن اسحاق مورخ معروف مي نويسد: عايشه در سال هاي اول دعوت پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم پس از هيجده نفر و در حالي كه سن كمي داشتند، اسلام آوردند.

ذكر أبوبكر بن أبيخيثمة في تاريخه عن ابن إسحاق أنّ عائشة أسلمتْ صغيرة بعد ثمانيه عشر إنساناً ممّن أسلم».

نووي، تهذيب الأسماء و اللغات: ج 3، ص 247، شرح حال عايشه، ش 1180.

سن عايشه هنگام پذيرفتن اسلام بايد حداقل هفت يا هشت سال بوده باشد تا اسلام او از طرف پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم پذيرفته شده باشد.

از طرف ديگر مورخين معتقدند پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم چند ماه قبل از هجرت به مدينه منوره با سوده بنت زمعه ازدواج كرده و تا چهار سال همسر ديگري اختيار نكرده است.

«قد انفردت سودة بصحبة رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم أربع سنين لاتشاركها فيه امرأة و لا سَرِيّة، ثمّ بني بعائشة بعد».

ذهبي، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج 3، ص 288، حوادث سال 23 هجري قمري، باب ذكر من توفي في خلافة عمر، شرح حال سودة بنت زمعة.

با توجه به اين كه حضرت عايشه در سال هاي اول دعوت پيامبر اكرم حدود هفت يا هشت سال سن داشته، و دعوت پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم در مكه نيز سيزده سال طول كشيده، و بعد از هجرت به مدينه نيز حدود چهار سال تنها با سوده زندگي كرده و با زن ديگري ازدواج نكرده است، و ازدواج آن حضرت با عايشه بعد از سال چهارم هجري بوده است، سن عايشه هنگام ازدواج با پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم حدود بيست و پنج سال بوده است.

اگر چنين مطالبي صحت دارد، چرا حضرت عايشه را هنگام ازدواج با پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم نوجوان و دختري هفت يا هشت ساله معرفي مي كنيم و زمينه تمسخر دشمنان اسلام ـ همانند كاريكاتورهايي كه در دانمارك كشيده شد ـ را فراهم مي كنيم؟

**سؤال 23. آيا صحيح است كه حضرت خديجه هنگام ازدواج با پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم باكره بوده و سن ايشان نيز حدود بيست و پنج سال بوده است؟**

اسماعيل بن محمد بن فضل اصفهاني مي گويد: هنگامي كه پيامبر اكرم به سن بيست و پنج سالگي رسيدند، تمامي اهالي مكه آن حضرت را با نام امين مي شناختند. زماني كه پيامبر به كمال رسيده و تمامي خصلت هاي خوب و پسنديده در آن حضرت جمع شد، حضرت ابوطالب پيشنهاد ازدواج با حضرت خديجه را داده و خطاب به پيامبر عرض كرد: پسر برادرم! خديجه عده اي از اقوام و مردان قبيله ات را براي تجارت مي فرستد... خديجه در آن زمان باكره و از جايگاه شريف و ثروت زيادي برخوردار بود.

«لمّا بلغ رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم خمساً و عشرين سنة و ليس له بمكة إسم إلاّ الأمين، لمّا تكاملت فيه خصال الخير، قال له أبوطالب: يابن أخي! خديجة تبعث رجالاً من قومك في عيرانها، فيتجرون... و كانت خديجة امرأة باكرة، ذات شرف و مال كثير».

اسماعيل بن محمد بن فضل اصفهاني، دلائل النبوة: ج 1، ص 178، ح 227.

ابن شهرآشوب نيز به نقل از چند تن از علما مي نويسد: حضرت خديجه عليهاالسلام هنگام ازدواج با پيامبر اكرم باكره بودند.

«و روي أحمد البلاذري و أبوالقاسم الكوفي في كتابيهما و المرتضي في الشافي و أبوجعفر في التلخيص أنّ النّبيّ تزوّج بها و كانت عذراء».

ابن شهرآشوب، مناقب آل أبيطالب: ج 1، ص 159، فصل في أقربائه و خدامه، ترتيب أزواجه.

بيهقي يكي از علماي بزرگ ما معتقد است پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم پانزده سال قبل از بعثت، در سن بيست و پنج سالگي با حضرت خديجه ازدواج كرده است.

«أنّ النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم تزوّج بها و هو ابن خمس و عشرين سنة قبل أن يبعثه اللّه نبياً بخمس عشرة سنة».

بيهقي، دلائل النبوة: ج 1، ص 342، باب ما جاء في تزوج النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم بخديجة.

وي در مورد سن حضرت خديجه هنگام رحلت نيز ابتدا قول معروف را نقل كرده و مي نويسد: حضرت خديجه در سن شصت و پنج سالگي رحلت كردند. اما خود بيهقي معتقد است حضرت خديجه هنگام رحلت در سال دهم بعثت، پنجاه سال بيشتر نداشته و اين قول را صحيح تر مي داند.

«بلغت خديجة خمساً و ستّين سنة و يقال: خمسين سنة و هو أصحّ».

بيهقي، دلائل النبوة: ج 1، ص 340 ـ 341، باب ما جاء في تزوج النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم بخديجة.

با توجه به پنجاه ساله بودن حضرت خديجه هنگام وفات و ازدواج ايشان با حضرت پيامبر پانزده سال قبل از بعثت، ايشان هنگام ازدواج با پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم حدود بيست و پنج سال از عمر شريفشان مي گذشته است.

يكي ديگر از عالمان ما به نام ابن عماد حنبلي نيز عجوزه و پير بودن حضرت خديجه هنگام ازدواج با پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم را نپذيرفته و بر بيست و هشت ساله بودن حضرت خديجه تأكيد داشته و مي نويسد: بسياري از علما معتقدند حضرت خديجه هنگام ازدواج با پيامبر اكرم بيست و هشت سال داشته اند.

«رجّح كثيرون أنّها إبنة ثمان و عشرين».

ابن عماد، شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ج 1، ص 14، حوادث سال 11 هجري قمري.

اگر چنين مطالبي صحت دارد، چرا اصرار داريم حضرت خديجه را هنگام ازدواج با پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم پير زن و بيوه، و حضرت عايشه را نوجوان و باكره معرفي كنيم؟

آيا انگيزه ها و اغراض سياسي باعث نقل چنين مطالبي نشده است؟

به نظر مي رسد ادعاي مسن و عجوزه بودن حضرت خديجه از دروغ هاي هشام بن عروه است. وي معتقد است حضرت خديجه هنگام رحلت در سال دهم بعثت، شصت و پنج سال سن داشته اند.

حاكم نيشابوري اين مطلب را از هشام بن عروه نقل كرده و اين قول را شاذ دانسته و مي نويسد: به نظر من سن حضرت خديجه هنگام رحلت كمتر از شصت سال بوده است.

«عن هشام بن عروة: توفّيت خديجة و هي إبنة خمس و ستّين سنة. هذا قول شاذ، فإنّ الذي عندي أنّها لم تبلغ ستّين

سنة».

حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 201، كتاب معرفة الصحابة، و منهم خديجة بنت خويلد بن أسد، ح 4838/436.

**سؤال 24. آيا صحيح است كه شخصيتي همچون ليث بن سعد بن عبدالرحمن مصري كه يكي از بزرگترين فقها و محدثان ما به شمار مي رود و تمامي صاحبان صحاح و سنن شش گانه از او روايت نقل كرده اند، در نقل روايات، اهل تسامح و سهل انگاري بوده و اصول و موازين نقل حديث را رعايت نكرده است؟**

به چند مورد از اعترافات علماي بزرگ ما در اين ارتباط اشاره مي كنم.

1. محمد بن حسين مي گويد: از احمد بن حنبل شنيدم كه مي گفت: ليث بن سعد در اخذ روايات سخت گيري نكرده است.

«سمعت أحمد بن حنبل يقول: الليث بن سعد ثقة و لكن في أخذه سهولة».

ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق: ج 53، ص 279، شرح حال ليث بن سعد، ش 5980؛ مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 15، ص 440، شرح حال ليث بن سعد، ش 5602؛ ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 8، ص 156، شرح حال ليث بن سعد، ش 12 و ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 8، ص 413، شرح حال ليث بن سعد، ش 834.

2. يحيي بن معين و ازدي دو تن از علماي جرح و تعديل نيز معتقدند ليث بن سعد در اخذ روايات سهل انگاري و تساهل مي كرد.

«و قال يحيي بن معين: كان يساهل في السماع و الشيوخ و قال الأزدي: صدوق إلاّ أنّه كان يساهل».

ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 8، ص 416، شرح حال ليث بن سعد، ش 834.

3. يعقوب بن شيبه يكي ديگر از بزرگان ما درباره احاديثي كه ليث بن سعد از زهري نقل كرده است، مي گويد: احاديث ليث بن سعد از زهري داراي اضطراب مي باشد.

«الليث بن سعد ثقة و في حديثه عن الزهري بعض الإضطراب».

ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق: ج 53، ص 279، شرح حال ليث بن سعد، ش 5980؛ مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 15، ص 441، شرح حال ليث بن سعد، ش 5602؛ ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 8، ص 155، شرح حال ليث بن سعد، ش 12 و ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 8، ص 414، شرح حال ليث بن سعد، ش 834.

جالب توجه اين كه خود ليث بن سعد نيز درباره احاديثي كه از عبيدالله بن ابي جعفر نقل كرده، مي گويد: احاديثي را كه از عبيدالله بن ابي جعفر نقل كرده ام، از او نشنيده ام، بلكه اين احاديث به صورت مناوله به من رسيده است.

«لم أسمع من عبيدالله بن أبي جعفر، إنّما هي مناولة».

مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 15، ص 442، شرح حال ليث بن سعد، ش 5602 و ابن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب: ج 8، ص 414، شرح حال ليث بن سعد، ش 834

چرا با وجود چنين مطالبي صاحبان صحاح و سنن به او اعتماد كرده و از او روايت نقل كرده و روايات او را پذيرفته اند؟

آيا طرفداري ليث بن سعد از امويان و دفاع از حضرت عثمان و نقل فضائل او علت چنين اعتمادي نيست؟

**سؤال 25. آيا صحيح است كه امام بخاري با صحابه اي كه جزء دوستداران حضرت علي رضي الله عنه بودند، مخالف بوده و آن ها را به جرم دوستي با حضرت علي رضي الله عنه ثقه و عادل ندانسته و در كتاب خود از آن ها حديث و**

**روايت نقل نكرده است؟**

خطيب بغدادي و ابن عساكر دمشقي دو تن از علماي بزرگ ما در اين باره مي نويسند: از ابوعبدالله محمد بن يعقوب اخرم پرسيدند: چرا امام بخاري از ابوالطفيل عامر بن واثله روايت نقل نمي كند؟

ابوعبداللّه محمد بن يعقوب اخرم پاسخ داد: زيرا ابوالطفيل از دوستداران حضرت علي رضي الله عنه بود و آن حضرت را زياد دوست داشت.

«محمد بن نعيم الضبي قال: سمعت أباعبداللّه بن الأخرم الحافظ و سُئل لِمَ تَرَكَ البخاري حديث أبيالطفيل عامر بن واثلة؟ قال: لأنّه كان يفرط في التشيع».

خطيب بغدادي، الكفاية في علم الرواية: ص 208، الجزء الرابع، باب ذكر بعض المنقول عن أئمة أصحاب الحديث في جواز الرواية عن أهل الأهواء و البدع و ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق: ج 28، ص 89، شرح حال ابوالطفيل عامر بن واثلة، ش 3146.

آيا دوستي و محبت حضرت علي رضي الله عنه جرم است؟ مگر حضرت علي رضي الله عنه خليفه چهارم ما مسلمانان نيست؟

چرا دوستي و محبت حضرت علي رضي الله عنه جرم محسوب مي شود، اما دشمني و سبّ و لعن آن حضرت هيچ مشكلي نداشته و هيچ پيامدي را به دنبال ندارد؟

چرا دوستان حضرت علي رضي الله عنه از عدالت و وثاقت ساقط مي شوند، اما دشمنان آن حضرت توثيق و تعديل مي شوند؟

آيا علماي جرح و تعديل ما در رابطه با حضرت ابوبكر، عمر و عثمان نيز به همين قاعده و ضابطه عمل مي كنند؟

آيا دشمنان حضرت ابوبكر، عمر و عثمان را نيز توثيق و تعديل مي كنند؟

البته به نظر مي رسد جرم ابوالطفيل اين صحابي بزرگ پيامبر، محبت و دوست داشتن حضرت علي رضي الله عنه نيست،
بلكه او همانند بعضي صحابه كرام، حضرت علي رضي الله عنه را بر خلفاي سه گانه مقدم مي دانست، چنانچه برخي علماي ما به اين مطلب اشاره كرده اند.

«يعترف بفضل الشيخين إلاّ أنّه كان يُقدم عليًّا».

ابن عبدالبر، الإستيعاب في أسماء الأصحاب: ج 2، ص 347، شرح حال عامر بن واثله، ش 1352.

**سؤال 26. آيا صحيح است كه حضرت ابوبكر و عمر از انسان بودن و بهترين مخلوق خدا بودن اظهار ندامت كرده و آرزوي گياه و گوسفند بودن و پشگل و مدفوع شدن را داشتند؟**

بيهقي، ابن ابي شيبه، ابن عساكر، سيوطي و متقي هندي چند تن از علماي بزرگ ما به نقل از ضحاك مي نويسند:
روزي حضرت ابوبكر پرنده اي را بر روي درختي ديد و گفت: خوشا به حالت اي پرنده! به خدا قسم! من نيز دوست داشتم مثل تو پرنده بودم، زيرا آزادانه پرواز مي كني و بر روي درختان مي نشيني و از ميوه هاي آن ها مي خوري و در روز قيامت نيز هيچ حساب و كتاب و عذابي نداري. دوست داشتم درختي بودم در كنار راه، شتران و چهارپايان از كنار من مي گذشتند و مرا مي خوردند. سپس به عنوان پشگل و غائط از مخرج آنان خارج مي شدم.

حضرت عمر نيز مي گفت: اي كاش انسان نبودم، بلكه گوسفندي بودم از گوسفندان خانواده ام. از من نگهداري مي كردند تا چاق شوم. آنگاه مهمان عزيزي به زيارت خانواده ام مي آمد و آنان مرا براي مهمانشان مي كشتند و با گوشت من كباب و آبگوشت درست مي كردند و مي خوردند و سپس به عنوان مدفوع از مخرج آنان خارج مي شدم.

«رأي أبوبكر طيراً واقعاً علي شجرة، فقال: طوبي لك يا طير! واللّه لوددتُ أنّي كنتُ مثلك، تقع علي الشجرة و تأكل من الثمر، ثمّ تطير و ليس عليك حساب و لا عذاب. واللّه لوددتُ أنّي كنت شجرة إلي جانب الطريق، مرّ علَيَّ بعيرٌ، فأخذني، فأدخلني فاه، فلاكني، ثمّ ازدَرَدَني، ثمّ أخرجني بَعراً و لم أكن بشراً. قال: فقال عمر: يا ليتني كنت كبش أهلي سمَّنوني ما بدا لهم حتّي إذا كنتُ كأسمن ما يكون زارهم بعض من يحبّون، فذبحوني لهم، فجعلوا بعضي شِواءً و بعضي (بعضه) قَديداً، ثمّ أكلوني (ثمّ ألقوني عذرة في الحش) و (أنّي) لم أكن (خلقت) بشراً».

ابن ابي شيبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج 8، ص 144، كتاب الزهد، باب 7 كلام أبيبكر، ح 2؛ بيهقي، شعب الإيمان: ج 1، ص 485، باب في الخوف من اللّه ، ح 787؛ سيوطي، تاريخ الخلفاء: ص 112، الخلفاء الراشدون، عمر بن الخطاب، نبذ من أخباره و قضاياه و متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 12، ص 529، ح 35703.

آيا آرزوي درخت بودن و گوسفند بودن و تبديل به پشگل و مدفوع شدن با مقام حضرت ابوبكر و عمر سازگار است؟

آيا چنين آرزويي نشانگر زهد و خوف حضرت ابوبكر و عمر است؟

حضرت ابوبكر و عمر مرتكب چه گناهاني شده بودند كه از حساب و كتاب و عذاب روز قيامت مي ترسيدند و چنين آرزوهايي مي كردند؟

**سؤال 27. آيا صحيح است كه حضرت معاويه كاتب وحي و قرآن نبوده و تنها بعضي يا يكي از نامه هاي معمولي پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم را نوشته است؟**

اظهارنظرهاي چند تن از علما و بزرگان ما در اين باره شنيدني است.

1. ابوالحسن كوفي معتقد است معاويه نامه هاي معمولي پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم براي اعراب و قبائل را مي نوشت.

«عن أبيالحسن الكوفي قال: كان زيد بن ثابت كاتب الوحي، و كان معاوية كاتباً فيما بين النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم و بين العرب».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 3، ص 123، شرح حال معاوية، ش 25.

2. عبداللّه بن عمرو بدون اشاره به كاتب وحي بودن معاويه، مي گويد: معاويه نامه هاي معمولي پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم را مي نوشت.

«كان معاوية يكتب لرسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 3، ص 123، شرح حال معاوية، ش 25.

3. ابن عبدالبر نيز به كاتب وحي بودن حضرت معاويه هيچ اشاره اي نكرده و تنها مي نويسد:

«و هو أحد الذين كتبوا لرسول اللّه ».

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 470 ـ 471، شرح حال معاويه، ش 2464.

4. ابن عبدربه اندلسي نيز معتقد است معاويه همانند خالد بن سعيد بن عاص از كاتبان وحي نبوده و تنها نامه هاي معمولي و مورد نياز پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم را مي نوشتند.

«كان خالد بن سعيد بن العاص و معاوية بن أبيسفيان يكتبان بين يديه في حوائجه».

ابن عبدربه، العقد الفريد: ج 4، ص 161، كتاب التوقيعات و الفصول و الصدور، شرف الكتّاب و فضلهم، كتّاب النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم.

5. حضرت حسن رضي الله عنه نيز معاويه را جزء نويسندگان نامه هاي معمولي پيامبر اكرم دانسته و مي گويد: رسول گرامي اسلام روزي شخصي را سراغ معاويه گسيل داشت. فرستاده پيامبر نزد معاويه رفت و از او خواست تا جهت نوشتن نامه اي خدمت پيامبر بيايد. به او گفته شد: معاويه مشغول خوردن است (و الان نمي تواند بيايد). آن شخص نزد پيامبر برگشته و ماجرا را خدمت آن حضرت عرض كرد. پيامبر سه بار سراغ معاويه فرستادند و هنگامي كه هر سه بار با همين پاسخ مواجه شدند، معاويه را نفرين كرده و فرمودند: خدا شكم معاويه را سير نكند.

«هل تعلمون أنّ معاوية كان يكتب لرسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم الرسائل، فأرسل إليه يوماً، فقالوا: هو يأكل. فردّ الرسول إليه ثلاث مرات كلّ ذلك يقول الرسول: هو يأكل. فقال رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم: لاأشبع اللّه بطنه».

ابن الدمشقي، جواهر المطالب في مناقب الإمام علي: ج 2، ص 218، باب 71، فيما وقع بين الحسن و المعاوية و أصحابه و ما أفحمهم من الجواب.

6. ابن ابي الحديد معتزلي نيز با اشاره به اختلاف نظر علما در كاتب وحي بودن معاويه معتقد است اهل تحقيق حضرت علي رضي الله عنه و زيد بن ثابت و زيد بن أرقم را جزء كاتبان وحي دانسته و معتقدند معاويه و حنظلة بن ربيع نامه هاي پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم به پادشاهان كشورها و رؤساي قبائل و نامه هاي مربوط به ثبت و تقسيم صدقات و ساير نامه هاي معمولي آن حضرت را مي نوشتند.

«و كان أحد كتّاب رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم. و اختلف في كتابته له كيف كانت، فالذي عليه المحققون من أهل السيرة أنّ الوحي كان يكتبه علي رضي الله عنه، و زيد بن ثابت، و زيد بن أرقم، و أنّ حنظلة بن الربيع التيمي و معاوية بن أبيسفيان كانا يكتبان له إلي الملوك و إلي رؤساء القبائل و يكتبان حوائجه بين يديه و يكتبان ما يُجبَي من أموال الصدقات ما يُقسم في أربابها».

ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة: ج 1، ص 338، باب نسب معاوية بن أبيسفيان و ذكر بعض أخباره.

با وجود چنين مطالبي، چرا برخي علماي ما اصرار دارند حضرت معاويه را جزء كاتبان وحي و قرآن معرفي كنند؟

كسي كه در سال هشتم هجري و در سال هاي آخر عمر پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم و تقريبا پس از اتمام نزول قرآن، در ظاهر اظهار اسلام كرده است، چگونه مي تواند از كاتبان وحي و قرآن باشد؟

## سؤال 28. آيا صحيح است كه حضرت معاويه در دوران خلافتش به تجارت و خريد و فروش بت مشغول بود؟

ابووائل مي گويد: همراه با مسروق در منطقه سلسله بوديم. به مركب هايي كه مجسمه هايي از مس بر آن ها بار شده بود، برخورد كرديم. درباره محموله و صاحب آن ها سؤال كرديم. گفتند: اين بت ها به درخواست و سفارش معاويه از سرزمين هِند و سِنْد تهيه شده است. مسروق گفت: اگر مطمئن بودم معاويه بدون اين كه مرا شكنجه كند، به قتل مي رساند، همه اين مركب ها را غرق كرده و بت ها را از بين مي بردم، اما مي ترسم معاويه قبل از كشتن، مرا شكنجه كند. به خدا قسم نمي دانم معاويه چگونه انساني است؟ آيا از قيامت مأيوس شده و تلاش مي كند دنيا را از دست ندهد؟ يا اين كه اعمال زشت او نيكو جلوه داده شده و گمان مي كند همه كارهايي كه انجام مي دهد اعمال خوب و شايسته است؟!

عن أبيوائل قال: كنت مع مسروق بالسلسلة، فمرت به سفائن فيها أصنام من صُفر تماثيل الرجال، فسألهم عنها، فقالوا: بعث بها معاوية إلي أرض السند و الهند تُباع له. فقال مسروق: لو أعلم أنّهم يقتلوني لغرقتها، و لكنّي أخاف أن يعذّبوني ثمّ يفتنوني، واللّه ! ما أدري أيّ الرجلين معاوية؟ أرجل قد يئس من الآخرة، فهو يتمتّع من الدنيا أم رجل زيّن له سوء

عمله؟».

بلاذري، أنساب الأشراف: ج 5، ص 137، شرح حال معاويه

آيا حاكم مسلمانان به جاي رسيدگي به امور مسلمانان بايد مشغول خريد و فروش بت باشد؟

**سؤال 29. آيا صحيح است كه عبداللّه بن مسعود و عده اي، سوره هاي فاتحه، فلق و ناس را كه در قرآن هاي فعلي سوره هاي 1، 113 و 114 هستند، جزء قرآن نمي دانستند؟ و در نمازهاي خود نيز سوره هاي فلق و ناس را قرائت نمي كردند؟**

به بخشي از روايات نقل شده در اين باره اشاره مي كنم.

1. عبدالرّحمن بن يزيد مي گويد: عبداللّه بن مسعود سوره هاي فلق و ناس را از قرآن پاك مي كرد و مي گفت: چرا مطالبي را كه جزء قرآن نيست در قرآن ها اضافه مي كنند.

«قال: رأيت عبداللّه يحك المعوذتين و يقول: لم تزيدون ما ليس فيه». «أنّه كان يحك المعوذتين من مصحفه، فيقول: ألا خلطوا فيه ما ليس فيه». «أنّه كان يحك المعوذتين من المصحف، يقول ليستا من كتاب اللّه ».

طبراني، المعجم الكبير: ج 9، ص 234، ح 9148، 9149 و 9150؛ احمد بن حنبل، المسند: ج 5، ص 129 ـ 130، حديث زر بن حبيش عن أبي بن كعب و ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 8، ص 615، كتاب التفسير، تفسير سوره ناس، شرح حديث 4977.

2. ابوعبدالرّحمن سلمي مي گويد: عبداللّه بن مسعود سوره هاي فلق و ناس را از قرآن پاك مي كرد و مي فرمود:

قرآن را با كلمات غير قرآني مخلوط نكنيد. اين دو سوره جزء قرآن نيستند. بلكه پيامبر اكرم صرفا جهت تعوذ و پناه بردن از شر شيطان، اين دو سوره را تعليم دادند.

«عن ابن مسعود أنّه كان يقول: لاتخلطوا بالقرآن ما ليس فيه، فإنّما هما معوذتان تعوذ بهما النّبيّ و كان عبداللّه يمحوهما من المصحف»».

طبراني، المعجم الكبير: ج 9، ص 235، ح 9151.

امام بخاري براي مخفي نگهداشتن قول عبداللّه بن مسعود و فرار از اشكالات ناشي از اين مسأله، ماجراي انكار سوره هاي فلق و ناس توسط عبداللّه بن مسعود را به صورت مبهم نقل كرده و مي نويسد:

«عن زر قال: سألت أبي بن كعب قلت: يا أباالمنذر ! إنّ أخاك ابن مسعود يقول كذا و كذا...».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 3، ص 224، كتاب التفسير، تفسير سوره ناس.

علماي بزرگ ما اسناد و طرق روايات مربوط به انكار قرآن بودن سوره هاي فلق و ناس توسط عبداللّه بن مسعود را صحيح دانسته و با توجه به اين واقعيت به اظهارنظر در اين باره پرداخته اند.

1. آلوسي در تفسير سوره فلق مي نويسد: عبداللّه بن مسعود قرآن بودن سوره هاي فلق و ناس را انكار مي كرد. احمد بن حنبل، بزار، طبراني و ابن مردويه با اسناد و طرق صحيح از عبداللّه بن مسعود نقل كرده اند كه ايشان سوره هاي فلق و ناس را از قرآن پاك مي كرد و مي گفت: قرآن را با كلمات غير قرآني مخلوط نكنيد. فلق و ناس جزء سوره هاي قرآن نيستند. پيامبر اكرم اين دو سوره را صرفا جهت پناه بردن از شر شيطان به مسلمانان تعليم دادند. ابن مسعود اين دو سوره را قرائت نمي كرد.

«و عن ابن مسعود أنّه أنكر قرآنيتهما. أخرج الإمام أحمد و البزار و الطبراني و ابن مردويه من طرق صحيحة عنه أنّه كان يحك المعوذتين من المصحف و يقول: لاتخلطوا القرآن بما ليس منه، إنّهما ليستا من كتاب اللّه تعالي، إنّما أمر النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم أن يتعوذ بهما، و كان ابن مسعود لايقرأ بهما».

آلوسي، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج 30، ص 711، تفسير سوره فلق.

2. قسطلاني و عيني دو تن از شارحان صحيح بخاري مي نويسند: در قرآن و وحي بودن سوره هاي فلق و ناس اختلاف بود. (عده اي اين دو سوره را جزء قرآن نمي دانستند.) اما بعدها و به مرور زمان اختلاف برطرف شده و همگان بر قرآن بودن اين دو سوره اجماع كردند. لذا اگر شخصي قرآن بودن اين دو سوره را انكار كند، كافر است.

«و هذا ممّا اختلف فيه الصحابة، ثمّ ارتفع الخلاف و وقع الإجماع عليه، فلو أنكر اليوم أحد قرآنيتهما كفر».

عيني، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 20، ص 11، كتاب التفسير، تفسير سوره ناس، شرح حديث 473. «و هذا مما اختلف فيه، ثمّ ارتفع الخلاف و وقع الإجماع عليه، فلو أنكر أحد اليوم قرآنيته كفر». قسطلاني، ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري: ج 11، ص 289، كتاب تفسير القرآن، تفسير سوره ناس، شرح حديث 4977.

3. ابن حجر عسقلاني يكي ديگر از علماي بزرگ ما و يكي از شارحان صحيح بخاري روايات وارده درباره انكار قرآن بودن سوره هاي فلق و ناس توسط عبداللّه بن مسعود را صحيح دانسته و توجيه كساني كه اين روايات را تضعيف كرده و گفته اند: چنين مطلبي به دروغ به عبداللّه بن مسعود نسبت داده شده است، را نمي پذيرد.

«و أما قول النووي في شرح المهذب: أجمع المسلمون علي أنّ المعوذتين و الفاتحة من القرآن و أنّ من جحد منهما شيئاً كفر و ما نقل عن ابن مسعود باطل ليس بصحيح، ففيه نظر و قد سبقه لنحو ذلك أبومحمد بن حزم فقال في أوائل «المحلي»: ما نقل عن ابن مسعود من إنكار قرآنيّة المعوذتين فهو كذب باطل، و كذا قال الفخر الرازي في أوائل تفسيره: الأغلب علي الظنّ أنّ هذا النقل عن ابن مسعود كذب باطل، و الطعن في الروايات الصحيحة بغير مستند لايقبل، بل الرواية صحيحة».

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 8، ص 615، كتاب التفسير، تفسير سوره ناس، شرح حديث 4977

4. امام فخرالدين رازي با توجه به روايات انكار عبداللّه بن مسعود، به اشكالات ناشي از اين قول اشاره كرده و مي نويسد:

انكار قرآن بودن سوره هاي فاتحه، فلق و ناس مشكلات زيادي را به دنبال دارد، زيرا اگر معتقد باشيم سوره هاي قرآن در زمان صحابه به نقل متواتر ثابت شده بود، سوره هاي فاتحه، ناس و فلق جزء قرآن هستند و عبداللّه بن مسعود نيز از اين مطلب اطلاع داشته و انكار او موجب كفرش مي شود. و اگر قائل باشيم سوره هاي قرآن در زمان صحابه به نقل متواتر ثابت نشده است، متواتر بودن و حجت قطعي بودن كل قرآن زير سؤال مي رود.

«نقل في بعض الكتب القديمة أنّ ابن مسعود كان ينكر كون سورة الفاتحة من القرآن، و كان ينكر كون المعوذتين من القرآن، واعلم أنّ هذا في غاية الصعوبة، لأنّا إن قلنا إنّ النقل المتواتر كان حاصلاً في عصر الصحابة بكون سورة الفاتحة من القرآن، فحينئذ كان ابن مسعود عالماً بذلك، فإنكاره يوجب الكفر أو نقصان العقل، و إن قلنا إنّ النقل المتواتر في هذا المعني ما كان حاصلاً في ذلك الزمان، فهذا يقتضي أن يقال أنّ نقل القرآن ليس بمتواتر في الأصل و ذلك يخرج القرآن عن كونه حجّة يقينيّة».

فخر رازي، التفسير الكبير: ج 1، ص 218، المسألة الخامسة عشرة

5. نووي شافعي يكي از مهمترين شارحان صحيح مسلم با توجه به انكار جزئيت اين سوره ها توسط عبداللّه بن مسعود

مي نويسند: مسلمانان اجماع دارند كه سوره هاي فاتحه، ناس و فلق جزء قرآن بوده و كساني كه جزئيت اين سوره ها را انكار كنند، كافر هستند.

«أجمع المسلمون علي أنّ المعوذتين و الفاتحة و سائر السور المكتوبة في المصحف قرآن و أنّ من جحد شيئاً منه كفر».

نووي، المجموع: ج 3، ص 396، كتاب الصلاة، فصل في مسائل مهمة تتعلق بقراءة الفاتحة و غيرها في الصلاة.

سؤال حنظله سدوسي از عكرمه نيز نشانگر اين واقعيت است كه مسلمانان در قرآن بودن سوره هاي فلق و ناس اختلاف داشته و عبداللّه بن مسعود در اين انكار تنها نبوده، بلكه عده اي ديگر نيز با او هم عقيده و هم نظر بوده اند.

حنظله سدوسي مي گويد: به عكرمه گفتم: من در نماز مغرب سوره هاي فلق و ناس را مي خوانم، اما عده اي از مردم (كه اين دو سوره را جزء قرآن نمي دانند) مرا سرزنش كرده و به من اعتراض مي كنند.

«حنظلة السدوسي قال: قلت لعكرمة: إنّي أقرأ في صلاة المغرب بقل أعوذ بربّ الفلق و قل أعوذ بربّ الناس و إنّ ناساً يعيبون ذلك علَيّ. فقال: و ما بأس بذلك، إقرأهما فإنّهما من القرآن».

احمد بن حنبل، المسند: ج 1، ص 282، مسند عبداللّه بن عباس.

با توجه به مطالب ذكر شده و واقعيت موجود، آيا نظر ابن مسعود را بپذيريم و قائل به تحريف قرآن كريم شده و حجيت آن را زير سؤال ببريم؟ يا اجماع مسلمانان را بپذيريم و عبداللّه بن مسعود صحابي بزرگ پيامبر را كافر بدانيم؟

آيا با وجود انكار عبداللّه بن مسعود و عده اي از مسلمانان، اجماع نقل شده قابل قبول است؟

**سؤال 30. آيا صحيح است كه تمامي مسلمانان معتقدند مراد خداوند از شجره ملعونه در قرآن، سلسله امويان مي باشد؟**

طبري يكي از علماي بزرگ ما در اين باره مي نويسد: تمامي مسلمانان اتفاق نظر دارند كه مراد خداوند از شجره ملعونه، سلسله بني اميه مي باشد.

«و لا اختلاف بين أحد أنّه أراد بها بني أميّة».

طبري، تاريخ طبري: ج 5، ص 621، حوادث سال 284 هجري قمري و ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة: ج 15، ص 175، من عهد له رضي الله عنه إلي محمد بن أبيبكر حين قلّده مصر.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا علما و دانشمندان ما اين مطلب را كتمان كرده و براي ما بيان نمي كنند؟

چرا از سلسله اي كه توسط خداوند مورد لعن قرار گرفته است، دفاع و طرفداري مي كنيم؟

**سؤال 31. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم به حضرت عايشه دستور مي داد تا به همسرش زينب بنت جحش دشنام دهد و او را سب كند؟**

ابن حجر عسقلاني شافعي به نقل از نسائي و ابن ماجه دو تن از علماي بزرگ ما مي نويسد: عايشه مي گويد: زينب دختر جحش نزد من آمده و به من دشنام داد. پيامبر اكرم او را از دشنام دادن منع كردند، اما زينب بنت جحش به دشنام دادن خود ادامه داد. پيامبر اكرم به من فرمود: (تو هم جواب او را بده) و به او فحش و ناسزا بگو. من نيز به دستور پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم طوري به او دشنام دادم كه آب دهانش خشك شد (و مات و مبهوت ماند). پيامبر نيز از پاسخ دندانشكن و قاطع من خوشحال و چهره اش باز شد.

«روي النسائي و ابن ماجة باسناد حسن من طريق التيمي عن عروة عن عائشة قالت: دخلتْ علَيّ زينب بنت جحش، فسبتني، فردعها النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم، فأبت، فقال لي: سبيها، فسببتها حتّي جفّ ريقها في فمها، فرأيت وجهه يتهلل».

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 5، ص 120، كتاب المظالم، باب 7 عفو المظلوم و عيني، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 12، ص 291، كتاب المظالم و الغصب، باب الانتصار من الظالم، شرح حديث 19.

اصل روايت در سنن ابن ماجه با اين الفاظ نقل شده است:

«عن عروة بن الزبير قال: قالت عائشة: ما علمتُ حتّي دخلتْ علَيّ زينب بغير إذن و هي غضبي، ثمّ قالت: يا رسول اللّهّ ! أحسبُك إذا قلبتْ لك بُنيّة أبيبكر ذُريعَتيها، ثمّ أقبلتْ علَيّ، فأعرضتُ عنها، حتّي قال النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم: دونكِ، فانتصري، فأقبلتُ عليها حتّي رأيتُها و قد يئس ريقُها في فيها، ما تَرُدُّ علَيّ شيئاً، فرأيتُ النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم يتهلَّل وجهُه.

سنن ابن ماجه: ج 1، ص 637، كتاب النكاح، ح 1981.

ابوداود يكي ديگر از علماي ما و يكي از نويسندگان صحاح و سنن ششگانه با اشاره به اصل ماجرا به نقل از عايشه مي نويسد: پيامبر اكرم وارد خانه من شد در حالي كه زينب بنت جحش نيز در منزل من بود. پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم متوجه حضور زينب نشد و با دستانش مشغول انجام كاري شد (از كارهايي كه زن و شوهر با يكديگر انجام مي دهند ؛ «أي من المسّ و نحوه ممّا يجري بين الزوج و الزوجة». عظيم آبادي، عون المعبود شرح سنن أبيداود: ج 13، ص 164، كتاب الأدب، باب في الانتصار، شرح حديث 4888.). من پيامبر را متوجه حضور زينب كردم. وقتي پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم متوجه حضور زينب شد،
دست نگهداشت. زينب رو به من كرده و به من فحاشي كرد. پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم زينب را از فحاشي كردن نهي كرد، اما او اعتنا نكرد. پيامبر به من فرمود: تو هم او را سب كن و دشنام بده.

هنگامي كه به دستور پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم به زينب فحش دادم و به او ناسزا گفتم و بر او غلبه پيدا كردم، زينب بنت جحش نزد حضرت علي رضي الله عنه رفته و گلايه كرد، زيرا مادر زينب از طايفه بني هاشم و از اقوام حضرت علي رضي الله عنه بود.

«قالت أمّ المؤمنين: دخل علَيّ رسول اللّهّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم و عندنا زينب بنت جحش، فجعل يصنع شيئاً بيده، فقلت بيده حتّي فطنتُه لها، فأمسك و أقبلتْ زينب تَقحم لعائشة، فنهاها، فأبت أن تنتهي، فقال قال لعائشة: سُبّيها، فسبَّتْها، فغلبتْها، فانطلقتْ زينب إلي عليّ، فقالت: إنّ عائشة وقعتْ بكم، و فعلتْ...».

ابوداود سجستاني، سنن ابي داود: ج 4، ص 275، كتاب الأدب، باب في الإنتصار، ح 4898 و عظيم آبادي، عون المعبود شرح سنن أبيداود: ج 13، ص 164، كتاب الأدب، باب في الانتصار، شرح حديث 4888.

آيا چنين مطالبي با اخلاق و رفتار پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم سازگار بوده و با دستورات دين مقدس اسلام سازگاري دارد؟

آيا نسبت دادن چنين مطالبي باعث تنقيص شخص پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم و آسيب ديدن اسلام نمي شود؟

**سؤال 32. آيا صحيح است كه ما معتقديم حضرت ابوبكر رضي الله عنهاز پيامبران الهي برتر و بالاتر است؟**

محمد بن عقيل به نقل از حضرت علي رضي الله عنه مي گويد: پيامبر اكرم صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم صحابه را مخاطب قرار

داده و پرسيدند: آيا مؤمن آل فرعون برتر است يا ابوبكر؟ هنگامي كه پيامبر اكرم با سكوت صحابه مواجه شده و جوابي نشنيدند، فرمودند: به خدا قسم يك لحظه از زندگي و حيات ابوبكر از (تمامي عمر) نظائر مؤمن آل فرعون برتر است، زيرا مؤمن آل فرعون (سختي ها را تحمل نكرده و) ايمان خود را كتمان كرد، اما ابوبكر (سختي ها و شكنجه ها را تحمل و) ايمان خود را اظهار و علني كرد.

«أنشدكم اللّهّ أمؤمن آل فرعون خير أم أبوبكر؟ فسكت القوم، فقال: ألا تجيبوني؟ فواللّهّ لساعة من أبيبكر خير من مثل مؤمن آل فرعون، ذاك رجل كتم إيمانه و هذا رجل أعلن إيمانه».

هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 9، ص 47، كتاب المناقب، باب جامع في فضله أبيبكر، به نقل از بزار و متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 12، ص 525، ح 35690، به نقل از بزار.

آيا چنين مطالبي غلو در حق حضرت ابوبكر رضي الله عنه محسوب نمي شود؟ در حالي كه طبق رواياتِ ما مؤمن آل فرعون از پيامبران الهي بود، چنانچه سبط بن جوزي از پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم نقل كرده است كه:

«الصديقون ثلاثة، حزقيل مؤمن آل فرعون و حبيب النجار و هو مؤمن آل ياسين و علي بن أبيطالب و هو أفضلهم» و در ادامه مي نويسد: «و حزقيل (مؤمن آل فرعون) كان نبياً من أنبياء بني اسرائيل».

سبط بن جوزي، تذكرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الأئمة: ج 1، ص 340 ـ 341، الباب الثاني، فضائل أميرالمؤمنين، حديث في ردّ الشمس له.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا به شيعيان نسبت غلو داده و معتقديم آن ها در مورد ائمه و اهل بيت غلو مي كنند؟ در حالي كه ما حضرت ابوبكر را از پيامبران الهي بالاتر مي دانيم.

**سؤال 33. آيا صحيح است كه ما معتقديم ابوبكر هيچ اشتباه و خطايي نكرده و معصوم از خطا و اشتباه است؟ در حالي كه پيامبران و انبياي الهي را معصوم از خطا و اشتباه نمي دانيم؟**

معاذ بن جبل مي گويد: پيامبر اكرم فرمودند: اهل آسمان و ملائكه نمي پسندند كه انسان ها و اهل زمين ابوبكر را تخطئه كرده و نسبت خطا و اشتباه به او بدهند.

«إنّ اللّهّ يكره في السماء أن يخطأ أبوبكر الصديق في الأرض». متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 11، ص 558، كتاب الفضائل من قسم الأفعال، الباب الثالث في ذكر الصحابة و فضلهم، الفصل الثاني في فضائل الخلفاء الأربعة.

آيا معصوم دانستن حضرت ابوبكر و نسبت دادن چنين مطالبي به پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم با سخن خود ابوبكر كه مي گفت: من نيز شيطاني دارم كه مرا وسوسه مي كند، منافات ندارد؟

«إنّ لي شيطاناً يحضرني».

هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 5، ص 183، كتاب الخلافة، باب الخلفاء الأربعة؛ متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 5، ص 631، كتاب الخلافة مع الإمارة من قسم الأفعال، الباب الأوّل في خلافة الخلفاء، خلافة أبي بكر، ح 14112.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا ما معصوم دانستن امامان روافض را نپذيرفته و در مورد چنين اعتقادي به آنان اعتراض مي كنيم؟

**سؤال 34. آيا صحيح است كه ما معتقديم حضرت عمر اولين كسي است كه خداوند در روز قيامت با او دست داده و احوال پرسي و مصافحه مي كند و دست او را گرفته و وارد بهشت مي كند؟**

ابن ماجه يكي از نويسندگان صحاح و سنن ششگانه و چند تن ديگر از علماي بزرگ ما به نقل از أُبي بن كعب مي نويسند: پيامبر اكرم فرمودند: عمر بن خطاب اولين كسي است كه خداوند به او سلام كرده و با او دست داده و مصافحه مي كند و دست او را گرفته و وارد بهشت مي كند.

«قال رسول اللّهّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم: أوّل من يصافحه الحق عمر، و أوّل من يُسَلِّمُ عليه، و أوّل من يأخذ بيده فيُدخله الجنة».

ابن ماجه، سنن ابن ماجه: ج 1، ص 39، باب 11 في فضائل أصحاب رسول اللّهّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم، باب فضل عمر، ح 104؛ متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 11، ص 578، كتاب الفضائل من قسم الأفعال، الباب الثالث في ذكر الصحابة و فضلهم، الفضل الثاني في فضائل الخلفاء الأربعة، باب فضل عمر، ح 32741.

حاكم نيشابوري با كمي اختلاف اين چنين نقل مي كند:

«عن أبي بن كعب قال: سمعت النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم يقول: أوّل من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، و أوّل من يصافحه الحق يوم القيامة عمر، و أوّل من يؤخذ بيده فينطلق به إلي الجنة عمر بن الخطاب».

المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 90، كتاب معرفة الصحابة، مناقب عمر بن الخطاب، ح 4489/78.

آيا حضرت عمر از رسول گرامي اسلام صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم نيز برتر بوده و قبل از ايشان وارد بهشت مي شود؟

آيا نقل چنين مطالبي و نسبت دادن آن به پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم و خداوند، باعث تجسيم و تنقيص خداوند نمي شود؟

آيا چنين مطالبي غلو ما اهل سنت در حق حضرت عمر به شمار نمي رود؟

**سؤال 35. آيا صحيح است كه صحابه پيامبر و اهل حل و عقد، حضرت عثمان را كشتند؟**

هاشم بن عتبة يكي از صحابه پيامبر، در جنگ صفين، در پاسخ جوان شامي مي گويد: اي جوان! تو را با عثمان (و قاتلين او) چه كار؟! ياران محمد و قاريان قرآن، عثمان را به خاطر بدعت هايي كه در دين اسلام به وجود آورده و با احكام قرآن مخالفت كرد، به قتل رساندند. صحابه پيامبر دين خدا را (از تو) بهتر مي فهميدند و در اداره امور مسلمانان از ديگران اولي و سزاوارترند. گمان نمي كنم اداره امور مسلمانان و مسائل مربوط به دين خدا حتي يك لحظه هم به تو ارتباط پيدا كرده (و مسئوليت اداره اين امور بر عهده تو گذاشته شود).

«و ما أنت و إبن عفان؟ إنّما قتله أصحاب محمد و قُرّاء الناس حين أحدث أحداثاً و خالف حكم الكتاب، و أصحاب محمد هم أصحاب الدين و أولي بالنظر في أمور المسلمين، و ما أظنّ أنّ أمر هذه الأمّة و لا أمر هذا الدين عناك طرفة عينٍ قطّ».

ابن مزاحم منقري، وقعة صفين: ص 354، هاشم و الفتي الغساني و طبري، تاريخ الأمم و الملوك: ج 3، ص 94، حوادث سال 37 هجري قمري، خبر هاشم بن عتبة المرقال.

با توجه به اين واقعيت، آيا سبّ و لعن قاتلان عثمان جايز است؟

آيا سبّ و لعن قاتلان عثمان سبّ و لعن صحابه نيست؟

**سؤال 36. آيا صحيح است كه هشتصد نفر از صحابه پيامبر در كشتن عثمان بن عفان مشاركت داشتند؟**

غياث بكري مي گويد: از ابوسعيد خُدري صحابي بزرگ پيامبر درباره چگونگي كشته شدن عثمان و مشاركت صحابه در

قتل وي پرسيدم. ابوسعيد در پاسخ فرمود: آري هشتصد نفر از صحابه پيامبر در قتل عثمان بن عفان مشاركت داشتند.

«عن غياث البكري قال: سألت أباسعيد الخدري رضي الله عنه عن قتل عثمان، هل شهده أحد من أصحاب رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم؟ قال: نعم، لقد شهده ثمانمائة».

ابن شبه نميري، تاريخ المدينة المنورة: ج 4، ص 1175، ما روي من الإختلاف فيمن أعان عثمان أو أعان عليه من أصحاب النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم و أزواجه و غيرهم، و ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة: ج 3، ص 28، ذكر مطاعن التي طعن بها علي عثمان، الطعن الأوّل.

اگر خلافت با رأي دادن يك يا دو نفر براي شخصي محقق مي شود، چرا با مخالفت هشتصد صحابي از بين نرفته و باز هم حضرت عثمان رضي الله عنه خليفه مسلمانان محسوب مي شود؟

آيا مخالفت هشتصد صحابي با عثمان و مشاركت آنان در قتل وي، باعث عزل او از منصب خلافت نمي شود؟

**سؤال 37. آيا صحيح است كه اعتقاد به جسم بودن خداوند كه سلفي ها به آن معتقد بوده و آن را ترويج مي كنند، توسط متوكل عباسي ناصبي و دشمن اهل بيت شروع و ترويج شده است؟**

متوكل بر خلاف الواثق باللّه و مأمون با معتزله و شيعيان كه به تنزيه خداوند اصرار مي ورزيدند، مخالف بود، لذا روش هاي گوناگوني را براي مبارزه با آن ها به كار مي برد. به كارگيري محدثان و نقل نمونه هاي خاص از احاديث يكي از مهمترين اين روش ها بود.

ذهبي درباره متوكل مي نويسد:

«و كان فيه نصب و إنحراف».

سير أعلام النبلاء: ج 12، ص 35، شرح حال متوكل، ش 7.

ابن اثير جزري نيز با اشاره به دشمني متوكل با حضرت علي رضي الله عنه و اهل بيت آن حضرت مي نويسد:

«و كان المتوكل شديد البغض لعليّ بن أبيطالب رضي الله عنه و لأهل بيته، و كان يقصد من يبلغه عنه أنّه يتولّي علياً و أهله بأخذ المال و الدم، و كان من جملة ندمائه عبادة المُخنَّث و كان يشدُّ علي بطنه تحت ثيابه مِخَدّة و يكشف رأسه و هو أصلع و يرقص بين يدي المتوكل و المغنّون يغنّون: قد أقبل الأصلع البطين، خليفة المسلمين. يحكي بذلك علياً رضي الله عنه و المتوكل يشرب و يضحك. ففعل ذلك يوماً و المنتصر حاضر، فأومأ إلي عبادة يتهدّده، فسكت خوفاً منه، فقال المتوكل: ما حالك؟ فقام و أخبره. فقال المنتصر: يا أميرالمؤمنين! إنّ الذي يحكيه هذا الكاتب الكلب و يضحك منه الناس هو ابن عمك و شيخ أهل بيتك و به فخرك، فكُل أنت لحمَه إذا شئت، و لاتطعم هذا الكلب و أمثاله منه. فقال المتوكل للمغنّين: غنّوا جمعياً:

غار الفتي لابن عمّه رأس الفتي في حر أمّه.

ابن اثير جزري، الكامل في التاريخ: ج 4، ص 318 ـ 319، حوادث سال 236 هجري قمري، ذكر ما فعله المتوكل بمشهد الحسين بن علي بن أبيطالب.

خطيب بغدادي يكي از علماي بزرگ ما در مورد ترويج تجسيم توسط متوكل عباسي، مي نويسد: متوكل عباسي در سال 234 هجري قمري فقها و محدثان را از سراسر بلاد اسلامي فرا خواند. مصعب زبيري، اسحاق بن ابي اسرائيل، ابراهيم بن عبداللّه هروي، عبداللّه و عثمان (عبداللّه و عثمان هر دو از مشايخ و اساتيد بخاري مي باشند و بخاري از هر دو روايت نقل مي كند) فرزندان محمد بن ابي شيبه كوفي كه از طايفه بنوعبس و جزو حافظان حديث بودند، از جمله علماي دعوت شده بودند.

متوكل عباسي پس از اين كه جوائزي را به علماي دعوت شده داد و براي آن ها حقوق و مستمري مشخصي تعيين كرد، به آنان دستور داد كلاس درس تشكيل داده و احاديثي را كه با عقايد معتزله و جهميه مخالف بود، براي مردم قرائت كنند. وي همچنين دستور داد احاديثي را كه مربوط به رؤيت خداوند در قيامت مي باشد براي مردم بازگو كنند. براي عثمان بن محمد بن ابي شيبه در بغداد كلاس درسي آماده شد كه حدود سي هزار نفر در آن شركت مي كردند. براي برادرش عبداللّه بن محمد بن ابي شيبه نيز در قسمت ديگري از بغداد كلاس درس ديگري مهيا شد و حدود سي هزار نفر نيز در كلاس او شركت مي كردند.

«سنة أربع و ثلاثين و مأتين فيها أشخص المتوكل الفقهاء و المحدّثين، فكان فيهم مصعب بن عبداللّه الزبيري، و إسحاق بن أبيإسرائيل و ابراهيم بن عبداللّه الهروي، و أبوبكر عبداللّه و عثمان إبنا محمد بن أبيشيبة الكوفيان، و هما من بنيعبس و كانا من حفاظ الناس، فقُسمت بينهم الجوائز و أجريت عليهم الأرزاق، و أمرهم المتوكل أن يجلسوا للناس و أن يُحدّثوا بالأحاديث التي فيها الردّ علي المعتزلة و الجهمية و أن يحدثوا بالأحاديث في الرؤية، فجلس عثمان بن أبيشيبة في مدينة أبيجعفر المنصور و وضع له منبر و اجتمع عليه نحو من ثلاثين ألفاً من الناس... و جلس أبوبكر بن أبيشيبة في مسجد الرصافة و كان أشدّ تقدماً من أخيه عثمان، و اجتمع عليه نحو من ثلاثين ألفاً».

خطيب بغدادي، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج 10، ص 67، شرح حال ابوبكر عبداللّه بن محمد بن ابي شيبه، ش 5185، و ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 11، ص 125، شرح حال عبداللّه بن محمد بن ابي شيبه، ش 44.

**سؤال 38. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم حضرت ابوطالب را دوست داشت؟ و علماي بزرگ ما نيز كساني را كه حضرت ابوطالب را دوست نداشتند، كافر مي دانستند؟**

سفيان بن عيينه يكي از علماي بزرگ ما مي گويد: كسي كه با حضرت ابوطالب دشمني داشته و ايشان را دوست نداشته باشد، كافر است. هنگامي كه علت چنين مطلبي را از او پرسيدند، در پاسخ گفت: زيرا پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم حضرت ابوطالب را دوست داشت و هر كس با شخصي كه محبوب پيامبر است، دشمني داشته باشد و او را دوست نداشته باشد، كافر است.

«قال سفيان بن عيينة: من أبغض أباطالب فهو كافر. فقيل: لِمَ؟ قال: لأنّ النّبيّ كان يحبّه و لذلك قال تعالي «إِنَّكَ لاَتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» وإنّ من أبغض من يحبّه الرسول فهو كافر».

راغب اصفهاني، محاضرات الأدباء: ج 2، ص 41، مناقب جماعة من الصحابة.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا اصرار داريم شخصي را كه محبوب پيامبر بوده، كافر بدانيم؟

آيا پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم شخصي كافر را دوست داشت؟

**سؤال 39. آيا صحيح است كه حضرت عايشه مادر زنان مسلمان و به اصطلاح «أمّ المؤمنات» نبوده وتنها مادر مردان مسلمان و به اصطلاح «أم المؤمنين» مي باشد؟**

مسروق مي گويد: زني حضرت عايشه را مادر خطاب كرد. حضرت عايشه خطاب به آن زن گفت: من مادر شما زنانِ مسلمان نيستم، و تنها مادر مردانِ مسلمان هستم.

«عن مسروق عن عائشة: إنّ إمرأة قالت لها: يا أُمَّه! فقالت: أنا أمّ رجالكم، لستُ بأمّك».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 8، ص 66، شرح حال عايشه و بيهقي، السنن الكبري: ج 10، ص 216، كتاب النكاح، جماع أبواب ما خص به رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم دون غيره، باب ما خصّ به من أنّ أزواجه أمهات المؤمنين، ح 13708.

**سؤال 40. آيا صحيح است كه سند بيشتر رواياتي كه توسط شامي ها نقل شده است، مرسل و مقطوع و به اصطلاح ضعيف است؟**

ذهبي درباره روايات يحيي بن ابي المطاع از عرباض مي گويد: دحيم ملاقات يحيي بن ابي المطاع با عرباض را بعيد دانسته و مي گويد: روايات يحيي بن ابي المطاع از عرباض مرسل است.

ذهبي در ادامه به عادت شاميان اشاره كرده و مي نويسد: مسند نقل كردنِ رواياتِ مرسل در ميان شاميان رواج فراواني دارد. شاميان از كساني كه آن ها را نديده اند، روايت نقل مي كنند.

«و قد استبعد دحيم لقيه للعرباض، فلعلّه أرسل عنه، فهذا في الشاميين كثير الوقوع، يروون عمن لم يلحقوهم».

ذهبي، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج 4، ص 410، شرح حال يحيي بن ابي المطاع، ش 9635.

با وجود چنين مطالبي، چگونه مي توان به روايات نقل شده توسط شاميان ـ همانند روايات عرباض ـ اعتماد كرد؟

**سؤال 41. آيا صحيح است كه تقيه براي حفظ جان از اعتقادات مسلّم تمامي مسلمانان بوده و تقيه مسلمان از مسلمانِ ديگر نيز مشروع و جايز است و اختصاص به تقيه از كفار ندارد؟**

1. ابن عبدربه درباره تقيه عامر شعبي و مُطَرِّف بن عبدالله شخِّير از حجاج بن يوسف ثقفي براي حفظ جانشان مي نويسد: هنگامي كه حجاج بن يوسف سپاه عبدالرحمن بن اشعث را شكست داد و آنان را به قتل رساند، تعدادي از آنان را نيز به اسارت درآورد. عبدالملك بن مروان طي نامه اي به حجاج بن يوسف چنين دستور داد: اسيراني را كه به خاطر قيام عليه مروانيان به كفر خود اعتراف كردند، آزاد كن. اما كساني را كه به كافر شدن خودشان اعتراف
نكردند، گردنشان را با شمشير بزن.

عامر شعبي و مطرف بن عبدالله هر چند صراحتاً به كفر خود اعتراف نكردند، اما با كنايه و تعريض، كفر خود را پذيرفتند.

حجاج بن يوسف نيز اقرار و اعتراف آن دو را پذيرفت و آن ها جان سالم به در بردند، اما سعيد بن جبير حاضر به اعتراف و پذيرفتن كفر خود نشد، لذا توسط حجاج بن يوسف به شهادت رسيد.

«لمّا هزم الحجاج عبدالرّحمن بن الاشعث و قتل أصحابه و أسر بعضهم، كتب إليه عبدالملك بن مروان أن يَعرض الأسري علي السيف، فمن أقرّ منهم بالكفر خلّي سبيلَه، و من أبي يقتله، فأُتي منهم بعامر الشعبي و مطرف بن عبدالله الشخير و سعيد بن جبير، فأمّا الشعبي و مطرف فذهبا إلي التعريض و الكناية و لم يصرّحا بالكفر، فقُبل كلامُهما و عفا عنهما، و أمّا سعيد بن جبير فأبي ذلك فقتل».

ابن عبدربه، العقد الفريد: ج 2، ص 464، كتاب الياقوتة في العلم و الأدب، الكناية يوري بها عن الكذب و الكفر.

«لمّا أُتي الحجاج بأسري الجماجم أُتي فيهم بعامر الشعبي و مطرف بن عبدالله الشخير و سعيد بن جبير، و كان الشعبي و مطرف يريان التقية و كان سعيد بن جبير لايراها...».

ابن عبدربه، العقد الفريد: ج 2، ص 176 ـ 177، كتاب المرجانة في مخاطبة الملوك، حسن التخلص من السلطان، أسري الجماجم بين يدي الحجاج

2. فخر رازي در تفسير آيه «إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مَنْهُمْ تُقَـةً» (سوره آل عمران 3، آيه 28.) تقيه براي حفظ جان را پذيرفته و مي نويسد: اين آيه بر اين مطلب دلالت دارد كه اگر كفار بر مسلمانان غلبه پيدا كردند، مسلمانان براي حفظ جان خود مي توانند تقيه كنند.

فخر رازي در ادامه به نقل از امام شافعي مي نويسد: امام شافعي علاوه بر پذيرش تقيه مسلمانان از كفار، معتقد است

در صورت درگيري و جنگ مسلمانان با يكديگر، تقيه مسلمانان از يكديگر نيز براي حفظ جانشان جايز است.

«ظاهر الآية يدلّ علي أنّ التقيّة إنّما تحلّ مع الكفار الغالبين، إلاّ أنّ مذهب الشافعي أنّ الحالة بين المسلمين إذا شاكلت الحالة بين المسلمين و المشركين حلّت التقيّة محاماة علي النفس».

فخر رازي، التفسير الكبير و مفاتيح الغيب: ج 8، ص 14، ذيل آيه 28 سوره آل عمران، الحكم الرابع.

3. ذهبي در صدد دفاع از تقيه يحيي بن معين در برابر حاكمان عباسي و هم نظر شدن با آنان براي حفظ جانش برآمده و مي نويسد: كساني كه در ماجراي مخلوق يا قديم بودن قرآن كريم تقيه كرده و با حكومت هم نظر و هم عقيده شده اند، مرتكب گناهي نشده اند. كساني كه مجبور شده و صريحاً مطالب كفرآميز به زبان جاري ساخته اند، به دليل آيه شريفه، معذور بوده و مورد بازخواست واقع نخواهند شد. يحيي بن معين از پيشوايان اهل سنت بوده و به خاطر ترس از حكومت عباسيان در ماجراي مخلوق يا قديم بودن قرآن كريم تقيه كرده و با آنان هم نظر شده است.

«هذا أمر ضَيِّق و لا حرج علي من أجاب في المحنة، بل و لا علي من أُكره علي صريح الكفر، عملاً بالآية و هذا هو الحق. و كان يحيي من أئمة السنة، فخاف من سطوة الدولة، و أجاب تقيّة».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 11، ص 87، شرح حال يحيي بن معين، ش 28.

اگر تقيه مسلمانان از يكديگر براي حفظ جان جايز است و اگر تقيه عامر شعبي و مطرف بن عبداللّه و يحيي بن معين از حكومت اشكالي ندارد، چرا روافض را به خاطر اعتقاد به تقيه سرزنش مي كنيم؟

**سؤال 42. آيا صحيح است كه صحابه پيامبر بعد از نزول آيه«يَسْـهءلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَـفِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَ يَسْـهءلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الأيَـتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ؛ «درباره شراب و قمار از تو سؤال مي كنند، بگو: در آن دو گناه و زيان بزرگي است؛ و منافعي از نظر مادي براي مردم در بر دارد؛ ولي گناه آنها از نفعشان بيشتر است. و از تو مي پرسند: چه چيز انفاق كنند؟ بگو از مازاد نيازمندي خود، اينچنين خداوند آيات را براي شما روشن مي سازد؛ شايد بينديشيد». سوره بقره (2)، آيه 219.» هشدارها و تذكرات آيه را ناديده گرفته و باز هم شراب مي نوشيدند؟**

آلوسي با استناد به عمل صحابه و شراب خوردن آنان پس از نزول آيه مورد اشاره، دلالت آيه را بر حرمت شراب نپذيرفته و مي نويسد: بزرگان صحابه پس از نزول اين آيه به خوردن شراب ادامه دادند.

«و الحق أنّ الآية ليست نصاً في التحريم كما قال قتادة، إذ للقائل أن يقول: الإثم بمعني المفسدة، و ليس رجحان المفسدة مقتضياً لتحريم الفعل بل لرجحانه، و من هنا شربها كبار الصحابة رضي اللّه تعالي عنهم بعد نزولها، و قالوا: إنّما نشرب ما ينفعنا، و لم يمتنعوا حتّي نزلت آية المائدة».

آلوسي، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج 2، ص 695، تفسير آيه 219 سوره بقرة.

**سؤال 43. آيا صحيح است كه سلفي ها در انجام اعمال خشونت آميز زبانزد بوده و مخالفين خود را تحمل نكرده و به قتل مي رسانند؟**

براي روشن شدن مطلب به چند نمونه از اعمال خشونت آميز، ترور و قتل علما توسط سلفي ها اشاره مي كنم.

1. حسن بن فرحان مالكي يكي از علماي ما كه الان در رياض زندگي مي كند، به رفتار خشن و برخورد فيزيكي حنابله با ساير مسلمانان اشاره كرده و مي نويسد: حنابله علاوه بر سخنان تند و تكفير مسلمانان به رفتار تند و خشن نيز متوسل شدند. حنابله ابن جرير طبري مورخ و مفسر مشهور را در خانه اش محاصره و بازداشت كرده و او را به رفض و الحاد متهم

كردند. ابن جرير در حالي كه در خانه اش محاصره و بازداشت بود، از دنيا رفت و از تشييع جنازه او نيز ممانعت كردند.

«اتّخذ الحنابلة العنف الفعلي بعد عنف الأقوال وسيلة لفرض العقائد و إرهاب المخالفين لهم من المسلمين، كما في محاصرتهم لابن جرير الطبري المؤرخ و المفسر المشهور، حتّي دفن في بيته و ادعوا عليه الرفض و الإلحاد و كان علي بن عيسي يقول: واللّه لو سئلوا عن الرفض و الإلحاد لما عرفوه».

حسن بن فرحان مالكي، قراءة في كتب العقائد: ص 145، نقد المذهب الحنبلي في العقيدة، به نقل از ابن مسكويه در تجارب الأمم.

2. ابن اثير جزري شافعي در مورد ترور و قتل يكي از فقهاي شافعي به نام بوري توسط حنابله مي نويسد: بوري با حنابله مخالف بود و آن ها را مذمت مي كرد. حنابله به وسيله سمّي كه در حلوا ريخته بودند، بوري و تعداد زيادي از اصحابش را مسموم كردند. بوري و تمامي كساني كه از غذاي مسموم خورده بودند، گرفتار اسهال شده و از دنيا رفتند.

«و فيها سنة 567 مات البوري الفقيه الشافعي، تفقّه علي محمد بن يحيي، و قدم بغداد و وعظ، و كان يذمّ الحنابلة، و كثرت أتباعه، فأصابه إسهال، فمات هو و جماعة من أصحابه، فقيل: إنّ الحنابلة أهدوا له حلواء، فمات هو و كلّ من أكل منها».

ابن اثير جزري، الكامل في التاريخ: ج 7، ص 225، حوادث سال 567 هجري قمري، ذكر عدة حوادث.

3. ابن فورك يكي ديگر از علماي بزرگ اهل سنت توسط كراميه كه ارتباط نزديكي با حنابله داشتند، مسموم شد و به قتل رسيد.

«كان شديد الردّ علي ابن كرام، ثمّ عاد إلي نيسابور، فسُمَّ في الطريق، فمات بقرب بست». ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 17، ص 215، شرح حال محمد بن حسن معروف به ابن فورك، ش 125.

4. ابن اثير جزري به مورد ديگري از رفتارهاي خشونت آميز حنابله اشاره كرده و مي نويسد: حنابله در سال 323 هجري قمري و در ايام بربهاري عده زيادي از مسلمانان را متهم به فحشا كرده و عليه آنان شهادت دروغ دادند. آنان از افراد نابينا براي ضرب و شتم مخالفان بوسيله عصاي خود استفاده كرده و مخالفانشان را در مساجد كتك مي زدند.

«و فيها سنة 323 عظم أمر الحنابلة، و قويت شوكتهم، و صاروا يكبسون من دور القوّاد و العامة، و إن وجدوا نبيذاً أراقوه، و إن وجدوا مغنية ضربوها و كسروا آلة الغناء، و اعترضوا في البيع و الشراء، و مشي الرجال مع النساء والصبيان، فإذا رأوا ذلك سألوه عن الذي معه من هو؟ فأخبرهم و إلاّ ضربوه و حملوه إلي صاحب الشرطة، و شهدوا عليه بالفاحشة، فأرهجوا بغداد، فركب بدر الخرشني و هو صاحب الشرطة عاشر جمادي الآخرة و نادي في جانبَي بغداد في أصحاب أبيمحمد البربهاري الحنابلة، ألاّ يجتمع منهم إثنان، و لايتناظروا في مذهبهم، و لايصلّي منهم إمام إلاّ إذا جهر ببسم اللّه الرحمن الرحيم في صلاة الصبح و العشاءين، فلم يفد فيهم، و زاد شرّهم و فتنتهم، و استظهروا بالعميان الذين كانوا يأوون المساجد، و كانوا إذا مرّ بهم شافعي المذهب أغروا به العميان، فيضربونه بعصيهم حتّي يكاد يموت...».

ابن اثير جزري، الكامل في التاريخ: ج 5، ص 175، حوادث سال 323 هجري قمري.

### سؤال 44. آيا صحيح است كه سلفي ها معتقدند خداوند خودش را از عرق اسب آفريده است؟

حسن بن علي اهوازي (حسن بن علي اهوازي در سال 362 هجري قمري به دنيا آمده و در سال 446 هجري قمري از دنيا رفته است. ذهبي از او با عناويني همچون: «كان رأساً في القراءات»، «صاحب حديث و رحلة و إكثار»، «الإمام»، «العلامة»، «بحر في القراءات» و «مقري ء الآفاق» ياد مي كند و او را از پيروان فرقه سالميه و ظاهري مسلك معرفي مي كند. ذهبي در ادامه انتقادات محدثون از وي را نقل كرده و در پايان به دفاع از اهوازي پرداخته و مي نويسد: «يريد ـ

أبوبكر الخطيب ـ تركيب الإسناد و ادعاء اللقاء، أما وضع حروف أو متون فحاشا و كلاّ، ما أُجوّز ذلك عليه، و هو بحر في القراءات، تلقّي المقرئون تواليفه و نقلَه للفنّ بالقبول، و لم ينتقدوا عليه انتقاد أصحاب الحديث». ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 18، ص 13 ـ 18، شرح حال حسن بن علي اهوازي، ش 11. اين فرقه از نظر فقهي پيرو مالك بن انس بودند، اما بعدها به حنابله پيوستند. حموي، معجم الأدباء: ج 9، ص 37 و فرهنگ فرق اسلامي: ص 222.) كه از بزرگان حنابله و اهل سنت است («هو من غلاة أهل السنة و غلاة أهل السنة حنابلة». حسن بن فرحان مالكي، قراءة في كتب العقائد نموذجا: ص 129، نقد المذهب الحنبلي في العقيدة.)، در كتاب «البيان في شرح عقود أهل الإيمان» مي نويسد: هنگامي كه خداوند اراده كرد خود را بيافريند، ابتدا اسب ها را آفريد و به آن ها دستور حركت و دويدن داد. اسب ها بر اثر دويدن عرق كردند. آنگاه خداوند خودش را از عرق اسب ها آفريد.

«إنّ اللّهّ لمّا أراد أن يخلق نفسه خلق الخيل فأجراها حتّي عرقت، ثمّ خلق نفسه من ذلك العرق».

ابن عساكر، تاريخ دمشق الكبير: ج 15، ص 124، شرح حال حسن بن علي اهوازي، ش 1656؛ ابن حجر عسقلاني، لسان الميزان: ج 2، ص 279، شرح حال حسن بن علي اهوازي، ش 2548 1919؛ سير أعلام النبلاء: ج 18، ص 17، پاورقي 1، در شرح حال اهوازي، ش 11.

حال سؤال اين است كه خدايي كه هنوز خلق نشده و معدوم است، چگونه مي تواند اسب ها را خلق كند؟ و چگونه به اسب ها دستور دويدن و حركت مي دهد؟

آيا نقل چنين مطالبي باعث تمسخر دين اسلام و مسلمانان توسط كفار و دشمنان اسلام نمي شود؟

**سؤال 45. آيا صحيح است كه قبر و بارگاه حضرت معاويه مدت ها به عنوان بيت الخلا و سرويس بهداشتي مسلمانان بود؟**

علي بن محمد شامي مي گويد: يك سال تمام ملازم قبر معاويه بودم و در طول اين يك سال بر روي قبر معاويه دستشويي مي كردم و چنين وانمود مي كردم كه در حال تبرك جستن به قبر معاويه هستم. از ترس امويان و هواداران معاويه، پس از يك سال تغوط بر روي قبر معاويه از آنجا گريختم.

«ذكر الباخرزي أنّه لازم قبر معاوية سنة كاملة، و كان يتغوط علي قبره، و يظهر التبرك به للناس، و لمّا خاف أن يشعروا به هرب».

شيخ حر عاملي، أمل الآمل: ج 1، ص 127، شرح حال شيخ علي بن محمد جزري عاملي شامي، ش 135، به نقل از كتاب «دمية القصر» باخرزي، ص 52 و خوئي، معجم رجال الحديث: ج 12، ص 168، شرح حال علي بن محمد جزري، ش 8480، به نقل از شيخ حر عاملي.

چرا قبر و بارگاه حضرت معاويه اين قدر بي ارزش بوده و مسلمانان نه تنها هيچ احترامي براي آن مكان قائل نبودند، بلكه به عنوان دستشويي و بيت الخلا از آن مكان استفاده مي كردند؟

اگر قبر و بارگاه حضرت معاويه مورد احترام مسلمانان بوده، چرا شخصي يك سال در آنجا دستشويي كرده، اما احدي از اين مطلب مطلع نشده و اعتراض نكرده است؟

آيا چنين مطالبي نشانگر عدم اهتمام مسلمانان به معاويه و تنفر از او و خاندانش نيست؟

**سؤال 46. آيا صحيح است كه ابن تيميّه از هجوم امويان به مدينه منوره و خون ريزي ها، هتك حرمت و تجاوز به زنان و دختران مسلمان در مدينه منوره دفاع مي كند؟**

ابن تيميّه در توجيه جنايات امويان در ماجراي حَرّه مي نويسد: مردم مدينه بيعت با يزيد را نقض كرده و شخصي را كه از طرف يزيد به عنوان حاكم مدينه منصوب شده بود، از شهر بيرون كردند. يزيد نيز لشكري را به سوي مدينه منوره گسيل

داشته و به فرمانده لشكر دستور داد سه روز به مردم مدينه مهلت بدهد، اگر در طول اين سه روز از يزيد اطاعت نكردند، وارد شهر شده و به مدت سه روز شهر را غارت كرده و مردم را به بيعت با يزيد مجبور كند. مردم
مدينه حاضر به اطاعت از يزيد نشدند. لشكر شام به مدينه منوره حمله كرده و به قتل و غارت پرداختند. اهالي مدينه را كشتند و اموال مسلمانان را به غارت بردند و به زنان و دختران مسلمان تجاوز كردند. پس از ارتكاب جنايات هولناك در مدينه منوره، يزيد لشكري را به سوي مكه مكرمه ارسال كرده و مكه را نيز محاصره كردند. اما قبل از ورود سپاه به مكه مكرمه يزيد درگذشت.

ابن تيميّه در ادامه هر چند به اعمال ظالمانه و جنايات يزيد اعتراف مي كند، اما به دفاع از يزيد پرداخته و او را مصداق حديث «أوّل جيش يغزو القسطنطنية مغفور له» دانسته و مي نويسد: اگر يزيد مرد فاسق يا فاجري باشد، ولي به خاطر اعمال خوبي كه انجام داده، خداوند او را بخشيده و به خاطر اعمال ظالمانه و جنايات هولناكش مؤاخذه نخواهد كرد، زيرا بخاري در صحيح خود روايتي را به نقل از ابن عمر از پيامبر اكرم صلّي اللّهّ عليه و سلّم نقل كرده كه آن حضرت فرمودند: اولين لشكري كه در قسطنطنيه به جنگ دشمن مي رود، مورد عفو و غفران خداوند قرار مي گيرد. ابن تيميّه يزيد را مصداق اين حديث پيامبر دانسته و مي نويسد: يزيد فرمانده سپاهي بود كه براي اولين بار به قسطنطنيه رفت.

«فإنّ أهل المدينة النبوية نقضوا بيعته و أخرجوا نوابه و أهله، فبعث إليهم جيشاً و أمره إذا لم يطيعوه بعد ثلاث أن يدخلها بالسيف و يبيحها ثلاثاً، فصار عسكره في المدينة النبوية ثلاثاً يقتلون و ينهبون و يفتضون الفروج المحرمة. ثمّ أرسل جيشاً إلي مكة المشرفة، فحاصروا مكة و توفي يزيد و هم محاصرون مكة، و هذا من العدوان و الظلم الذي فعل بأمره... و مع هذا فإن كان فاسقاً أو ظالماً فاللّهّ يغفر للفاسق و الظالم لا سيّما إذا أتي بحسنات عظيمة. و قد روي البخاري في صحيحه عن ابن عمر أنّ النّبيّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم قال: أوّل جيش يغزو القسطنطنيّة مغفور له» و أوّل جيش غزاها كان أميرهم يزيد بن معاوية.

ابن تيميّه حراني حنبلي، مجموع فتاوي ابن تيميّه: ج 3، ص 254، فصل في وجوب الإقتصاد و الإعتدال في أمر الصحابة.

**سؤال 47. آيا صحيح است كه كعب الاحبار از ترور و كشته شدن حضرت عمر اطلاع داشته و سه روز قبل از ماجرا، عمر را از ترور و كشته شدنش مطلع كرده و از او خواسته بود وصيت كند؟**

ابن شبه نميري در تاريخ خود مي نويسد: هنگامي كه حضرت عمر از آخرين سفر حج خود برگشت، كعب به ديدار او رفت و گفت: اي عمر! وصيت كن، زيرا امسال خواهي مرد.

عمر از او پرسيد: از كجا مي داني؟

كعب پاسخ داد: آن را در كتاب خدا (تورات) يافتم.

عمر پرسيد: آيا با نام و مشخصات كامل من بود؟

كعب گفت: نه، فقط با اوصاف و صفات تو بود.

فرداي آن روز كعب به عمر گفت: دو شب ديگر فرصت داري و پس از آن ميميري.

پيش بيني و پيشگويي كعب محقق شد و پس از گذشت سه روز عمر ترور شده و به قتل رسيد.

«لمّا قدم عمر من مكة في آخر حجّة حجّها أتاه كعب فقال: يا أميرالمؤمنين! اعهد فإنّك ميّت في عامك. قال عمر: و ما يدريك يا كعب؟ قال: وجدته في كتاب اللّهّ . قال: أنشدك اللّهّ يا كعب! هل وجدتني باسمي و نسبي عمر بن الخطاب؟ قال:

اللهم لا، و لكنّي وجدت صفتك و سيرتك و عملك و زمانك. فلمّا أصبح الغد غدا عليه كعب، فقال عمر: يا كعب! فقال كعب: بقيت ليلتان. فلمّا أصبح الغد غدا عليه كعب، قال عبدالعزيز: فأخبرني عاصم بن عمر بن عبيداللّه بن عمر قال: قال عمر:

يواعدني كعب ثلاثاً يعدها و لا شك أنّ القول ما قاله كعب».

ابن شبه نميري، تاريخ المدينة المنورة: ج 3، ص 891، مقتل عمر بن الخطاب و أمر الشوري.

آيا كعب علم غيب داشته و از حوادث و وقائع آينده با خبر بوده است؟

آيا خليفه به علم غيب او اعتقاد داشته است؟

و يا اين كه براي قتل خليفه دوم توطئه اي صورت گرفته و كعب از توطئه باخبر بوده است؟

**سؤال 48. آيا صحيح است كه فرزند حضرت عمر دختر كوچك و بي گناه ابولؤلؤ را به تلافي كشته شدن پدرش كشت؟**

ابن سعد ماجراي كشته شدن دختر كوچك و بي گناه ابولؤلؤ به دست عبيداللّه بن عمر را اين گونه بيان مي كند: پس از ترور عمر توسط ابولؤلؤ، عبيداللّه بن عمر كه تصميم گرفته بود هيچ اسيري را زنده نگذارد، خودش را به دختر كوچك و مسلمان ابولؤلؤ رسانده و او را به قتل رسانيد. عده اي از مهاجران دور او را گرفته و به شدت با تصميم او مخالفت كرده و شمشير را از دست وي گرفته و او را از كشتن اسرا باز داشتند.

**سؤال 49. آيا صحيح است كه ابولؤلؤ پس از ترور حضرت عمر، در همان ميدان عمليات كشته شد؟**

حاكم نيشابوري شافعي ماجراي ترور حضرت عمر توسط ابولؤلؤ و كشته شدن ابولؤلؤ را اين گونه بيان مي كند:

ابولؤلؤ پس از ترور عمر بن خطاب دوازده نفر ديگر را نيز با چاقوي دو لبه اي كه در دست داشت، زخمي كرد. شش نفر از مجروحين كشته شدند و شش نفر ديگر زنده ماندند. ابولؤلؤ پس از ترور عمر و زخمي كردن دوازده نفر، دست به خودكشي زد و خودش را با همان چاقويي كه در دست داشت، كشت.

«طعن أبولؤلؤة الذي قتل عمر إثنيعشر رجلاً بعمر، فمات منهم ستة و افرق منهم ستة، و كان معه سكين له طرفان، فطعن به نفسه، فقتلها».

حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 98، كتاب معرفة الصحابة، مقتل عمر رضي الله عنهعلي الاختصار.

ابن سعد واقدي به نقل از نافع و عمرو بن ميمون مي نويسد: ابولؤلؤ پس از ترور خليفه دوم، دست به خودكشي زد و خودش را نيز با همان خنجري كه حضرت عمر را ترور كرده بود، به قتل رسانيد. پس از خودكشي ابولؤلؤ، عبداللّه بن عوف زهري سر ابولؤلؤ را از تنش جدا كرد.

«عن نافع قال: إنّما طعن أبولؤلؤ نفسه به حتّي قتل نفسه» و «عن عمرو بن ميمون قال: مال (أبولؤلؤ) علي الناس، فقتل و جرح بضعة عشر، فمال الناس عليه، فاتّكأ علي خنجره، فقتل نفسه».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 3، ص 348، طبقات البدريين من المهاجرين، شرح حال عمر بن خطاب، ذكر استخلاف عمر.

ابن اعثم كوفي يكي ديگر از مورخين در تشريح ماجراي ترور حضرت عمر توسط ابولؤلؤ و خودكشي وي مي نويسد: پس از ترور خليفه دوم توسط ابولؤلؤ، عبدالرحمن بن عوف امامت جماعت را به عهده گرفت و پس از پايان نماز ابولؤلؤ را تعقيب كردند. هنگامي كه عرصه بر ابولؤلؤ تنگ شد و يقين پيدا كرد كه دستگير خواهد شد، با همان چاقويي كه در دست

داشت، خودكشي كرد.

«فلمّا علم أبولؤلؤة أنّه قد أخذ وجأ نفسه وجأة، فقتل نفسه».

ابن اعثم كوفي، الفتوح: مجلد 1، ص 326، ذكر ابتداء مقتل عمر بن الخطاب.

ابن شبه نميري نيز ماجراي ترور خليفه دوم و خودكشي ابولؤلؤ را اين گونه مي نويسد: «عن سعيد بن المسيب قال:

طعن الذي قتل عمر رضي الله عنه إثنيعشر رجلاً، فمات منهم ستة و أفرق ستة، فبصر به رجلان من حاج العراق، فألقي أحدهما برنسه، فطعن العلج نفسه فقتلها».

ابن شبه نميري، تاريخ المدينة المنورة: ج 3، ص 900، مقتل عمر بن الخطاب و أمر الشوري.

اگر اين مطلب صحت دارد، چرا دختر كوچك و بي گناه ابولؤلؤ توسط فرزند عمر كشته مي شود؟

چرا هيچ يك از مورخان و علماي ما عبيدالله بن عمر را به خاطر كشتن دختر بي گناه ابولؤلؤ مؤاخذه و محكوم نكرده اند؟

**سؤال 50. آيا صحيح است كه ابولؤلؤ قاتل حضرت عمر از طايفه عثمان و امويان بود؟**

ابن حبان شافعي در معرفي عبدالله بن ذكوان معروف به ابوالزناد مي نويسد: ابوالزناد از اهالي مدينه منوره و كنيه اش ابوعبدالرحمن مي باشد. وي از موالي رمله بنت شيبه همسر عثمان بن عفان است. ذكوان پدر ابوالزناد برادر ابولؤلؤ ـ قاتل خليفه دوم ـ است.

«أبوالزناد إسمه عبدالله بن ذكوان، من أهل المدينة، كنيته أبوعبدالرّحمن، مولي رملة بنت شيبة بن ربيعة زوجة عثمان بن عفان و كان ذكوان أخا أبيلؤلؤة قاتل عمر بن الخطاب».

ابن حبان، الثقات: ج 7، ص 6، شرح حال ابوالزناد عبدالله بن ذكوان.

با وجود رابطه خويشاوندي ميان ابولؤلؤ و امويان، آيا احتمال نمي دهيم ترور و قتل خليفه دوم توطئه اي طراحي شده از سوي امويان بوده است؟

**سؤال 51. آيا صحيح است كه فرزند حضرت عمر به خاطر كشته شدن پدرش، چند مسلمان بي گناه را به قتل رسانيد؟**

يعقوبي در مورد كشته شدن هرمزان توسط عبيدالله بن عمر و سهل انگاري خليفه سوم مي نويسد: مردم در مورد خون به ناحق ريخته شده هرمزان توسط فرزند عمر و اقدام نكردن عثمان به شدت معترض بودند. عثمان به خاطر اعتراضات مردم بر فراز منبر رفت و طي سخناني خود را ولي دم هرمزان معرفي كرده و گفت: من ولي دم هرمزان هستم و حق قصاص دارم، اما به خاطر كشته شدن عمر، از خون هرمزان گذشته و عبيدالله بن عمر را بخشيدم.

شخصي به نام مقداد بن عمرو به عثمان اعتراض كرده و گفت: هرمزان مولاي خدا و رسول خدا بود و تو حق ناديده گرفتن خون مولاي خدا و رسولش و بخشيدن قاتل او و اجرا نكردن حكم خدا و رسولش را نداري.

پس از اعتراض مقداد بن عمرو، عثمان قول داد در مورد عبيدالله بن عمر تصميم مناسبي خواهد گرفت، اما بعدها تنها به تبعيد او از مدينه منوره به كوفه اكتفا كرد.

«و أكثر الناس في دم الهرمزان و إمساك عثمان عبيدالله بن عمر، فصعد عثمان المنبر، فخطب الناس، ثمّ قال: ألا إنّي وليّ دم الهرمزان، وقد وهبتُه لله و لعمر، و تركتُه لدم عمر. فقام المقداد بن عمرو، فقال: إنّ الهرمزان مولي لله و لرسوله، و

ليس لك أن تهب ما كان للّه و لرسوله. قال: فننظر و تنظرون. ثمّ أخرج عثمان عبيداللّه بن عمر من المدينة إلي الكوفة».

يعقوبي، تاريخ يعقوبي: ج 2، ص 162 ـ 163، أيام عثمان بن عفان

ابن عساكر نيز قريب به همين مضمون را نقل كرده است.

ابن عساكر، تاريخ دمشق الكبير: ج 40، ص 48 ـ 49، شرح حال عبيداللّه بن عمر، ش 4569.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا فرزند خليفه دوم به بهانه كشته شدن پدرش، چند مسلمان بي گناه را مي كشد و از سوي حكومت نيز هيچ اقدامي صورت نگرفته و فرزند خليفه بخشيده مي شود؟

آيا كشته شدن پدر، بهانه و مجوز اجرا نكردن احكام اسلام است؟

**سؤال 52. آيا صحيح است كه حضرت علي رضي الله عنه با بخشيده شدن عبيداللّه بن عمر قاتل هرمزان، مخالف بوده و معتقد بود فرزند خليفه دوم به خاطر جرمي كه مرتكب شده، بايد قصاص شود؟**

بلاذري در تشريح ماجراي كشته شدن هرمزان توسط عبيداللّه بن عمر و بخشيده شدن عبيداللّه بن عمر توسط عثمان و مخالفت حضرت علي رضي الله عنه با حكم صادره توسط عثمان مي نويسد: عثمان در ابتداي خلافت خود طي سخناني گفت: هرمزان كه به ناحق به دست عبيداللّه بن عمر به عنوان انتقام خون پدر كشته شده است، مسلمان بوده (و بايد قاتل او قصاص شود)، ولي به دليل وارث نداشتن هرمزان، تمامي مسلمانان وارث و ولي دم او محسوب مي شوند. من به عنوان خليفه و امام مسلمانان از خون هرمزان گذشته و قاتل او را مي بخشم. عثمان پس از اين كه از طرف خودش از خون هرمزان گذشته و قاتل را بخشيد، خطاب به كساني كه در جلسه حاضر بودند، گفت: آيا شما هم از خون هرمزان گذشته و قاتل او را مي بخشيد؟

حاضرين نظر خليفه را تأييد كرده و با حكم صادره موافقت كردند، اما حضرت علي رضي الله عنه با حكم صادره مخالفت كرد و خطاب به عثمان فرمود: عبيداللّه بن عمر مسلمان بي گناهي را كشته و مرتكب گناه بزرگي شده است. او را به خاطر گناهي كه مرتكب شده، قصاص كن. حضرت علي رضي الله عنه سپس خطاب به عبيداللّه بن عمر فرمود: اي فاسق! اگر روزي به تو دست يابم، تو را به عنوانِ قصاص خونِ هرمزان، خواهم كشت.

«عن غياث بن ابراهيم أنّ عثمان صعد المنبر فقال: أيها الناس! إنّا لم نكن خطباء و إن نعش تأتكم الخطبة علي وجهها إن شاء اللّه ، و قد كان من قضاء اللّه أنّ عبيداللّه بن عمر أصاب الهرمزان، و كان الهرمزان من المسلمين، و لا وارث له إلاّ المسلمون عامة، و أنا إمامكم و قد عفوت، أفتعفون؟ قالوا: نعم. فقال عليّ: أقد الفاسق، فإنّه أتي عظيماً، قتل مسلماً بلاذنب، و قال لعبيداللّه : يا فاسق! لإن ظفرتُ بك يوماً لأقتلنّك بالهرمزان».

بلاذري، أنساب الأشراف: ج 6، ص 130، أمر الشوري و بيعة عثمان.

بلاذري در جاي ديگري نيز اعتراض حضرت علي رضي الله عنه درباره بخشيده شدن عبيداللّه بن عمر توسط عثمان را اين گونه نقل كرده است: هنگامي كه حضرت علي رضي الله عنه به خلافت رسيد، فرمود: عبيداللّه بن عمر را به خاطر كشتن افراد بي گناه، خواهم كشت.

عبيداللّه بن عمر از ترس قصاص شدن به كوفه گريخت و هنگامي كه حضرت علي رضي الله عنه به كوفه آمد، عبيداللّه بن عمر هر چه تلاش كرد موفق به گرفتن امان از حضرت علي رضي الله عنه نشد، لذا به شام گريخته و به معاويه پيوست.

«ثمّ بويع عليّ، فقال: لأقيدنّ منه من قتل ظلماً، فهرب إلي الكوفة، فلمّا قدمها عليّ نزل الموضع الذي يعرف بكويفة ابن

عمر و إليه ينسب، و دسّ من طلب له من عليّ الأمان، فلم يؤمنه و قال: لئن ظفرتُ به فلا بدّ لي من أن أقيد منه و أقتله بمن قتله، فأتاه الأشتر و كان أحد من طلب له الأمان، فأعلمه بما قال عليّ، فهرب إلي معاوية».

بلاذري، أنساب الأشراف: ج 3، ص 79، أمر صفين.

ابن ابي الحديد پس از ذكر ماجراي بخشيده شدن عبيداللّه بن عمر توسط عثمان، اعتراض حضرت علي رضي الله عنه را اين گونه نقل مي كند: هنگامي كه خبر بخشيده شدن عبيداللّه بن عمر توسط عثمان به حضرت علي رضي الله عنه رسيد، آن حضرت از روي تعجب لبخندي زد و فرمود: سبحان اللّه ! عثمان ابتداي حكومتش را با مسأله عبيداللّه بن عمر و بخشيدن او آغاز كرده است؟ آيا عثمان از حق مردي مي گذرد كه هيچ ولايتي در مورد او ندارد؟ به خدا قسم عثمان كار عجيبي انجام داده است.

ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة: ج 9، ص 55، من كلام له رضي الله عنه في وقت الشوري، شرح كلام 139.

### سؤال 53. آيا صحيح است كه حضرت حفصه دختر حضرت عمر نيز در كشته شدن دختر ابولؤلؤ و هرمزان نقش داشته است؟

زهري كشته شدن هرمزان و جفينه (دختر ابولؤلؤ) به دست عبيداللّه بن عمر و با تشويق حفصه را اين گونه مي نويسد: عبداللّه بن عمر از تشويق و همراهي حفصه تشكر كرده و مي گويد: خدا حفصه را رحمت كند، زيرا عبيداللّه بن عمر با تشويق و همراهي حفصه، هرمزان و جفينه را كشت.

«قال محمد بن شهاب، قال حمزة بن عبداللّه ، قال عبداللّه بن عمر: يرحم اللّه حفصة فإنّها ممّن شجّع عبيداللّه علي قتلهم».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 3، ص 356، طبقات البدريين من المهاجرين، شرح حال عمر بن خطاب، ذكر استخلاف عمر؛ عبدالرزاق صنعاني، المصنف: ج 5، ص 480، حديث أبيلؤلؤة قاتل عمر، ح 9775؛ ذهبي، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج 3، ص 297، شرح حال هرمزان، ذكر من توفي في خلافة عمر و ابن حزم اندلسي، المحلي: ج 11، ص 115، مسأله 2159.

### سؤال 54. آيا عبداللّه بن عمر و عبيداللّه بن عمر فرزندان خليفه دوم، از خليفه چهارم ما حضرت علي رضي الله عنه داناتر بودند؟

ذهبي در شرح حال مالك به ذكر نام عالمان مدينه پس از رسول گرامي اسلام صلّي اللّه عليه و سلّم پرداخته و بدون اين كه نامي از حضرت علي رضي الله عنه ببرد، مي نويسد: امام مالك پس از رسول گرامي اسلام، ابوبكر، عمر، زيد بن ثابت، عايشه، عبداللّه بن عمر، سعيد بن مسيب، زهري و عبيداللّه بن عمر، عالم و دانشمند مدينه منوره بود.

«كان عالم المدينة في زمانه بعد رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم، و صاحبيه، زيد بن ثابت، و عائشه، ثمّ ابن عمر، ثمّ سعيد بن المسيب، ثمّ الزهري، ثمّ عبيداللّه بن عمر، ثمّ مالك».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 8، ص 57، شرح حال مالك بن انس، ش 10.

آيا ذكر نام عبداللّه بن عمر و عبيداللّه بن عمر به عنوان دانشمندان مدينه منوره و اشاره نكردن به نام حضرت علي رضي الله عنه، نشانگر دشمني با حضرت علي رضي الله عنه خليفه چهارم نيست؟

اگر عقيده ما مسلمانان اين است، پس احاديث «أنا مدينة العلم و عليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت بابه»

(طبراني، المعجم الكبير: ج 11، ص 55، ح 11061؛ حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 137، كتاب معرفة الصحابة، ح 4637/235 و 4638/236 و 4639/237؛ ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 205، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875؛ خطيب بغدادي، تاريخ

بغداد أو مدينة السلام: ج 2، ص 377، شرح حال محمد بن عبدالصمد، ش 887 و ج 4، ص 348، شرح حال احمد بن فاذويه، ش 2186 و ج 11، ص 48، شرح حال عبدالسلام بن صالح، ش 5728؛ ابن اثير جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 22، شرح حال علي بن أبيطالب؛ مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 11، ص 462، شرح حال عبدالسلام بن صالح، ش 4003 و ج 13، ص 303، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 4673؛ كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 13، ص 148، ح 36463 و هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 9، ص 114، باب في علمه رضي الله عنه.)،

«إنّه أوّل أصحابي إسلاماً و أكثرهم علماً»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 203، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875.

، «أقضاهم عليّ بن أبيطالب»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 205، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875.

، «كنّا نتحدث أنّ أقضي أهل المدينة عليّ بن أبيطالب»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 206 و 207، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875 و ابن اثير جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 22، شرح حال علي بن أبيطالب.

، «أعلم أهل المدينة بالفرائض عليّ بن أبيطالب»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 207، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875.

، «ما كان أحد من الناس يقول سلوني غير علي بن أبيطالب»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 206، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875 و ابن اثير جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 22، شرح حال علي بن أبيطالب.

، «أكان في أصحاب محمد أعلم من علي؟ قال: لا واللّه لاأعلمه»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 206، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875 و ابن اثير جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 22، شرح حال علي بن أبيطالب.

، «إنّه لأعلم الناس بالسنة»،

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 206، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875.

«لقد أعطي عليّ بن أبيطالب تسعة أعشار العلم و أيم اللّه لقد شارككم في العشر العاشر»،

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 207، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875 و ابن اثير جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 22، شرح حال علي بن أبيطالب.

«أقضانا عليّ و أقرأنا أُبي»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 205 و 207، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875 و مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 13، ص 303، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 4673

و «كان عمر يتعوذ من معضلة ليس لها أبوحسن»

ابن عبدالبر، الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج 3، ص 206، شرح حال علي بن ابي طالب، ش 1875 و ابن اثير جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 22، شرح حال علي بن أبيطالب و مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 13، ص 303، شرح حال علي بن ابي طالب، ش

كه در منابع حديثي ما آمده و دهها روايت ديگر كه در افضليت حضرت علي رضي الله عنه وارد شده، چه مي شود؟

آيا در فضيلت ـ نه افضليت ـ فرزندان خليفه دوم، حتي يك روايت از پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم رسيده است؟

**سؤال 55. آيا صحيح است كه حضرت ابوبكر رضي الله عنه انسان ها را در آتش مي سوزاند؟**

ابن كثير ماجراي سوزانده شدن فجاءة توسط ابوبكر را اين گونه تشريح مي كند: ابوبكر شخصي به نام فجاءة را در قبرستان بقيع آتش زد، زيرا فجاءة نزد ابوبكر آمده و چنين وانمود كرده بود كه اسلام آورده است و سپس از ابوبكر درخواست سپاهي براي جنگ با مرتدين كرده بود. ابوبكر تقاضاي او را پذيرفت و سپاهي را مسلح كرده و در اختيار فجاءة گذاشته بود. فجاءة پس از خروج از مدينه با هر كس مواجه مي شد، او را به قتل رسانده و اموالش را به
غارت مي برد. هنگامي كه ابوبكر از اعمال فجاءة مطلع شد، سپاهي را براي تعقيب و دستگيري او فرستاد. فجاءة پس از دستگيري به مدينه بازگردانده شد و سپس به دستور ابوبكر دست هاي او را از پشت بسته و او را در قبرستان بقيع در آتش سوزاندند.

«و قد كان الصديق حرق الفجاءة بالبقيع في المدينة، و كان سببه أنّه قدم عليه، فزعم أنّه أسلم، و سأل منه أن يجهز معه جيشاً يقاتل به أهل الردة، فجهز معه جيشاً، فلمّا سار جعل لايمرّ بمسلم و لا مرتد إلاّ قتله و أخذ ماله، فلمّا سمع الصديق بعث وراءه جيشاً فردّه، فلمّا أمكنه بعث به إلي البقيع، فجمعت يداه إلي قفاه و ألقي في النار فحرقه و هو مقموط».

ابن كثير، البداية و النهاية: ج 6، ص 324، حوادث سال 11 هجري قمري، قصة الفجاءة.

البته ابن كثير براي موجه و حق جلوه دادن عمل حضرت ابوبكر، در نقل ماجرا تصرف كرده است، زيرا سپاهي كه ابن كثير از آن نام مي برد، بنا به نقل طبري تنها يك مركب و يك شمشير بوده است.

«فحمله أبوبكر علي ظهر، و أعطاه سلاحاً».

طبري، تاريخ الأمم و الملوك: ج 2، ص 266، حوادث سال 11 هجري قمري، ذكر ردّة هوازن و سليم و عامر.

حضرت ابوبكر با كدام مجوز و طبق كدام دستور دين اسلام فجاءة را در آتش سوزاند؟

آيا چنين عملي از حضرت ابوبكر، نشانگر قساوت قلب و بي رحمي وي نيست؟

**سؤال 56. آيا صحيح است كه امام ابوحنيفه ازدواج با مادر، خواهر و دختر و وطي آن ها را ـ در صورتي كه عقد نكاح خوانده شده باشد ـ زنا و موجب حد ندانسته و تمامي فرزندان متولد شده از اين ازدواج را فرزند شخص مي داند؟**

ابن حزم اندلسي فتوا و نظر ابوحنيفه را اين گونه نقل مي كند: كسي كه با علم به قرابت و خويشاوندي، با مادر، دختر، خواهر، مادربزرگ، عمه، خاله، دختر برادر و دختر خواهر خود پس از خواندن عقد نكاح نزديكي كند، هر چند بداند كه چنين ازدواجي در دين مقدس اسلام حرام است، مرتكب زنا نشده و حد زنا بر او جاري نمي شود و فرزندي كه متولد مي شود، فرزند اوست و مهريه را نيز بايد بپردازد. چنين شخصي به خاطر اين ازدواج حد زنا نخواهد خورد و تنها تعزير ـ كمتر از چهل شلاق ـ خواهد شد.

ابن حزم در ادامه سفيان ثوري را نيز با نظر ابوحنيفه موافق دانسته و مي نويسد: ابوحنيفه و سفيان ثوري معتقدند اگر شخصي بدون عقد ازدواج، با محارم خود نزديكي كند، مرتكب زنا شده و حد زنا بر او واجب خواهد شد.

«قال أبوحنيفة: لا حدّ عليه في ذلك كلّه و لا حدّ علي من تزوّج أمّه التي ولدته، و ابنته، و أخته، و جدّته، و عمّته، و خالته، و بنت أخيه، و بنت أخته، عالماً بقرابتهنّ منه، عالماً بتحريمهنّ عليه، و وطئهنّ كلّهنّ، فالولد لاحق به، و المهر واجب لهنّ عليه، و ليس عليه إلاّ التعزير دون الأربعين فقط، و هو قول سفيان الثوري، قالا: فإن وطئهنّ بغير عقد نكاح فهو زنا، عليه ما علي الزاني من الحدّ».

ابن حزم، المحلي: ج 11، ص 253، مسأله 2215، من وطي ء إمرأة أبيه أو حريمته بعقد زواج أو بغير عقد.

عجبا! من با ديدن اين فتاوا شگفت زده شدم، زيرا علماي ما اين ازدواج ها را زنا ندانسته اند، اما ازدواج موقت و نكاح متعه را زنا مي دانند!

**سؤال 57. آيا صحيح است كه طبق فتواي امام ابوحنيفه اگر شخصي زني را براي زنا كردن اجاره كند، زنا شمرده نمي شود و حد زنا ندارد؟**

ابن حزم اندلسي فتواي ابوحنيفه را اين گونه بيان كرده است: ابوحنيفه قائل است اگر كسي زني را براي زنا كردن اجاره كرده باشد و با او زنا كند، اين عمل، زنا محسوب نمي شود و حد زنا نيز جاري نمي شود. ابوحنيفه معتقد است در جايي زنا صادق است كه زن چشم چران باشد.

«قد ذهب إلي هذا أبوحنيفة و لم ير الزنا إلاّ ما كان مطارفة و أمّا ما كان فيه عطاء أو استئجار فليس زنا و لا حدّ فيه».

ابن حزم، المحلي: ج 11، ص 250، مسأله 2213، المستأجرة للزنا أو للخدمة و المخدمة.

محمد بن احمد قفال فتاواي علما را در اين باره ذكر كرده و با اشاره به فتواي ابوحنيفه مي نويسد: اگر شخصي زني را براي زنا كردن اجاره كند و سپس با آن زن زنا كند، حدّ زنا بر او واجب مي شود. همچنين اگر انسان با محارم خود در حالي كه مي داند ازدواج با محارم حرام است، ازدواج كرده و نزديكي كند، باز هم زنا كرده و حد زنا واجب مي شود. اما طبق فتواي ابوحنيفه نزديكي كردن با زني كه براي زنا كردن اجاره شده و ازدواج و عقد نكاح و نزديكي
كردن با محارم، زنا محسوب نمي شود و حد زنا را نيز ندارد.

«فإن استأجر إمرأة ليزني بها، فزني بها، وجب له الحد، و كذلك إذا تزوج ذات رحم محرم، و وطئها و هو يعتقد تحريمها، وجب عليه الحد. و قال أبوحنيفة: لا حدّ عليه في الموضعين جميعاً».

قفال، حلية العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء: ج 8، ص 15، كتاب الحدود.

**سؤال 58. آيا صحيح است كه امام بخاري و امام مسلم براي تجارت و كسب درآمد و كسب شهرت و رياست به نوشتن دو كتاب صحيح بخاري و صحيح مسلم پرداخته اند؟**

ابوزرعه رازي مي گويد: بخاري و مسلم مي خواستند قبل از ديگران به جمع آوري روايات و نوشتن چنين كتابي اقدام كرده باشند. آن ها كتابي را نوشتند كه با آن به تجارت پرداخته و كسب درآمد كنند و با نوشتن آن، براي خود شهرت و رياست به دست آورند.

«شهدتُ أبازرعة الرازي ذكر كتاب الصحيح تأليف مسلم بن الحجاج ثمّ المصوغ علي مثاله صحيح البخاري، فقال لي أبوزرعة: هؤلاء قوم أرادوا التقدم قبل أوانه، فعملوا شيئاً يتسوّقون به ألفوا كتاباً لم يسبقوا إليه ليقيموا لأنفسهم رياسة قبل وقتها».

خطيب بغدادي، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج 4، ص 273، شرح حال احمد بن عيسي بن حسان، ش 2023؛ مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 1، ص 214، شرح حال احمد بن عيسي بن حسان، ش 84 و ذهبي، ميزان الإعتدال في نقد الرجال: ج 1، ص 126، شرح حال احمد بن

عيسي بن حسان، ش 507.

**سؤال 59. آيا صحيح است كه بخشي از روايات كتاب بخاري و مسلم صحيح نبوده و روايات ضعيف و غير صحيح نيز در اين دو كتاب وجود دارد؟**

من اين مطالب را در نظرات امام ابوزرعة رازي، نووي، ابن حجر، باقلاني و ابن همام ديدم و بسيار شگفت زده شدم.

1. سعيد بن عمر مي گويد: ابوزرعه رازي كتاب مسلم را كه توسط شخصي بازنويسي شده بود، گرفته و به ورق زدن و مطالعه آن پرداخت. هنگامي كه چشمش به روايت اسباط بن نصر افتاد، با تعجب گفت: كتاب مسلم به هيچ وجه كتاب صحيحي نيست، زيرا كسي كه قصد جمع آوري روايات صحيح را دارد، به هيچ عنوان روايت اسباط بن نصر را در كتاب خودش نقل نمي كند. چند لحظه بعد ابوزرعه با روايت قطن بن نسير مواجه شده و گفت: روايت قطن بن نسير از روايت اسباط بن نصر ضعيف تر است، اما مسلم روايت او را نيز در كتابش ذكر كرده است.

ابوزرعه رازي هنگامي كه با روايت احمد بن عيسي مصري مواجه شد، گفت: مصريان و همشهري هاي احمد بن عيسي هيچ شكي در دروغگويي و كذاب بودن او ندارند، اما مسلم بن حجاج نيشابوري به او اعتماد كرده و روايات او را نيز در كتابش نقل كرده است.

«و أتاه ذات يومٍ ـ و أنا شاهد ـ رجلٌ بكتاب الصحيح من رواية مسلم، فجعل ينظر فيه، فإذا حديث عن أسباط بن نصر، فقال أبوزرعة: ما أبعد هذا من الصحيح! يدخل في كتابه أسباط بن نصر! ثمّ رأي في كتابه قطن بن نُسَير فقال لي: و هذا أطم من الأوّل، قطن بن نسير وصل أحاديث عن ثابت جعلها عن أنس، ثمّ نظر فقال: يروي عن أحمد بن عيسي المصري في كتابه الصحيح، قال لي أبوزرعة: ما رأيت أهل مصر يشكّون في أنّ أحمد بن عيسي ـ و أشار أبوزرعة إلي لسانه ـ كأنّه يقول الكذب، ثمّ قال لي: يُحدّث عن أمثال هؤلاء و يترك محمد بن عجلان و نظرائه».

خطيب بغدادي، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج 4، ص 273، شرح حال احمد بن عيسي بن حسان، ش 2023 و مزي، تهذيب الكمال في أسماء الرجال: ج 1، ص 214، شرح حال احمد بن عيسي بن حسان، ش 84.

2. نووي يكي ديگر از علماي بزرگ ما و از شارحان صحيح مسلم در مقدمه كتاب خود ادعاي مسلم مبني بر عدم توجه به مبناي خود و گردآوري رواياتي كه مورد اتفاق جمهور اهل سنت است، را نپذيرفته و به وجود روايات ضعيف و غير صحيح در كتاب صحيح مسلم اعتراف كرده و مي نويسد: ادعاي مسلم مبني بر جمع آوري رواياتي كه جمهور اهل سنت بر صحت آن اتفاق نظر دارند، سخن گزافي است، زيرا وي در كتاب خود رواياتي را كه راويان آن ها افراد مؤثق و مورد اطمينان نبوده و در صحت روايات آن ها بين علما اختلاف است، گردآوري كرده است.

«و أمّا قول مسلم في صحيحه في باب صفة صلاة رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم: ليس كلّ شيء صحيح عندي وضعته ههنا، يعني في كتابه هذا الصحيح و إنّما وضعت ههنا ما أجمعوا عليه، فمشكل، فقد وضع فيه أحاديث كثيرة مختلفاً في صحتها، لكونها من حديث من ذكرناه و من لم نذكره ممن اختلفوا في صحتة حديثه».

نووي، المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: ج 1، ص 25

3. ابن حجر عسقلاني از شارحان صحيح بخاري نيز به وجود روايات ضعيف و معلل در كتاب هاي بخاري و مسلم اشاره كرده و مي نويسد: بخاري در كتاب خود 110 حديث معلل (يعني مشكل دار) و ضعيف و مخدوش را نقل كرده است. 32 حديث از همين احاديث ضعيف در كتاب مسلم نيز نقل شده است.

«و عدّة ما اجتمع لنا من ذلك ممّا في كتاب البخاري و إن شاركه مسلم في بعضه مائة و عشرة أحاديث، منها ما وافقه

مسلم علي تخريجه و هو إثنان و ثلاثون حديثاً و منها ما انفرد بتخريجه و هو ثمانية و سبعون حديثاً».

ابن حجر عسقلاني، هدي الساري مقدمة فتح الباري: ص 364، الفصل الثامن، في سياق الأحاديث التي انتقدها عليه حافظ عصره أبوالحسن الدارقطني و غيره من النقاد و إيرادها حديثاً حديثاً علي سياق الكتاب.

ابن حجر عسقلاني در مقدمه شرح صحيح بخاري نام بيش از 300 نفر از راويان و مشايخ بخاري را كه از سوي علماي جرح و تعديل تضعيف شده و مورد طعن قرار گرفته اند، ذكر كرده است.

ابن حجر عسقلاني، هدي الساري مقدمة فتح الباري: ص 403، الفصل التاسع في سياق أسماء من طعن فيه من رجال هذا الكتاب.

4. كمال الدين محمد بن عبدالواحد معروف به ابن همام از علماي حنفيه يكي ديگر از كساني است كه صحت همه روايات صحيح بخاري و صحيح مسلم را نپذيرفته و مي نويسد: كساني كه گمان مي كنند صحيح ترين احاديث، رواياتي است كه بخاري و مسلم آن را نقل كرده باشند، سپس رواياتي كه بخاري آن را نقل كرده، و بعد از آن رواياتي كه مسلم در كتاب خود نقل كرده، و رواياتي كه سند آن مطابق شرط بخاري و مسلم است در رتبه بعد قرار داشته و رواياتي كه مطابق شرط يكي از بخاري و مسلم است در رتبه بعد مي باشند، چنين پنداري زورگويي و باطل است و پيروي و تقليد از اين گفته ها جايز نيست.

«قول من قال: أصحّ الأحاديث ما في الصحيحين، ثمّ ما انفرد به البخاري، ثمّ ما انفرد به مسلم، ثمّ ما اشتمل علي شرطهما، ثمّ ما اشتمل علي شرط أحدهما، تحكّم لايجوز التقليد فيه».

محمود ابورية، أضواء علي السنة المحمدية: ص 312، مسلم و كتابه.

5. باقلاني، جويني، غزالي و داودي نيز صحت همه روايات بخاري و مسلم را نپذيرفته و به ذكر نمونه هايي از احاديث ضعيف در اين دو كتاب پرداخته اند. روايت مربوط به نماز خواندن پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم بر جنازه عبداللّه بن أُبي و اعتراض حضرت عمر، يكي از احاديث مورد اشاره اين بزرگان است.

« أقدم جماعة من الأكابر علي الطعن في صحة هذا الحديث مع كثرة طرقه و اتفاق الشيخين... أنكر القاضي أبوبكر صحة الحديث و قال: لايجوز أن يقبل هذا و لايصح أنّ الرسول قاله. و لفظ القاضي أبيبكر الباقلاني في «التقريب»: هذا الحديث من أخبار الآحاد التي لايعلم ثبوتها. و قال إمام الحرمين في «مختصره»: هذا الحديث غير مخرج في الصحيح، و قال في البرهان: لايصححه أهل الحديث. و قال الغزالي في «المستصفي»: الأظهر أنّ هذا الخبر غير صحيح. و قال الداودي الشارح: هذا الحديث غير محفوظ».

فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 8، ص 189، كتاب التفسير، باب 13 و لاتصل علي أحد منهم مات أبدا و لاتقم علي قبره، شرح حديث 4672.

اگر بزرگاني همچون ابوزرعه رازي، نووي، ابن حجر عسقلاني، ابن همام، جويني، غزالي، داودي و باقلاني، بخشي از روايات كتاب مسلم و بخاري را صحيح نمي دانند، چرا ما اين دو كتاب را با نام صحيح بخاري و صحيح مسلم به مردم معرفي كرده و معتقديم تمامي روايات اين دو كتاب صحيح است؟

### سؤال 60. آيا صحيح است كه ما اهل سنت و جماعت تابع سنت حضرت عمر و جماعت معاويه هستيم؟

عمر بن عبدالعزيز در توصيه اي به ابوبكر بن محمد بن عمرو بن حزم مي گويد: آنچه از احاديث پيامبر اكرم و عمر بن خطاب يافتي فوراً آن را يادداشت كن، زيرا مي ترسم اهل علم از ميان رفته و علم نيز نابود شود.

«أنظر ما كان من حديث رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم أو سنّة ماضية أو حديث عمر فاكتبه، فإنّي خفت دروس العلم و

ذهاب أهله».

ابن عبدالبر، التمهيد: ج 17، ص 251. «أنّ عمر بن عبدالعزيز كتب إلي أبيبكر بن محمد بن حزم أن أنظر ما كان من حديث رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم أو سنّة أو حديث عمر أو نحو هذا، فاكتبه لي». جلال الدين سيوطي، تنوير الحوالك: ص 5.

تبعيت از سنت غير پيامبر را در ماجرايي كه ابن سعد از صالح بن كيسان نقل مي كند نيز مي توان برداشت كرد. صالح بن كيسان ضمن بيان علت مشهور شدن زهري مي گويد: من و زهري به تحصيل علم و جمع آوري احاديث پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم پرداختيم. پس از جمع آوري احاديث پيامبر، زهري سخنان صحابه پيامبر را نيز جزء سنت دانسته و پيشنهاد جمع آوري آن ها را داد. من سخنان صحابه را جزء سنت ندانسته و با پيشنهاد زهري مخالفت
كردم. زهري به دليل جمع آوري سخنان صحابه به عنوان سنت، مورد توجه قرار گرفته و به شهرت رسيد.

«اجتمعت أنا و الزهري و نحن نطلب العلم، فقلنا: نكتب السنن، قال: و كتبنا ما جاء عن النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم. قال: ثمّ قال الزهري: نكتب ما جاء عن الصحابة، فإنّه سنّة. قال: قلت: إنّه ليس بسنّة، فلانكتبه. قال: فكتب و لم أكتب، فأنجح و ضيّعت».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 2، ص 388 ـ 389، شرح حال زهري و ابن كثير، البداية و النهاية: ج 9، ص 358، حوادث سال 124 هجري قمري، شرح حال زهري.

اگر چنين مطالبي صحت دارد، چگونه مي توانيم ادعاي تبعيت از سنت پيامبر را داشته باشيم؟

**سؤال 61. آيا صحيح است سنتي كه ما از آن تبعيت مي كنيم، همان رفتار و منش و سيره شيخين يعني همان سنتي است كه در روز شوري و روز تعيين خليفه سوم، از حضرت علي رضي اللّه عنهخواسته شد تا از آن تبعيت كند، اما حضرت علي رضي اللّه عنهتبعيت از چنين سنتي را نپذيرفته و دوازده سال ديگر از حق مسلم خود و خلافت محروم شد، ولي حضرت عثمان تبعيت از آن سنت را پذيرفت و به عنوان خليفه مسلمانان معرفي شد؟**

هنگامي كه ابووائل نحوه بيعت با عثمان و كنار گذاشته شدن حضرت علي رضي اللّه عنه را در روز شورا از عبدالرحمن بن عوف پرسيد، وي در جواب گفت: من در به خلافت رسيدن عثمان و كنار گذاشته شدن حضرت علي رضي اللّه عنه مقصر نيستم، زيرا در آن روز ابتدا از حضرت علي رضي اللّه عنه خواستم تا با پذيرش عمل به كتاب خدا و سنت پيامبر و سيره و روش حضرت ابوبكر و عمر، خلافت را به عهده بگيرد، اما حضرت علي رضي اللّه عنه شرط مرا نپذيرفت. وقتي همين پيشنهاد را به حضرت عثمان دادم، حضرت عثمان پذيرفت و به خلافت رسيد.

«قال أبووائل: قلتُ لعبدالرحمن بن عوف: كيف بايعتم عثمان و تركتم علياً رضي اللّه عنه؟ قال: ما ذنبي! قد بدأت بعليّ فقلت: أبايعك علي كتاب اللّهّ و سنّة رسوله و سيرة أبيبكر و عمر. قال: فقال: فيما استطعت. قال: ثمّ عرضتها علي عثمان، فقبلها».

احمد بن حنبل، المسند: ج 1، ص 75، مسند علي بن أبيطالب و ابن اثير جزري، أسدالغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 32، شرح حال حضرت علي رضي اللّه عنه، خلافته.

ابن حجر عسقلاني نيز با اشاره به شرط عبدالرحمن بن عوف براي بيعت با حضرت علي رضي اللّه عنه مي نويسد:

«قال عبدالرحمن مخاطباً لعثمان: أبايعك علي سنّة اللّهّ و سنّة رسوله و الخليفتين من بعده، (فقال: نعم)، فبايعه عبدالرحمن».

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 13، ص 210، كتاب الأحكام، باب كيف يبايع الإمام الناس، شرح حديث 7207.

امام فخر رازي در بيان چگونگي به خلافت رسيدن عثمان مي نويسد: عبدالرحمن بن عوف خطاب به عثمان گفت: اگر مطابق كتاب خدا و سنت پيامبر و سيره ابوبكر و عمر عمل كني با تو بيعت كرده و به عنوان خليفه مسلمانان معرفي مي كنم. عثمان شرط عبدالرحمن بن عوف را پذيرفت و به خلافت رسيد.

وي در ادامه به مخالفت حضرت علي رضي الله عنه با شرط عبدالرحمن بن عوف اشاره كرده، اما مخالفت آن حضرت را باعث لطمه ديدن اجماع ندانسته است.

«روي أنّ عبدالرحمن بن عوف قال لعثمان: أبايعك علي كتاب اللّه و سنّة رسوله و سيرة الشيخين، فقال: نعم و كان ذلك بمشهد من عظماء الصحابة و لم ينكر عليه أحد، فكان ذلك إجماعاً. فإن قلت: إنّ علياً خالف فيه. قلت: إنّه لم ينكر جوازه، لكنّه لم يقبله و نحن لانقول بوجوبه».

فخر رازي، المحصول: ج 6، ص 86، ذكر أدلة المخالف.

حضرت علي رضي الله عنه با كدام بخش از شرط و پيشنهاد عبدالرحمن بن عوف مشكل داشت؟

آيا حضرت علي رضي الله عنه تبعيت از سنت پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم را جايز نمي دانست؟ يا تبعيت از سنت ابوبكر و عمر را لازم نمي دانست؟

آيا سنت ابوبكر و عمر با سنت پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم تفاوت و تعارض داشت؟

چرا حضرت علي رضي الله عنه حاضر به تبعيت از سنت ابوبكر و عمر نشد؟

### سؤال 62. آيا صحيح است كه سر مطهر پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم هنگام رحلت در دامن حضرت علي رضي الله عنه بود؟

چرا اصرار داريم كه بگوييم سر مطهر پيامبر هنگام رحلت در دامن حضرت عايشه بود؟ چرا رواياتي را كه تصريح دارند سر مطهر پيامبر هنگام رحلت در دامن حضرت علي رضي الله عنه بود، مطرح نمي كنيم؟ آيا اغراض سياسي و انكار وصايت و فضائل حضرت علي رضي الله عنه و فضيلت تراشي براي حضرت عايشه علت اين اصرار نيست؟

جابر بن عبداللّه انصاري مي گويد: در دوران خلافت عمر در حضور عمر نشسته بوديم. كعب الاحبار از حضرت عمر پرسيد: اي عمر! آخرين سخن و وصيت پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم چه بود؟

حضرت عمر كعب الاحبار را براي دريافت پاسخ خود، به حضرت علي رضي الله عنه راهنمايي كرد و گفت: از حضرت علي رضي الله عنه بپرس.

هنگامي كه كعب الاحبار سؤال خود را از حضرت علي رضي الله عنهپرسيد، آن حضرت در پاسخ فرمود: در آخرين لحظات عمر شريف پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم، آن حضرت را به خودم تكيه دادم، پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم سر خود را بر روي شانه ام گذاشت و فرمود: نماز! نماز!

كعب الاحبار سخن حضرت علي رضي الله عنه را تاييد كرد و گفت: نماز آخرين توصيه و سفارش انبياي الهي است.
كعب الاحبار حضرت عمر را مخاطب قرار داده و سؤال ديگري را پرسيد.

حضرت عمر همچون بار اول از او خواست تا سؤالش را از حضرت علي رضي الله عنه بپرسد. كعب الاحبار از حضرت علي رضي الله عنه پرسيد: چه كسي پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم را غسل داد؟

حضرت علي رضي الله عنه پاسخ داد: هنگامي كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم از دنيا رفت، عباس عموي پيامبر نشسته بود و اسامه و شقران آب مي آوردند و من آن حضرت را غسل دادم.

«عن جابر بن عبداللّه الأنصاري أنّ كعب الأحبار قام زمن عمر فقال و نحن جلوس عند عمر: ما كان آخر ما تكلّم به رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم؟ فقال عمر: سل علياً. قال: أين هو؟ قال: هو هنا، فساله، فقال عليّ: أسندته إلي صدري، فوضع رأسه علي منكبي، فقال: الصلاة، الصلاة. فقال كعب: كذلك آخر عهد الأنبياء و به أمروا و عليه يبعثون. قال: فمن غسله يا أميرالمؤمنين؟ قال: سل علياً. قال: فسأله، فقال: كنتُ أغسله و كان العباس جالساً و كان أسامة و شقران يختلفان إليّ بالماء».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 2، ص 262 ـ 263، ذكر من قال توفي رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في حجر علي بن أبيطالب و متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 7، ص 253، ح 18789.

افراد ديگري همچون عمر بن علي بن أبيطالب، علي بن حسين (حضرت سجاد)، عبداللّه بن عباس و شعبي نيز معتقدند سر مطهر پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم هنگام رحلت در دامن حضرت علي رضي الله عنه بود.

«عبداللّه بن محمد بن عمر بن علي بن أبيطالب عن أبيه عن جده قال: قال رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في مرضه: ادعوا لي أخي. قال: فدُعي له عليّ، فقال: أدنُ منّي، فدنوت منه، فاستند إليّ، فلم يزل مستنداً إليّ و إنّه ليكلمني حتي إنّ بعض ريق النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم ليصيبني، ثمّ نزل برسول اللّه و ثقل في حجري، فصحتُ يا عباس! ادركني، فإنّي هالك، فجاء العباس، فكان جهدهما جميعاً أن أضجعاه»، «عبداللّه بن محمد بن عمر بن علي عن أبيه عن علي بن الحسين قال: قبض رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم و رأسه في حجر عليّ»، «عن الشعبي قال: توفي رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم و رأسه في حجر عليّ و غسله عليّ و الفضلُ محتضنُه و أسامة يناول الفضلَ الماء»، «عن أبيغطفان قال: سألت ابن عباس أرأيت رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم توفي و رأسه في حجر أحد؟ قال: توفي و هو لمستند إلي صدر عليّ. قلت: فإنّ عروة حدّثني عن عائشة أنّها قالت: توفي رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم بين سحري و نحري. فقال ابن عباس: أتعقل؟ واللّه لتوفي رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم و إنّه لمستند إلي صدر عليّ و هو الذي غسله و أخي الفضل بن عباس، و أبي أبي أن يحضر و قال: إنّ رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم كان يأمرنا أن نستتر، فكان عند الستر».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 2، ص 263، ذكر من قال توفي رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في حجر علي بن أبيطالب.

با وجود اين روايات در منابع روايي و تاريخي ما كه صراحت دارد سر مطهر پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم هنگام رحلت در دامن حضرت علي رضي الله عنه بوده است، اما هنگامي كه از حضرت عايشه مي پرسند: آيا پيامبر هنگام رحلت درباره جانشيني حضرت علي رضي الله عنه توصيه اي داشته و سفارشي كرده اند؟ عايشه براي انكار وصايت و جانشيني حضرت علي رضي الله عنه مي گويد: سر مطهر پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم هنگام رحلت در دامن من بود و هيچ وصيتي درباره جانشيني حضرت علي رضي الله عنه نكرد.

«قيل لأمّ المؤمنين عائشة: أكان رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم أوصي إلي عليّ؟ قالت: لقد كان رأسه في حجري، فدعا بالطشت، فبال فيها، فلقد انخنث في حجري و ما شعرت به، فمتي أوصي إلي عليّ».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 2، ص 261،

ذكر من قال إنّ رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم لم يوص و إنّه توفي و رأسه في حجر عائشة. «قالت عائشة: فمات في اليوم الذي كان يدور علَيّ فيه في بيتي، فقبضه اللّه و إنّ رأسه لبين نحري و سَحري و خالط ريقه ريقي، ثمّ قالت: دخل عبدالرّحمن بن أبيبكر و معه سواك يستن به، فنظر إليه رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم، فقلت له: أعطني هذا السواك

يا عبدالرّحمن! فأعطانيه، فقضمته، ثمّ مضغته، فأعطيته رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم، فاستن به و هو مستند إلي صدري».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 3، ص 94، كتاب المغازي، باب مرض النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم و وفاته. «فلمّا نزل به و رأسه علي فخذي غشي عليه، ثمّ أفاق فأشخص بصره إلي سقف البيت ثمّ قال: أللهم الرفيق الأعلي». محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 3، ص 94، كتاب المغازي، باب آخر ما تكلم النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم.

ابن حجر عسقلاني به تعارض روايات در اين مسأله اشاره كرده، اما در نهايت تمامي رواياتي را كه سر مطهر پيامبر را هنگام رحلت در دامن حضرت علي رضي الله عنه مي داند به دليل وجود دوستداران اهل بيت در سلسله سند اين روايات، ضعيف دانسته و بغض خود نسبت به حضرت علي رضي الله عنه و ارادتش به حضرت عايشه را نشان داده است.

«و هذا الحديث يعارض ما أخرجه الحاكم و ابن سعد من طرق «أنّ النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم مات و رأسه في حجر عليّ» و كلّ طريق منها لايخلو من شيعيّ فلايلتفت إليهم... و أخرج الحاكم في الاكليل من طريق حبّة العدني عن عليّ أسندتُه إلي صدري، فسالت نفسه و حبّة ضعيف».

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 7، ص 746، كتاب المغازي، باب مرض النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم، شرح حديث 4438.

آيا وجود محبان و دوستداران حضرت علي رضي الله عنه در سلسله سند روايت، باعث ضعف و ردّ روايت مي شود؟ اما رواياتي كه توسط نواصب و دشمنان حضرت علي رضي الله عنه نقل مي شود، هيچ مشكلي نداشته و مورد قبول واقع مي شود؟

### سؤال 63. آيا صحيح است كه برخي صحابه، پيامبر را عادل ندانسته و كارهاي آن حضرت را مخلصانه و عادلانه نمي دانستند؟

عبداللّه بن مسعود مي گويد: روزي پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم غنائمي را ميان مسلمانان تقسيم كردند. يكي از انصار كه از نحوه تقسيم غنائم توسط پيامبر ناراحت شده بود، گفت: پيامبر در اين كار خود، خدا را در نظر نگرفته (و غنائم را عادلانه تقسيم نكرده) است.

هنگامي كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم از گفتار اين شخص باخبر شد، از شدت ناراحتي صورتش سرخ شد، اما با يادآوري مصائب حضرت موسي صبر كرده و چيزي نگفتند.

«عن شقيق عن عبداللّه قال: قسم النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم يوماً قسمة، فقال رجل من الأنصار: إنّ هذه لقسمة ما أريد بها وجه اللّه . قلت: أما واللّه لآتينّ النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم، فأتيته و هو في ملأ، فساررته، فغضب حتي احمرّ وجهه، ثمّ قال: رحمة اللّه علي موسي أوذي بأكثر من هذا فصبر».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 4، ص 97، كتاب الإستئذان، باب إذا كانوا أكثر من ثلاثة فلابأس بالمسارة و المناجاة.

با وجود چنين مطلبي، چگونه مي توان تمامي صحابه را عادل دانسته و گفتار و رفتار تمامي صحابه را تاييد كرد؟

آيا چنين مطالبي با عدالت صحابه منافات ندارد؟

### سؤال 64. آيا صحيح است كه برخي صحابه شراب مي نوشيدند؟

ابن اثير جزري در شرح حال ابوالازور مي نويسد: ابوالازور از صحابه سرشناس و بزرگ پيامبر بود. وي به همراه ابوجندل و ضرار بن الخطاب كه همگي از صحابه پيامبر اكرم مي باشند، شراب نوشيدند و سپس با استناد به آيه 93 سوره مائده به

تأويل و توجيه عمل خود پرداختند.

«أبوالأزور الأحمري من وجوه الصحابة و قصته مشهورة في شرب الخمر، كان أبوالأزور و أبوجندل و ضرار بن الخطاب قد تأولوا في الخمر». ابن اثير جزري، أسدالغابة في معرفة الصحابة: ج 5، ص 135، شرح حال ابوالازور. «عن ابن جريج قال: أخبرت أنّ أباعبيدة بالشام وجد أباجندل بن سهيل و ضرار بن الخطاب و أباالأزور و هم من أصحاب النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم قد شربوا الخمر، فقال أبوجندل: «لَيْسَ عَلَي الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّـلِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَواْ وَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّـلِحَاتِ».

ابن اثير جزري، أسدالغابة في معرفة الصحابة: ج 3، ص 161، شرح حال ابوجندل

ابن حجر عسقلاني نيز در شرح حال ضرار بن الازور به ماجراي شراب خوردن اين سه صحابي و حد خوردن آنان اشاره كرده است.

ابن حجر عسقلاني، الإصابة في تمييز الصحابة: ج 2، ص 209، شرح حال ضرار بن الازور، ش 4172.

شراب خوردن عقبة بن حارث به همراه عبدالرّحمن بن عمر بن خطاب («و هو الذي شرب الخمر مع عبدالرّحمن بن عمر بن الخطاب بمصر». ابن اثير جزري، أسدالغابة في معرفة الصحابة: ج 3، ص 416، شرح حال عقبة بن حارث.)، و شراب خوردن وليد بن عقبة و چهار
ركعت نماز صبح خواندن و شلاق خوردن و عزل شدن او از حكومت كوفه («و خبر صلاته بهم سكران و قوله لهم: أزيدكم بعد أن صلّي الصبح أربعاً مشهور من رواية الثقات من أهل الحديث و لمّا شهدوا عليه بشرب الخمر أمر عثمان به فجلد و عزل عن الكوفة». ابن اثير جزري، أسدالغابة في معرفة الصحابة: ج 5، ص 91، شرح حال وليد بن عقبة.)، و شراب خوردن قدامة بن مظعون (ابن اثير جزري، أسدالغابة في معرفة الصحابة: ج 4، ص 199، شرح حال قدامة بن مظعون و ابن حجر عسقلاني، الإصابة في تمييز الصحابة: ج 3، ص 228، شرح حال قدامة بن مظعون، ش 7088.)، از ديگر نمونه هاي شرب خمر توسط صحابه كرام رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم مي باشد.

آيا شرب خمر با عدالت صحابه منافات ندارد؟

**سؤال 65. آيا صحيح است كه صحابه در زمان حيات پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم به نام بت هاي لات وعزي سوگند مي خورند؟**

1. سعد بن أبي وقاص يكي از صحابه پيامبر مي گويد: به نام لات و عزي قسم خوردم. پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم فرمود: پس از قسم خوردن به نام لات و عزي سه بار جمله «لا إله إلاّ اللّه ، وحده لاشريك له» را بگو.

«حلفت باللات و العزي، فقال رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم: قل: «لا إله إلاّ اللّه ، وحده لاشريك له» ثلاثاً، ثمّ انفث عن يسارك ثلاثاً وتعوذ و لاتعد».

احمد بن حنبل، المسند: ج 1، ص 183، مسند سعد بن ابي وقاص و ابن ماجه، سنن ابن ماجه: ج 1، ص 678، كتاب الكفارات، باب النهي أن يحلف بغير اللّه ، ح 2097.

2. ابوهريره مي گويد: پيامبر اكرم فرمودند: پس از قسم خوردن به نام لات و عزي «لا إله إلاّ اللّه » بگوييد.

«قال رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم: من حلف فقال في حلفه «و اللات و العزي» فليقل «لا إله إلاّ اللّه ».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 3، ص 194، كتاب التفسير، تفسير سوره نجم، و ج 4، ص 151، كتاب الأيمان و النذور و ابن ماجه، سنن ابن ماجه: ج 1، ص 678، كتاب الكفارات، باب النهي عن يحلف بغير اللّه ، ح 2096.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا مسلمانان را از قسم خوردن به نام پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم و انبياي ديگر منع مي كنيم؟

**سؤال 66. آيا صحيح است كه حضرت عايشه و حفصه انسان هايي بي رحم، قاتل و آدم كش بودند و در زمان پيامبر چند نفر را به قتل رسانده و يا دست آنان را قطع كرده و يا دستور قتل افراد را صادر كرده بودند؟**

1. عبداللّه بن عمر مي گويد: يكي از كنيزان حضرت حفصه پس از سحر كردن حفصه به عمل خود اعتراف كرد. حفصه ماجرا را به عبدالرحمن بن زيد بن خطاب خبر داد. عبدالرحمن بن زيد بن خطاب نيز آن كنيز را به قتل رسانيد.

2. نافع مي گويد: حضرت حفصه سحر شده بود. به برادرش عبيداللّه خبر داد و او نيز دو زن ساحر را كشت.

«عن نافع أنّ حفصة سحرت، فأمرت عبيداللّه أخاها، فقتل ساحرتين».

عبدالرزاق صنعاني، المصنف: ج 10، ص 184، باب قتل الساحر، ح 18757.

3. نووي يكي ديگر از علماي ما در همين ارتباط مي نويسد: حضرت عايشه دست يكي از بردگانش را قطع كرد و حفصه نيز يكي از كنيزانش را به گمان اين كه او را سحر كرده است، به قتل رسانيد.

«أخرج مالك عن عائشة أنّها قطعت يد عبد لها و أخرج أيضاً أنّ حفصة قتلت جارية لها سحرتها».

نووي، المجموع: ج 20، ص 39، كتاب الحدود، باب إقامة الحدود.

**سؤال 67. آيا صحيح است كه حديث «خذوا شطر دينكم عن الحميراء ؛دو ثلث دين يا بخشي از دين خود را از عايشه بگيريد» سند نداشته و در هيچ يك از كتاب هاي معتبر حديثي نيز وجود ندارد؟**

مباركفوري اظهارنظر و اعتراف چند تن از علماي بزرگ ما را در مورد اين حديث بيان كرده و مي نويسد:

1. ابن حجر عسقلاني معتقد است اين حديث سند نداشته و در هيچ يك از كتاب هاي حديثي معتبر نقل نشده است. تنها ابن اثير جزري در كتاب «النهاية» خود اين حديث را بدون ذكر راويان آن، نقل كرده است.

2. ابن كثير دمشقي در مورد حديث مذكور از مزي و ذهبي سؤال كرده و اين دو عالم بزرگ ما درباره سند و متن اين حديث اظهار بي اطلاعي كرده اند.

3. سخاوي يكي ديگر از علماي بزرگ ما در اظهار نظر خود در مورد حديث ذكر شده مي نويسد: اين حديث را ديلمي در كتاب «فردوس الأخبار» خود، بدون ذكر سند نقل كرده است. مطابق نقل ديلمي متن حديث نيز با آنچه در زبان ها معروف است، متفاوت است، زيرا ديلمي حديث را اين گونه نقل كرده است: «خذوا ثلث دينكم من بيت الحميراء».

4. جلال الدين سيوطي نيز درباره حديث مذكور مي گويد: اين حديث را در هيچ يك از منابع معتبر پيدا نكردم.

«و أمّا حديث «خذوا شطر دينكم عن الحميراء» يعني عائشة. فقال الحافظ ابن حجر العسقلاني: لاأعرف له إسناداً و لا رواية في شيء من كتب الحديث إلاّ في «النهاية» لابن الأثير و لم يذكر من خرجه. و ذكر الحافظ عمادالدين بن كثير: أنّه سأل المزي و الذهبي عنه، فلم يعرفاه. و قال السخاوي: ذكره في «الفردوس» بغير إسناد و بغير هذا اللفظ و لفظه «خذوا ثلث دينكم من بيت الحميراء» و بيض له صاحب «مسند الفردوس» و لم يخرج له إسناداً. و قال السيوطي: لم أقف عليه».

مباركفوري، تحفة الأحوذي بشرح جامع الترمذي: ج 10، ص 354، كتاب المناقب، باب فضل عائشة، شرح حديث 3892 و ابن كثير، البداية و النهاية: ج 8، ص 100.

5. ابن كثير دمشقي در اظهار نظر خود در مورد حديث مورد گفتگو مي نويسد: اما حديث «خذوا شطر دينكم عن هذه الحميراء» كه بسياري از علما در كتاب ها و مجالس آن را ذكر مي كنند، اعتباري نداشته و در هيچ يك از منابع معتبر روايي نقل نشده است.

«فأمّا ما يلهج به كثير من الفقهاء و علماء الأصول من إيراد حديث «خذوا شطر دينكم عن هذه الحميراء» فإنّه ليس له أصل و لا هو مثبت في شيء من أصول الإسلام و سألت عنه شيخنا أباالحجاج المزي، فقال: لا أصل له».

ابن كثير، البداية و النهاية: ج 8، ص 96، حوادث سال 58 هجري قمري، شرح حال عايشه.

6. آلوسي يكي ديگر از علماي ما نيز اين حديث را بدون سند مي داند.

«أما قصاري ما في الحديث الأوّل علي تقدير ثبوته».

آلوسي، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني: ج 3، ص 206، تفسير آيه 42 سوره آل عمران.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا علماي ما بدون در نظر گرفتن ضعف اين حديث آن را جزء فضايل حضرت عايشه دانسته و در محافل و مجالس علمي نقل مي كنند؟

چرا با استناد به اين گونه احاديث، سعي در اثبات افضليت حضرت عايشه بر حضرت فاطمه پاره تن رسول اللّه داريم؟

**سؤال 68. آيا صحيح است كه حضرت عايشه غسل كردن را به طور عملي به مردان ياد مي داد؟ يعني لباس هايش را از تن بيرون آورده و به طور برهنه غسل كردن را به مردان ياد مي داد؟**

ابوسلمه مي گويد: به همراه برادر عايشه نزد عايشه رفتيم. برادر عايشه درباره نحوه غسل كردن پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم از عايشه سؤال كرد. حضرت عايشه براي اين كه عملا نحوه غسل كردن پيامبر را به ما ياد دهد، ظرف آبي خواست و به طور عملي نحوه غسل كردن پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم را از پشت پرده به ما نشان داد.

«عن أبيسلمة يقول: دخلت أنا و أخو عائشة علي عائشة، فسألها أخوها عن غسل النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم، فدعت بإناء نحواً من صاع، فاغتسلت و أفاضت علي رأسها و بيننا و بينها حجاب».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 1، ص 56، كتاب الغسل، باب الغسل بالصاع.

هر چند علماي ما در مقام توجيه روايت مطالبي را ذكر كردند، اما اين توجيهات قابل قبول و موجه به نظر نمي رسد. قاضي عياض با توجه به مشكل اخلاقي موجود در روايت، در توجيه آن مي گويد: ابوسلمه و برادر عايشه هر دو از محارم عايشه بودند و به همين دليل عايشه در مقابل چشمان آن دو (لخت شده) و به طور عملي نحوه غسل كردن پيامبر را به آن ها ياد داد.

قاضي عياض در ادامه مي نويسد: ابوسلمه و برادر عايشه تنها سر و قسمت بالاي بدن عايشه را ديدند. پايين تنه و مواضعي را كه نگاه به آن ها جايز نيست، نديدند.

«قال القاضي عياض: ظاهره أنّهما رأيا عملها في رأسها و أعالي جسدها ممّا يحل نظره للمحرم لأنّها خالة أبيسلمة من الرضاع، أرضعته أختها أم كلثوم، و إنّما سترت أسافل بدنها ممّا لايحلّ للمحرم النظر إليه قال: و إلاّ لم يكن لاغتسالها بحضرتهما معني. و في فعل عائشة دلالة علي استحباب التعليم بالفعل، لأنّه أوقع في النفس».

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 1، ص 435، كتاب الغسل، باب الغسل بالصاع و نحوه، شرح حديث 251.

با فرض پذيرش محرم بودن ابوسلمه، آيا خواهري جوان در سن و سال و جايگاه حضرت عايشه در برابر چشمان برادر و محارم خود لخت شده و غسل مي كند؟

اگر پرده نازك نباشد و حضرت عايشه از پشت پرده ديده نشود، چگونه غسل كردن را به برادر خود و ابوسلمه ياد مي دهد؟

آيا نقل چنين مطالبي توهين به حضرت عايشه و پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم محسوب نمي شود؟

**سؤال 69. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم مردان را به ديدن زنان نامحرم تشويق مي كرد؟**

حضرت عايشه مي گويد: پيامبر اكرم مي فرمود: هر كس دوست دارد به زني از جنس حورالعين نگاه كند، به ام رومان (مادر حضرت عايشه) نگاه كند.

«من سرّه أحبّ أن ينظر إلي امرأة من الحور العين فلينظر إلي أمّ رومان».

حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص538، كتاب معرفة الصحابة، باب ذكر مناقب عبدالرّحمن بن أبيبكر، ح 6000/1598؛ ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 8، ص 277، شرح حال ام رومان و متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 12، ص 146، ح 34418.

اين روايت آن قدر قبيح و زشت و غير اخلاقي به نظر مي رسد كه مناوي يكي از علماي ما در مقام توجيه آن برآمده و مي گويد: مراد پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم نگاه كردن و ديدن با چشم بصيرت است، نه با چشم ظاهري، زيرا نگاه كردن به زنان نامحرم براي مردان حرام است.

«يتاملها بعين بصيرته لا ببصره، فإنّه إلي الأجنبيّة حرام».

مناوي، فيض القدير شرح الجامع الصغير: ج 6، ص 197، حديث 8750.

آيا پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم احكام و دستورات دين اسلام را فراموش كرده و مردان را به نظاره كردن و ديدن زنان نامحرم تشويق مي كند؟ يا اين كه حضرت عايشه براي مادر خود فضيلت جعل كرده و آن را به پيامبر نسبت مي دهد؟

**سؤال 70. آيا صحيح است كه بسياري از فقها، قضات، پادشاهان، اُمرا، تجار، نويسندگان و توده اهل سنت به عمل زشت لواط گرفتار شده و مرتكب اين عمل مي شدند؟**

ابن كثير دمشقي در شرح حال وليد بن عبدالملك به دفاع از وليد بن عبدالملك پرداخته و مي نويسد: وليد بن عبدالملك اهل لواط نبود، اما بسياري از پادشاهان و ملوك، فرماندهان و نظاميان، بازاريان و تجار، نويسندگان، فقها، قضات و عوام مردم گرفتار اين عمل زشت و شنيع شده اند.

«و هي فاحشة اللواط التي قد ابتلي بها غالب الملوك و الأمراء، و التجار، و العوام، و الكتاب، و الفقهاء، و القضاة و نحوهم».

ابن كثير، البداية و النهاية: ج 9، ص 169، حوادث سال 96 هجري قمري، شرح حال وليد بن عبدالملك.

**ؤال 71. آيا صحيح است كه حضرت عايشه در مورد جنگ جمل فريب عبداللّهّ بن زبير را خورده و در دام او افتاده است؟**

هنگامي كه عايشه از عبداللّهّ بن عمر پرسيد: چرا مرا از رفتن به جنگ با حضرت علي رضي الله عنه منع نكردي؟ عبداللّهّ بن عمر در پاسخ گفت: عبداللّهّ بن زبير تو را فريب داده و به جنگ با حضرت علي رضي الله عنهتشويق كرده بود و نصيحت من فايده اي نداشت، زيرا تو از عبداللّهّ بن زبير پيروي كرده و به هيچ وجه با آراء و نظرات او مخالفت نمي كردي.

«فقالت عائشة: يا أباعبدالرّحمن! ما منعك أن تنهاني عن مسيري؟ قال: رأيت رجلاً قد غلب عليك، و رأيتك لاتخالفينه، يعني عبدالله بن الزبير».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 2، ص 193، شرح حال عايشه، ش 19 و ج 3، ص 211، شرح حال عبدالله بن عمر، ش 45 و ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة: ج 20، ص 107، عبدالله بن زبير و طرف من أخباره.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا به دفاع از آل زبير و عملكرد آنان مي پردازيم؟

دفاع از خليفه مسلمانان اولي و سزاوارتر است يا دفاع از آل زبير و آتش افروزان جنگ جمل و مسببان اصلي ريخته شدن خون هزاران مسلمان؟

**سؤال 72. آيا صحيح است كه ما معتقديم پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم مسايل جنسي خود را با همسرش كه دختري شش ساله بود، انجام داده و با او استمتاع مي كرده است؟**

حضرت عايشه مي گويد: در حالي كه سن كمي داشتم و پدر و مادرم را نمي شناختم، پيامبر هر روز صبح و شب به خانه ما سر مي زد.

«قالت: لم أعقل أبوي إلاّ و هما يدينان الدين و لم يمرّ علينا يوم إلاّ يأتينا فيه رسول اللّه صلّي اللّه عليه وسلّم».

محمدبن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج1، ص 94، كتاب الصلاة، باب المسجد يكون في الطريق من غير ضرر بالناس.

اين مطلب آن قدر زشت و غير معقولانه به نظر مي رسد كه علماي ما در مقام توجيه و توضيح روايت برآمده و گفته اند: روابط زناشويي پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم با حضرت عايشه به خاطر سن كم حضرت عايشه، غير از آميزش و جماع بوده است.

«أما من جهة مفاخذة رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم لخطيبته عائشة، فقد كانت في سن السادسة من عمرها و لايستطيع أن يجامعها لصغر سنّها، لذلك كان صلّي اللّه عليه و سلّم يضع إربه بين فخذيها و يدلكه دلكاً خفيفاً كما أنّ رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم يملك إربه علي عكس المؤمنين».

فتاوي اللجنة الدائمة للبحوث العلمية، ش فتوي 918، تاريخ 3/5/1421.

آيا استمتاع و لذت جويي از دختري كه هنوز پدر و مادرش را نمي شناسد، شايسته شخصيت بزرگي همچون پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم است؟

**سؤال 73. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم از قيافه حضرت عمر بن خطاب و هيبت او مي ترسيد؟**

حضرت عايشه مي گويد: غذايي را پخته و خدمت پيامبر آوردم. سوده يكي ديگر از همسران پيامبر نيز حضور داشت. به سوده تعارف كردم و گفتم: اگر از غذايي كه پخته ام نخوري آن را روي صورتت خواهم پاشيد. سوده از خوردن غذا خودداري كرد. غذاي پخته شده را به صورت سوده پاشيدم. پيامبر كه شاهد ماجرا بود، خنديد و مقداري از غذا را به سوده داد و فرمود: تو هم غذا را روي صورت عايشه بپاش. سوده نيز غذا را روي صورتم پاشيد و دوباره باعث خنده پيامبر شد. عمر بن خطاب كه در حال عبور از كنار منزل پيامبر بود، پيامبر را صدا زد.

رسول گرامي اسلام با شنيدن صداي عمر شتاب زده به من و سوده فرمود: زود بلند شويد و صورت خود را بشوييد.

حضرت عايشه پس از نقل ماجرا مي گويد: از روزي كه ديدم پيامبر اكرم از هيبت و ابهت عمر بن خطاب مي ترسيد،

همیشه از ابهت و هیبت عمر ترس داشتم.

«عن عائشة قالت: أتيتُ رسول اللّه صلَّي اللّه عليه و سلَّم بخزيرة بحريرة قد طبختُها له، فقلتُ لسودة: كُلي و النّبيّ صلَّي اللّه عليه و سلَّم بيني و بينها، فقلتُ: لتأكلنَّ أو لألطخنَّ وجهَك، فأبتْ، فوضعتُ يدي في الخزيرة (الحريرة)، فطليت (فطلبت) بها وجهَها، فضحك النّبيّ صلَّي اللّه عليه و سلَّم و وضع فخذه (بيده) لها و قال لسودة: الطخي وجهَها، فلطختْ وجهي، فضحك النّبيّ صلَّي اللّه عليه و سلَّم أيضاً، فمرّ عمر، فنادي: يا عبداللّه ! يا عبداللّه ! فظنّ النّبيّ صلَّي اللّه عليه و سلَّم أنّه سيدخل، فقال: قوما، فاغسلا وجوهَكما. قالت عائشة: فمازلت أهابُ عمر لهيبة رسول اللّه صلَّي اللّه عليه و سلَّم إيّاه».

ابويعلي، مسند ابي يعلي: ج 7، ص 449، ح 4476؛ متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 12، ص 593، باب فضائل الفاروق، ح 35843 و هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 4، ص 315ـ 316، باب عشرة النساء.

آيا نقل چنين مطالبي به عنوان فضيلت براي حضرت عمر، توهين به پيامبر اكرم صلَّي اللّه عليه و سلَّم محسوب نمي شود؟

**سؤال 74. آيا صحيح است كه حضرت عايشه و حفصه دروغگو، حسود و توطئه گر بوده و با حيله و تزوير باعث جدايي پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم از يكي ديگر از همسرانش شدند؟**

ابواسيد ساعدي درباره ماجراي توطئه حضرت عايشه و حفصه عليه يكي از همسران پيامبر، مي گويد: پيامبر اكرم صلَّي اللّه عليه و سلَّم با يكي از زيباترين زنان زمان خود از قبيله بني عامر بن صعصعة به نام أسماء بنت نعمان ازدواج كرد و مرا مأمور آوردن او كرد. پس از احضار اسماء بنت نعمان عايشه و حفصه مشغول آرايش او شدند.
عايشه و حفصه به زيبايي اين همسر پيامبر حسادت كرده و گفتند: پيامبر به خاطر زيبايي اين زن او را بر ما ترجيح داده و به او توجه بيشتري خواهد كرد. عايشه و حفصه با همكاري يكديگر نقشه اي طراحي كرده و به همسر جديد پيامبر گفتند: پيامبر از شنيدن جمله «أعوذ باللّه منك» خوشحال مي شود. هنگامي كه نزد پيامبر رفتي اين جمله را بگو.

همسر جديد پيامبر بي اطلاع از توطئه حضرت عايشه و حفصه، هنگامي كه نزد پيامبر رفت، همان جمله را گفت.

پيامبر صلَّي اللّه عليه و سلَّم أسماء بنت نعمان را به خاطر گفتن همان جمله طلاق داده و به قبيله اش برگرداند.

«عن حمزة بن أبيأسيد عن أبيه ـ و كان بدرياً ـ قال: تزوّج رسول اللّه صلَّي اللّه عليه و سلَّم أسماء بنت النعمان الجونية، فأرسلني، فجئتُ بها، فقالت حفصة لعائشة أو عائشة لحفصة: اخضبيها أنت و أنا أمشطها، ففعلن، ثمّ قالت لها إحداهما: إنّ النّبيّ صلَّي اللّه عليه و سلَّم يعجبه من المرأة إذا دخلت عليه أن تقول: أعوذ باللّه منك. فلمّا دخلتْ عليه و أغلق الباب و أرخي الستر مدّ يده إليها، فقالت: أعوذ باللّه منك. فتال بكمه علي وجهه، فاستر به و قال: عذت معاذاً، ثلاث مرات. قال أبوأسيد: ثمّ خرج عليّ فقال: يا أباأسيد! ألحقها بأهلها و متّعها برازقيتين ـ يعني كرباستين ـ فكانت تقول: دعوني الشقية».

ابن سعد، الطبقات الكبري: ج 8، ص 145 ـ 146، شرح حال اسماء بنت نعمان؛ حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 4، ص 39، كتاب معرفة الصحابة، ذكر الكلابية أو الكندية، ح 6816/2414 و ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 2، ص 259، شرح حال الكندية، ش 36.

آيا چنين مطلبي نشانگر مشكل باطني و حسادت حضرت عايشه و حفصه نيست؟

**سؤال 75. آيا صحيح است كه حضرت عايشه خود را به خاطر شركت در جنگ جمل و كشتن بيست هزار مسلمان جهنمي مي دانست؟**

ابن عبدربه به نقل ماجرايي پرداخته و مي نويسد: بعد از ماجراي جنگ جمل اُم اوفي نزد عايشه رفت و از وي پرسيد: اي مادر تمام مؤمنين! اگر مادري فرزند كوچك خود را به قتل برساند، حكمش چيست؟ و چه مجازاتي در انتظار اين مادر است؟

حضرت عايشه كه هنوز از نيت و هدف اصلي ام اوفي بي خبر بود در پاسخ ام اوفي گفت: چنين مادري به خاطر قتل فرزندش مستحق آتش جهنم است و جايگاه او در جهنم است.

ام اوفي پس از گرفتن اقرار از عايشه، از او پرسيد: اگر مادري بيست هزار فرزند (كنايه از تعداد مسلماناني كه در جنگ جمل كشته شدند) خود را بكشد، حكمش چيست؟

عايشه پس از سؤالِ دومِ ام اوفي از هدف و نيت اصلي او مطلع شده و با ناراحتي گفت: اين زن دشمن خداست او را دستگير كنيد.

«دخلت أم أوفي العبدية علي عائشة بعد وقعة الجمل، فقالت لها: يا أمّ المؤمنين! ما تقولين في إمرأة قتلت إبناً لها صغيراً؟ قالت: وجبت لها النار. قالت: فما تقولين في إمرأة قتلت من أولادها الأكابر عشرين ألفاً في صعيد واحد؟ قالت: خذوا بيد عدوة اللّه ».

ابن عبدربه، العقد الفريد: ج 4، ص 331، كتاب العسجدة الثانية في الخلفاء و تواريخهم و أخبارهم، قولهم في أصحاب الجمل.

**سؤال 76. آيا صحيح است كه حضرت عايشه براي شفاي بيماري خود دست به سوي يهوديان دراز كرده و از آنان براي شفاي بيماري خود درخواست دعا مي كرد؟**

عمرة دختر عبدالرّحمن مي گويد: عايشه مريض شده بود و يكي از زنان يهودي براي بهبودي او دعا مي كرد. وقتي ابوبكر وارد شد و صحنه را مشاهده كرد، از زن يهودي خواست تا براي بهبودي بيماري عايشه قرآن بخواند.

«عن عمرة بنت عبدالرّحمن قالت: اشتكت عائشة أمّ المؤمنين و إنّ أبابكر دخل عليها و يهودية ترقيها، فقال: أرقيها بكتاب اللّه ».

ابن ابي شيبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج 7، ص 79، كتاب الدعاء، ما يدعي به للمريض إذا دخل عليه، ح 17 و محمد بن ادريس شافعي، الأم: ج 7، ص 250، كتاب العتق، باب ما جاء في الرقية.

امام شافعي در مقام دفاع از حضرت عايشه به توجيه عمل حضرت عايشه پرداخته و معتقد است دعاي اهل كتاب ـ يهود و نصارا ـ در حق مسلمانان اشكالي نداشته و مسلمانان براي شفاي بيماران خود مي توانند از يهود و نصارا درخواست دعا كنند.

«فقلت للشافعي: فإنّا نكره رقية أهل الكتاب. فقال: و لم و أنتم تروون هذا عن أبيبكر و لاأعلمكم تروون عن غيره من أصحاب النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم خلافه».

محمد بن ادريس شافعي، الأم: ج 7، ص 250، كتاب العتق، باب ما جاء في الرقية.

**سؤال 77. آيا گفته حضرت عايشه كه مي گويد: پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم هنگام وفات، حضرت ابوبكررا براي جانشيني خود معين و منصوب كرد، صحيح است يا فرمايش حضرت عمر؟**

حضرت عايشه مي گويد: پيامبر اكرم قبل از رحلت به من فرمود: پدرت ابوبكر را صدا بزن تا او را به عنوان جانشين خودم براي مسلمانان معين و منصوب كنم، زيرا مي ترسم پس از رحلت من افرادي ادعاي جانشيني مرا كرده و باعث ايجاد

تفرقه ميان مسلمانان شوند. خداوند و مؤمنان به جانشيني هيچ كس جز ابوبكر بعد از من راضي نيستند.

«عن عروة عن عائشة قالت: قال لي رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم في مرضه: أدعي لي أبابكر أباك و أخاك حتي أكتب كتاباً فإنّي أخاف أن يتمني متمن و يقول قائل أنا أولي و يأبي اللّه و المؤمنون إلاّ أبابكر».

مسلم بن حجاج نيشابوري، صحيح مسلم: ج 4، ص 100، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أبي بكر.

اگر پيامر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم جانشين خود را معين و منصوب كرده است، چرا هنگامي كه مسلمانان از حضرت عمر خواستند شخصي را به عنوان خليفه مسلمانان پس از خود معرفي كند، حضرت عمر معتقد بود رسول اللّه جانشين خود را معرفي نكرده و در جواب مسلمانان گفت: نمي دانم به سنت پيامبر عمل كنم يا سيره و روش ابوبكر؟

آيا به سيره و روش پيامبر عمل كرده و جانشين خود را معرفي نكنم؟ يا اين كه به سيره و روش ابوبكر عمل كنم و يكي از مسلمانان را به عنوان خليفه مسلمانان به جانشيني خودم معرفي كنم؟

«عن عبداللّه بن عمر قال: قيل لعمر: ألا تستخلف؟ قال: إن أستخلف فقد استخلف من هو خيرٌ منّي أبوبكر، و إن أترك فقد ترك من هو خيرٌ منّي رسول اللّه ».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 4، ص 248، كتاب الأحكام، باب الإستخلاف و احمد بن حنبل، المسند: ج 1، ص 43.

به نظر مي رسد به خاطر وجود همين مطالب متناقض، برخي علماي ما نيز به تناقض گويي دچار شده اند. آن ها از طرفي معتقدند پيامبر هيچ شخصي را به جانشيني خود معرفي نكرده است، اما از طرفي ديگر با استناد به برخي روايات، معتقدند پيامبر اكرم حضرت ابوبكر را به جانشيني خود معرفي و منصوب كرده است.

«أفرط المهلب فقال: فيه دليل قاطع في خلافة أبيبكر، و العجب أنّه قرر بعد ذلك أنّه ثبت أنّ النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم لم يستخلف».

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 13، ص 219، كتاب الأحكام، باب الإستخلاف، شرح حديث 7221.

### سؤال 78. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با شنيدن خبر شهادت حضرت علي رضي الله عنه اظهار خوشحالي كرده و سجده شكر به جاي آورد؟

ابوالفرج اصفهاني در اين باره مي نويسد: هنگامي كه خبر شهادت حضرت علي رضي الله عنه را به اطلاع عايشه رساندند، از شنيدن اين خبر خوشحال شده و سجده شكر به جا آورد.

«لمّا أتي عائشة نعي عليّ أميرالمؤمنين تمثلت... فقالت لها زينب بنت أم سلمة: ألعليّ تقولين هذا؟» و «لمّا أن جاء عائشة قتل عليّ سجدت».

ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبيين: ص 26 و 27، عليّ بن أبيطالب.

زينب دختر ابوسلمة مي گويد: روزي نزد حضرت عايشه بودم. شخصي خبر شهادت حضرت علي رضي الله عنه رابه اطلاع عايشه رساند. عايشه با شنيدن خبر شهادت حضرت علي رضي الله عنه اشعاري سرود. زينب دختر ابوسلمه مي گويد: از ابيات روده شده توسط حضرت عايشه و خوشحالي او شگفت زده شدم و به او گفتم: آيا در مورد حضرت علي رضي الله عنه با آن همه سوابق و فضائل چنين ابياتي را سرودي؟

«عن زينب بنت أبيسلمة قالت: كنت يوماً عند عائشة إبنة أبيبكر الصديق زوج النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم، فإنّي لعندها

إذ دخل رجل معتم عليه أثر السفر، فقال: قتل عليّ بن أبيطالب. فقالت عائشة:

إن تك ناعياً فلقد نعاه نعي ليس في فيه التراب.

ثمّ قالت: من قتله؟ قالوا: رجل من مراد. قالت: ربّ قتيل اللّه بيد رجل من مراد. قالت زينب: فقلت: سبحان اللّه يا أمّ المؤمنين! أتقولين مثل هذا لعليّ في سابقته و فضله؟ فضحكت، و قالت: بسم اللّه إذا نسيت فذكريني».

ابن الدمشقي، جواهر المطالب: ج 2، ص 105.

آيا اظهار خوشحالي حضرت عايشه از شنيدن خبر شهادت حضرت علي رضي الله عنه خليفه مسلمانان، نشانگر كينه و دشمني او نسبت به حضرت علي رضي الله عنه نيست؟

آيا با وجود چنين مطالبي باز هم مي توان ادعاي وجود محبت و دوستي و روابط حسنه ميان صحابه كرد؟

چرا و با چه ملاكي خوشحالي حضرت عايشه در قتل خليفه چهارم جايز، اما خوشحالي در قتل خليفه دوم و سوم موجب كفر مي شود؟

**سؤال 79. آيا صحيح است كه حضرت عايشه نسبت به حضرت علي رضي الله عنه بغض و كينه اي ديرينه داشته است؟**

حضرت عايشه مي گويد: به خدا قسم همچون زني كه از هووي خويش نفرت دارد، از حضرت علي رضي الله عنه نفرت داشتم.

«واللّه ما كان بيني و بين عليّ في القديم إلاّ ما يكون بين المرأة و أحمائها».

طبري، تاريخ الأمم و الملوك: ج 3، ص 60 ـ 61، حوادث سال 36 هجري قمري، تجهيز عليّ رضي الله عنه عائشة من البصرة؛

ابن اثير جزري، الكامل في التاريخ: ج 2، ص 348، حوادث سال 36 هجري قمري، ذكر مسير عليّ إلي البصرة و الوقعة

و ابن كثير، البداية و النهاية: ج 7، ص 257، حوادث سال 36 هجري قمري، مسير علي بن أبيطالب من المدينة إلي البصرة بدلاً من الشام.

هر چند حضرت علي رضي الله عنه اين اقرار را از او پذيرفته، اما به خاطر رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم او را اكرام كرده و همانند ساير اغتشاشگران با او برخورد نكرده است.

**سؤال 80. آيا صحيح است كه حضرت عايشه و حفصه دو تن از همسران پيامبر و امهات المؤمنين با يكديگر دعوا و قهر كرده و تا آخر عمر با يكديگر صحبت نكردند؟**

ابن قتيبه در اين باره مي نويسد: حضرت عايشه با حفصه قهر كرد و تا زماني كه از دنيا رفتند با يكديگر صحبت نكردند.

«و عائشة كانت مهاجرة لحفصة حتّي ماتتا».

ابن قتيبه، المعارف: ص 550.

**سؤال 81. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با خواهرزاده خود عبداللّه بن زبير دعوا و قهر كرده بود؟**

ماجراي نزاع و قهر حضرت عايشه با عبداللّه بن زبير در بسياري از كتاب هاي روايي ما اين گونه نقل شده است: عوف بن طفيل بن حارث ازدي برادرزاده حضرت عايشه مي گويد: عبداللّه بن زبير در يكي از خانه هاي عايشه سكونت داشت. عايشه بدون اطلاع عبداللّه بن زبير خانه را فروخت. عبداللّه بن زبير از فروخته شدن خانه توسط حضرت عايشه ناراحت شد و گفت: به خدا قسم اگر عايشه از فروش خانه منصرف نشود و معامله را به هم نزند، او را ممنوع المعامله خواهم كرد.

سخنان و تصميم عبداللّهّ بن زبير را به اطلاع عايشه رساندند. او كه هرگز انتظار چنين سخناني را از عبداللّهّ بن زبير نداشت، ابتدا باور نكرد، اما هنگامي كه مطمئن شد عبداللّهّ بن زبير چنين سخناني را گفته، بسيار ناراحت شد و نذر كرد تا زنده است با عبداللّهّ بن زبير حرف نزند.

«أنّ عائشة بلغها حدثت أنّ عبداللّهّ بن الزبير قال (كان) في دار لها باعتها، فسخط عبداللّهّ بيع تلك الدار فقال: أما واللّهّ لتنتهينّ عائشة عن بيع رباعها أو لأحجرنّ عليها. فقالت عائشة: أو قال ذلك؟ قالوا: قد قال ذلك. قالت: هو للّهّ علَيّ (نذر) أن لاأكلّمه حتّي يفرّق بيني و بينه الموت».

طبراني، المعجم الكبير: ج 20، ص 21 ـ 24، احاديث عوف بن حارث، حديث 24، 25، 26 و 27؛ ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 2، ص 186، شرح حال عايشه، ش 19؛ محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 4، ص 61، كتاب الأدب، باب الهجرة؛ احمد بن حنبل، المسند: ج 4، ص 327؛ و عبدالرزاق صنعاني، المصنف: ج 8، ص 444، كتاب الأيمان و النذور، باب لا نذر في معصية اللّهّ ، ح 15851.

**سؤال 82. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم و ساير همسران آن حضرت رفتار و برخورد درستي نداشته و با خشونت و در نهايت بي ادبي با ايشان رفتار مي نمود؟**

1. انس خادم پيامبر اكرم به يك مورد از رفتار ناشايست حضرت عايشه اشاره كرده و مي گويد: پيامبر اكرم در منزل عايشه بودند. ما نيز به همراه عده اي از صحابه در خدمت پيامبر حاضر بوديم. ام سلمه يكي از همسران پيامبر مقداري نان و گوشت براي آن حضرت فرستاده بود. عايشه نيز در حال آماده كردن غذايي براي پيامبر و همراهان آن حضرت بود. قبل از اين كه غذاي عايشه آماده شود مشغول خوردن غذايي كه توسط ام سلمه فرستاده شده بود، شديم. غذاي عايشه هنگامي آماده شد كه ما غذاي فرستاده شده توسط ام سلمه را خورده بوديم. عايشه با ناراحتي (و از روي حسادت در حضور پيامبر و صحابه) ظرف غذاي ارسالي ام سلمه را شكست.

«عن أنس إنّهم كانوا عند رسول اللّهّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم في بيت عائشة إذ أتي بصحفة خبز و لحم من بيت أمّ سلمة، فوضعنا أيدينا و عائشة تصنع طعاماً عجلة، فلمّا فرغنا جاءت به و رفعت صحفة أمّ سلمة فكسرتها».

عيني، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 13، ص 37، كتاب المظالم، باب إذا كسر قصعة أو شيئا لغيره، به نقل از طبراني در المعجم الأوسط.

محمد بن اسماعيل بخاري ماجراي بدرفتاري و حسادت حضرت عايشه را به طور مبهم و بدون ذكر نام حضرت عايشه نقل كرده و مي نويسد: پيامبر اكرم در خانه يكي از همسرانش (عايشه) بودند. (ام سلمه) يكي ديگر از همسران پيامبر غذايي را آماده كرده و در ظرفي گذاشته و همراه يكي از خادمان خود براي رسول گرامي اسلام فرستاد.
هنگامي كه خادم ام سلمه غذا را به منزل عايشه آورد، عايشه از روي حسادت به دست خادم ام سلمه زد و ظرف غذا افتاد و دو تكه شد و غذا هم روي زمين ريخت. پيامبر اكرم تكه هاي ظرف را كنار هم گذاشت و غذا را نيز جمع كرد و داخل ظرف گذاشت و خطاب به صحابه فرمودند: عايشه از روي حسادت ظرف ام سلمه را شكست. پيامبر اكرم خادم ام سلمه را تا اتمام غذا نگه داشت و بعد از خوردن غذا ظرف شكسته ام سلمه را در خانه عايشه نگه داشت و يكي از ظروف سالم عايشه را براي ام سلمه فرستاد.

«عن أنس رضي الله عنه أنّ النّبيّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم كان عند بعض نسائه، فأرسلت إحدي أمّهات المؤمنين مع خادم بقصعة فيها طعام، فضربت بيدها، فكسرت القصعة، فضمّها و جعل فيها الطعام و قال: كلوا و حبس الرسول و القصعة حتّي فرغوا، فدفع القصعة الصحيحة و حبس المكسورة».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 2، ص 73، كتاب المظالم، باب إذا كسر قصعة أو شيئاً لغيره.

و «عن أنس قال: كان النّبيّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم عند بعض نسائه، فأرسلت إحدي أمّهات المؤمنين بصحفة فيها طعام،

فضربت التي النّبيّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم في بيتها يد الخادم، فسقطت الصحفة، فانفلقت، فجمع النّبيّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم فلق الصحفة، ثمّ جعل يجمع فيها الطعام الذي كان في الصحفة و يقول: غارت أمّكم، ثمّ حبس الخادم حتّي أُتي بصحفة من عند التي هو في بيتها، فدفع الصحفة الصحيحة إلي التي كُسرت صحفتها و أمسك المكسورة في بيت التي كَسرت».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 3، ص 264، كتاب النكاح، باب الغيرة و احمد بن حنبل، المسند: ج 3، ص 105.

طيبي يكي از علماي ما مي گويد: بخاري براي حفظ حرمت و بزرگ كردن حضرت عايشه، اين روايات را به صورت مبهم نقل كرده است.

«قال الطيبي: إنّما أبهمت عائشة تفخيماً لشأنها».

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 5، ص 146، كتاب المظالم، باب إذا كسر قصعة أو شيئاً لغيره و عيني، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 13، ص 36، كتاب المظالم، باب إذا كسر قصعة أو شيئا لغيره.

خود حضرت عايشه به موارد ديگري از رفتار زشت و ناشايستش با پيامبر اكرم و ساير همسران آن حضرت اشاره كرده است.

2. حضرت عايشه مي گويد: در يكي از روزهايي كه پيامبر اكرم در منزل من بود صفيه ظرف غذايي را براي آن حضرت فرستاد. هنگامي كه چشمم به ظرف غذاي ارسالي صفيه افتاد (از روي حسادت) اعضاي بدنم به لرزه افتاد.

ظرف غذاي فرستاده شده توسط صفيه را گرفته و غذاي داخل آن را روي زمين ريختم. هنگامي كه پيامبر اين صحنه را مشاهده كرد، نگاه غضبناكي به من انداخت. من ناراحتي را در نگاه آن حضرت مشاهده كردم.

«بعثت صفية إلي رسول اللّهّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم بطعام قد صنعتْه له و هو عندي، فلمّا رأيت الجارية أخذتني رعدة حتّي استقلني استقبلتني أفكل، فضربت القصعة، فرميت بها. قالت: فنظر إليّ رسول اللّهّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم، فعرفتُ الغضب في وجهه».

احمد بن حنبل، المسند ج 6 ص 277 و هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 4، ص 321، باب غيرة النساء.

3. حضرت عايشه مي گويد: پيامبر اكرم با اصحابش در منزل من بودند. براي آن حضرت و صحابه غذايي آماده كردم. حفصه از من پيشي گرفته و زودتر از من براي پيامبر و يارانش غذايي آماده كرد. به يكي از كنيزانم دستور دادم غذاي پخته شده توسط حفصه را به زمين بريزد. كنيز زماني به حفصه رسيد كه حفصه غذا را نزد پيامبر آورده بود و قصد داشت غذا را جلو پيامبر بگذارد. كنيز غذا را روي زمين ريخت و ظرف آن را نيز شكست. پيامبر اكرم غذاي ريخته شده را جمع كرد و همراه صحابه آن را خوردند.

«قالت عائشة: كان رسول اللّهّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم مع أصحابه، فصنعتُ له طعاماً و صنعتْ له حفصة طعاماً، قالت: فسبقتني حفصة، فقلت للجارية: انطلقي فأكفئي قصعتَها، فلحقتْها و قد همّت أن تضع بين يدي رسول اللّهّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم، فأكفأتْها، فانكسرتْ القصعة و انتشر الطعام. قالت: فجمعها رسول اللّهّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم و ما فيها من الطعام علي النطع، فأكلوا، ثمّ بعث بقصعتي، فدفعها إلي حفصة، فقال: خذوا ظرفاً مكان ظرفكم و كلوا ما فيها».

ابن ماجه، سنن ابن ماجه: ج 2، ص 782، كتاب الاحكام، باب الحكم فيمن كسر شيئا، ح 2333.

براي اطلاع از ساير روايات اين باب، علاوه بر منابع ذكر شده به منابعي كه در پاورقي آدرس داده شده، مراجعه شود.

نسائي، سنن النسائي: ج 7، ص 70، كتاب عشرة النساء، باب الغيرة؛

ابن ابي شيبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج 8، ص 399، كتاب الرد علي أبيحنيفة، مسألة عوض المستعار إذا كسر أو فسد، ح 1 و 2

و ترمذي، الجامع الصحيح: ج 3، ص 640، كتاب الاحكام، باب ما جاء فيمن يكسر له الشيء ما يحكم له من مال الكاسر، ح 1359.

آيا چنين رفتاري از همسر شخصيتي كه قرآن كريم او را الگوي تمامي انسان ها معرفي مي كند، پذيرفتني است؟

آيا تنها حضرت عايشه غيرتي بود و ساير همسران پيامبر غيرت نداشتند؟ يا اين كه ساير همسران پيامبر مراعات شخصيت و جايگاه خود و پيامبر اكرم را كرده و چنين رفتار زشتي از خود نشان نمي دادند؟

**سؤال 83. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم خانه حضرت عايشه را كانون شرارت و فتنه انگيزي معرفي كرده بود؟**

عبداللّه بن عمر مي گويد: پيامبر در حين سخنراني به منزل عايشه اشاره كرده و سه بار فرمودند: اينجا كانون شرارت و فتنه است.

«عن نافع عن عبداللّه قال: قام النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم خطيباً فأشار نحو مسكن عائشة فقال: هنا الفتنة ثلاثاً، من حيث يطلع قرن الشيطان».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 2، ص 189، كتاب الجهاد و السير، باب ما جاء في بيوت أزواج النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم.

**سؤال 84. آيا صحيح است كه حضرت عايشه با رفتن به بصره و جنگ كردن با حضرت علي رضي الله عنه با دستورات قرآن و پيامبر مخالفت كرده است؟**

حضرت علي رضي الله عنه پس از پايان جنگ جمل نافرماني حضرت عايشه از دستورات قرآن و سفارشات پيامبر را به او گوشزد كرده و فرمودند: اي عايشه! آيا پيامبر دستور خارج شدن از مدينه و به راه انداختن جنگ جمل را به تو داده بود؟ آيا پيامبر سفارش نكرده بود در مدينه و منزل خود بماني؟ به خدا قسم كساني كه از زنان و همسران خود محافظت كرده و آنان را در مدينه و خانه هايشان نگه داشتند، اما تو را (فريب داده و به بهانه خونخواهي عثمان) از مدينه خارج كردند، انصاف را در حق تو رعايت نكردند.

«فجاء عليّ حتّي وقف عليها، فضرب الهودج بقضيب و قال: يا حميراء! رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم أمرك بهذا؟ ألم يأمرك أن تقري في بيتك؟ واللّه ما أنصفك الذين أخرجوك إذا صانوا عقائلهم و أبرزوك».

مسعودي، مروج الذهب و معادن الجوهر: ج 2، ص 406، ذكر الأخبار عن يوم الجمل و بدئه و ما كان فيه من الحرب و غير ذلك، مقتل محمد بن طلحة.

**سؤال 85. آيا صحيح است كه بخاري و مسلم بسياري از روايات صحيح را در كتاب خود نقل نكرده اند؟**

بخاري معتقد است تمامي رواياتي را كه در كتاب خود نقل كرده است صحيح مي باشد، اما هيچ گاه ادعاي جمع آوري تمامي روايات صحيح را نكرده و مي گويد: بسياري از روايات صحيح را نقل نكرده ام.

«لم أخرج في هذا الكتاب إلاّ صحيحاً و ما تركت من الصحيح كان أكثر».

ابن حجر عسقلاني، هدي الساري مقدمة فتح الباري: ص 9، كيف ألف البخاري كتابه الصحيح.

مسلم بن حجاج نيشابوري نيز هنگامي كه با انتقاد ابوزرعه رازي مواجه مي شود، در پاسخ مي گويد: من هرگز نگفته ام و ادعا نكرده ام كه تمامي روايات صحيح را جمع آوري كرده ام و رواياتي را كه نقل نكرده ام، ضعيف مي باشند. بلكه تنها

بخشي از روايات صحيح را در كتابم ذكر كرده ام.

«قال: إنّما أخرجت هذا الكتاب و قلت هو صحاح، و لم أقل إنّ ما لم أخرجه من الحديث في هذا الكتاب ضعيف، و لكنّي إنّما أخرجت هذا من الحديث الصحيح، ليكون مجموعاً عندي و عند من يكتبه عنّي، فلايرتاب في صحتها، و لم أقل إنّ ما سواه ضعيف».

خطيب بغدادي، تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج 4، ص 274، شرح حال احمد بن عيسي بن حسان، ش 2023.

اسماعيلي يكي از علماي ما در توجيه عمل بخاري و ترك روايات صحيح توسط وي مي نويسد: اگر بخاري تمام احاديث صحيح را جمع آوري و در كتاب خود نقل مي كرد، احاديث گروهي از صحابه در يك باب جمع مي شد و با ذكر سند تمامي اين روايات، كتاب بخاري بسيار بزرگ و غير قابل حمل مي شد.

«قال الإسماعيلي: لأنّه لو أخرج كلّ صحيح عنده لجمع في الباب الواحد حديث جماعة من الصحابة و لذكر طريق كلّ واحد منهم إذا صحت فيصير كتاباً كبيراً جداً».

ابن حجر عسقلاني، هدي الساري مقدمة فتح الباري: ص 9.

حاكم نيشابوري يكي از علماي بزرگ ما نيز معتقد است خود بخاري و مسلم ادعاي جمع آوري تمامي روايات صحيح را نداشته و مي نويسد: بخاري و مسلم ادعا نكرده اند كه همه روايات صحيح را جمع آوري كرده و ساير روايات، صحيح نيستند، بلكه بسياري از روايات صحيح در ساير كتاب ها قرار دارد.

«أبوعبدالله محمد بن اسماعيل الجعفي بخاري و أبوالحسين مسلم بن الحجاج القشيري صنفا في صحيح الأخبار كتابين مهذبين انتشر ذكرهما في الأقطار و لم يحكما و لا واحد منهما أنّه لم يصح من الحديث غير ما أخرجه».

حاكم نيشابوري: المستدرك علي الصحيحين: ج 1، ص 41، مقدمة المصنف.

ابن صلاح حلبي يكي ديگر از علماي ما در همين ارتباط مي نويسد: بخاري و مسلم تمامي روايات صحيح را در كتاب هاي خود جمع آوري نكرده اند. بخاري و مسلم نه تنها ادعاي چنين مطلبي نكرده اند، بلكه مطالبي بر خلاف آن از ايشان نقل شده است، زيرا از بخاري نقل شده است كه: رواياتي را كه در كتاب خودم نقل كرده ام صحيح هستند و از جمع آوري و نقل روايات ضعيف خودداري كرده ام. البته بسياري از روايات صحيح را نيز به دليل طولاني شدن
كتاب رها كرده و در كتابم ذكر نكرده ام. مسلم نيز مي گويد: تمامي رواياتي را كه طبق مبناي خودم صحيح مي دانستم، جمع آوري نكرده ام، بلكه تنها رواياتي را همگان بر صحت آن اتفاق نظر داشتند، ذكر كرده ام.

«لم يستوعبا الصحيح في صحيحيهما و لا التزما ذلك، فقد روينا عن البخاري أنّه قال: ما أدخلت في كتابي «الجامع» إلاّ ما صحّ و تركتُ من الصحاح لحال الطول. و روينا عن مسلم أنّه قال: ليس كلّ شيء عندي صحيح وضعته ههنا ـ يعني في كتابه الصحيح ـ إنّما وضعت ههنا ما أجمعوا عليه».

مقدمة ابن الصلاح في علوم الحديث: ص 21 ـ 22.

اگر چنين مطالبي صحيح است، چرا فقط به كتاب بخاري و مسلم اهميت داده و اين گونه وانمود مي كنيم كه فقط روايات و مطالب اين دو كتاب، صحيح است و به روايات و مطالب ساير كتاب ها چندان ارزش و بها نمي دهيم؟

**سؤال 86. آيا صحيح است كه علماي ما فتوا داده و گفته اند كه اگر مقدار آبي كه در اختيار گروهي از مسلمانان قرار دارد براي وضو گرفتن تمامي آنان كفايت نكند، واجب است عده اي در آن آب بول كنند تا آب زياد شده و براي وضوي همگي آنان كفايت كند؟**

من اين فتوا را در كتاب «هذه هي الأغلال» نوشته عبداللّه قصيمي يكي از بزرگان ما مطالعه كردم و بسيار متعجب شدم. وي به نقل از فقهاي شافعيه مي نويسد:

«إذا وجد جماعة من المسلمين ماء لايكفيهم للوضوء، لزمهم أن يبولوا فيه ثمّ يتوضأوا منه».

قصيمي، هذه هي الأغلال: ص 157.

سؤال 87. آيا صحيح است كه حضرت معاويه و عمرو بن عاص آوازخوان بودند و رسول گرامي اسلام آن دو را نفرين كرده و از خداوند متعال آتش جهنم را برايشان تقاضا كرده بود؟

عبداللّه بن عباس ماجراي آوازخواني معاويه و عمرو بن عاص و نفرين پيامبر در حق آنان را اين گونه نقل كرده است: روزي پيامبر صداي دو نفر را كه مشغول آوازخواني بودند، شنيده و از اطرافيان خود پرسيدند: اين دو نفر كيانند؟

به آن حضرت گفته شد: معاويه و عمرو بن عاص هستند.

پيامبر آن دو را نفرين كرده و فرمود: «اللهم! اركسهما في الفتنة ركساً و دعهما إلي النار دعا».

«عن إبن عباس قال: سمع رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم صوت رجلين يتغنيان و هما يقولان:

و لايزالُ حَواريٌّ يَلوحُ تلوح عِظامُهُ زَويَ (دوي) الحربُ عنه أن يَجُنَّ قَيُقبَرا.

فسأل عنهما. فقيل: معاوية و عمرو بن العاص. فقال: أللهم! اركِسهما في الفتنة رَكساً و دعهما إلي النار دعاً».

طبراني، المعجم الكبير: ج 11، ص 32، روايات طاوس عن ابن عباس، ح 10970؛ احمد بن حنبل، المسند: ج 4، ص 421، حديث أبيبرزة الأسلمي؛ ابن ابي شيبه، المصنف في الأحاديث و الآثار: ج 8، ص 695، كتاب الفتن، باب ما ذكر في عثمان، ح 67 و هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 8، ص 121، كتاب الأدب، باب ما جاء في الشعر و الشعراء.

البته در برخي منابع روايي و حديثي ما، براي حفظ احترام و آبروي حضرت معاويه و عمرو بن عاص اسم اين دو نفر صريحا ذكر نشده، بلكه به صورت فلان و فلان نقل شده است.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا به كساني كه آوازخوان بوده و مورد نفرين پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم قرار گرفته اند، احترام گذاشته و از عملكرد و رفتار آنان دفاع مي كنيم؟

**سؤال 88. آيا صحيح است كه مذهب تشيع در ميان صحابه رواج داشته و عده اي از صحابه بزرگوار پيامبر شيعه بودند؟**

ابن خلدون يكي از علماي بزرگ ما در اين باره مي نويسد: گروهي از صحابه پيامبر از شيعيان و دوستداران حضرت علي رضي الله عنه بوده و آن حضرت را براي خلافت و جانشيني پيامبر اولي و سزاوارتر از ديگران مي دانستند.

«كان جماعة من الصحابة يتشيعون لعليّ و يرون استحقاقه علي غيره».

ابن خلدون، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في أيام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوي السلطان الاكبر معروف به تاريخ ابن خلدون: ج 3، ص 171، باب مبدأ دولة الشيعة.

محمد كرد علي درباره رواج تشيع در ميان صحابه مي نويسد: عده اي از صحابه بزرگوار پيامبر در زمان حيات رسول گرامي اسلام از دوستداران و شيعيان حضرت علي رضي الله عنه بوده و در ميان ساير صحابه با همين عقيده معروف و مشهور بودند.

اين عالم سني در ادامه به نام چند تن از صحابه بزرگ پيامبر اشاره كرده و مي نويسد: يكي از اين صحابه كه جزء شيعيان حضرت علي رضي الله عنه بود، سلمان فارسي است، زيرا سلمان درباره حضرت علي رضي الله عنه مي گويد: با پيامبر بيعت كرده و عهد بستيم خيرخواه تمامي مسلمانان باشيم و حضرت علي رضي الله عنه را دوست داشته و بعد از پيامبر با او بيعت
كرده و ايشان را به جانشيني پيامبر بپذيريم.

ابوسعيد خُدري صحابي بزرگ پيامبر يكي ديگر از شيعيان حضرت علي رضي الله عنه بود. اين صحابي پيامبر مي گويد: مسلمانان به پنج چيز دستور داده شدند. چهار چيز را انجام دادند و يكي را رها كردند. هنگامي كه از اين صحابي پيامبر آن پنج امر را پرسيدند، پاسخ داد: چهار امري كه مسلمانان آن را انجام داده و به آن عمل كردند عبارت است از: 1. نماز 2. زكات 3. روزه 4. حج. اما امر پنجم كه مسلمانان به آن عمل نكرده و آن را رها كردند، ولايت و جانشيني حضرت علي رضي الله عنه است.

از او پرسيده شد: آيا ولايت و جانشيني حضرت علي رضي الله عنه نيز مانند چهار امر ديگر واجب است؟

وي در پاسخ فرمود: بله.

محمد كرد علي در ادامه مطالب خود، ابوذر غفاري، عمار بن ياسر، حذيفة بن يمان، خزيمة بن ثابت معروف به

ذوالشهادتين، ابوايوب انصاري، خالد بن سعيد بن عاص و قيس بن سعد بن عباده را جزء شيعيان حضرت علي رضي الله عنه نام مي برد.

«عرف جماعة من كبار الصحابة بموالاة عليّ في عصر رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم، مثل سلمان الفارسي القائل: بايعنا رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم علي النصح للمسلمين و الائتمام بعليّ بن أبيطالب و الموالاة له، و مثل أبيسعيد الخدري الذي يقول: أمر الناس بخمس، فعملوا بأربع و تركوا واحدة. و لمّا سئل عن الأربع قال: الصلاة، و الزكاة، و صوم شهر رمضان و الحج. و قيل: فما الواحدة التي تركوها؟ قال: ولاية عليّ بن أبيطالب. قيل له: و إنّها لمفروضة معهنّ؟ قال: نعم. و مثل أبيذر الغفاري، و عمار بن ياسر، و حذيفة بن اليمان، و ذيالشهادتين خزيمة بن ثابت، و أبي أيوب الأنصاري، و خالد بن سعيد بن العاص، و قيس بن سعد بن عبادة».

مروان خليفات، و ركبت السفينة: ص 598، به نقل از خطط الشام: ج 5، ص 251.

وي با توجه به مطالب ذكر شده مي نويسد: كساني كه تشيع را از بدعت هاي عبداللّه بن سبأ مي پندارند، به دليل اطلاعات و شناخت ناقص، در خطا و اشتباه هستند.

«و أمّا ما ذهب إليه بعض الكتاب من أنّ التشيع من بدعة عبداللّه بن سبأ، فهو وهم و قلّة معرفة بحقيقة».

مروان خليفات، و ركبت السفينة: ص 598، به نقل از خطط الشام: ج 5، ص 251.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا شيعيان را به جرم دوستي و محبت حضرت علي رضي الله عنه، غير مسلمان مي دانيم و مذهب آنان را نيز ساخته عبداللّه بن سبأ يهودي مي دانيم؟

آيا صحابه بزرگ پيامبر، غير مسلمان بودند؟

آيا صحابه كرام پيامبر تحت تأثير يهود قرار گرفته بودند؟

### سؤال 89. آيا صحابه پيامبر به دين يهود و كتاب تورات علاقه داشته و از آن نسخه برداري مي كردند؟

ابوهريره به اين واقعيت اشاره كرده و مي گويد: عده اي از صحابه پيامبر مطالب تورات را مي نوشتند. هنگامي كه پيامبر از اين مطلب مطلع شدند، فرمودند: احمق ترين احمق ها و گمراه ترين گمراهان كساني هستند كه به مطالب و آموزه هايي كه توسط پيامبرشان آورده شده، توجه نمي كنند و به نوشتن مطالب و دستورات پيامبر قوم ديگر مي پردازند.

«كان ناس من أصحاب رسول اللّه يكتبون من التوراة، فذكروا ذلك لرسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم، فقال: إن أحمق الحمق و أضل الضلالة قوم رغبوا عما جاء به نبيّهم إلي نبيّ غير نبيّهم و إلي أمّة غير أمتهم».

سيوطي، الدر المنثور في التفسير بالمأثور: ج 5، ص 148، تفسير آيه 51 سوره عنكبوت و متقي هندي، كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 1، ص 217، ح 1087.

آيا با وجود احمق و گمراه خوانده شدن عده اي از صحابه توسط پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم، باز هم مي توان تمامي صحابه را عادل و الگويي مناسب براي پيروي دانست؟

### سؤال 90. آيا صحيح است كه سر بريده احمد بن نصر پس از جدا شدن از بدنش، قرآن مي خواند؟

سمعاني درباره قرآن خواندن سر بريده احمد بن نصر مي نويسد: وي در ماجراي «مخلوق يا قديم بودن قرآن» به دليل همكاري نكردن و هم رأي نشدن با حكومت و نپذيرفتن مخلوق بودن قرآن، توسط الواثق باللّه خليفه عباسي كشته شد.

سر بريده احمد بن نصر تا هنگام دفن، قرآن مي خواند. الواثق باللّه وي را در روز پنجشنبه دو روز قبل از اتمام شعبان سال 231 هجري قمري به قتل رسانيد. در روز شنبه همزمان با اول رمضان سر بريده او را در بغداد روي پل نصب كردند. سر بريده او را در حال خواندن آيه «الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُواْ أَن يَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لاَ يُفْتَنُونَ» (سوره عنكبوت، آيه 1 و 2) مشاهده كرده بودند. سر بريده او در بغداد و بدن او در سامرا به دار آويخته شده بود. پس از شش سال، سر بريده و بدن او را در روز سه شنبه سوم شوال 237 هجري قمري در كنار هم قرار داده و در سمت شرقي مقبره معروف مالكيه دفن كردند.

«قتله الواثق لإمتناعه عن القول بخلق القرآن، و كان لسانه يقرأ القرآن إلي أن دفن، قتله الواثق بيده في يوم الخميس ليومين بقيا من شعبان سنة إحدي و ثلاثين و مائتين. و في يوم السبت مستهل شهر رمضان نصب رأسه ببغداد علي رأس الجسر، فحكي بعضهم أنّه رأي الرأس مصلوباً يقرأ: «الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُواْ أَن يَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لاَ يُفْتَنُونَ» و بقي رأسه ببغداد و جثته بسرّ من رأي سامراء مصلوباً ست سنين إلي أن خط و جمع بينهما و دفن في الجانب الشرقي في المقبرة المعروفة بالمالكية، و كان الدفن يوم الثلاثاء لثلاث من شوال سنة سبع و ثلاثين و مائتين».

سمعاني، الأنساب: ج 2، ص 358، باب الخاء و الزاي، ذيل الخزاعي.

ذهبي يكي ديگر از علماي ما نيز به سخن گفتن سر بريده احمد بن نصر اشاره كرده و به نقل از شخصي كه شاهد كشته شدن احمد بن نصر بوده، مي نويسد: هنگامي كه احمد بن نصر به قتل رسيد، سر بريده او جمله «لا إله إلاّ اللّه » را گفت.

«رأيت رأس أحمد بن نصر حين قتل قال رأسه: لا إله إلاّ اللّه ».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 11، ص 168، شرح حال احمد بن نصر خزاعي، ش 70.

اگر چنين مطالبي صحت دارد، چرا قرآن خواندن سر بريده حضرت حسين رضي الله عنه را انكار كرده و شيعيان و روافض را به خاطر نقل اين مطالب مورد انتقاد شديد قرار مي دهيم؟

**سؤال 91. آيا صحيح است كه ابن عساكر دمشقي و ذهبي با نقل مطالبي سعي در دفاع از شمر بن ذي الجوشن يكي از جنايتكاران و قاتلان حضرت حسين رضي الله عنه و توجيه اعمال زشت او داشته و جنايات او را در راستاي اطاعت از ولي امر مي دانند؟**

ذهبي در شرح حال شمر مي نويسد: وي كسي است كه سر حسين بن علي را از بدن جدا كرد. وي از امراء و فرماندهان عبيداللّه بن زياد بود و سرانجام توسط ياران مختار شبانه غافلگير شده و به قتل رسيد.

ابن عساكر و ذهبي به نقل از ابواسحاق مطالبي را ذكر كرده و به دفاع از شمر و توجيه اعمال او مي پردازند و مي نويسند: ابواسحاق مي گويد: شمر بن ذي الجوشن نماز صبح را با ما مي خواند و پس از نماز تا طلوع آفتاب مي نشست و سپس نماز مي خواند و مي گفت: خدايا تو شريفي و شرف را دوست داري. خدايا مي داني كه من نيز انسان شريفي هستم، گناهان مرا ببخش.

ابواسحاق مي گويد: به او گفتم: تو به جنگ نوه پيامبر و پسر دختر رسول گرامي اسلام رفته و در قتل او مشاركت داشتي، با اين وجود چگونه انتظار بخشش از خداوند داري؟

شمر در جواب گفت: ما به دستور رؤسا و اُمرايمان به جنگ حسين بن علي رفته و از امرايمان اطاعت كرديم. اگر از رهبرانمان اطاعت نمي كرديم، از چهارپايان هم بدتر بوديم.

«شمر بن ذيالجوشن الضبابي الذي إحتز رأس الحسين علي الأشهر، كان من أمراء عبيداللّه بن زياد، وقع به أصحاب المختار فبيّتوه، فقاتل حتي قتل... عن أبيإسحاق قال: كان شمر بن ذيالجوشن يصلّي معنا الفجر، ثمّ يقعد حتّي يُصبح، ثمّ يصلّي فيقول: أللهم إنّك شريف، تحبّ الشرف، و أنت تعلم أنّي شريف، فاغفر لي. فقلت: كيف يغفر اللّه لك، و قد خرجت إلي ابن بنت رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم، فأعنتَ علي قتله؟ قال: ويحك، فكيف نصنع، إنّ أمراءنا هؤلاء أمرونا بأمرٍ، فلم نخالفهم، و لو خالفناهم كنّا شراً من هذه الحمر».

ذهبي، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج 5، ص 125، حوادث و وفيات سال 70 هجري قمري، شرح حال شمر بن ذي الجوشن، ش 42 و ابن عساكر، تاريخ دمشق الكبير: ج 25، ص 127، شرح حال شمر بن ذي الجوشن، ش 2844.

آيا اهل بيت پيامبر اولي و سزاوار به دفاع هستند؟ يا افراد خبيث و بي ديني همچون شمر بن ذي الجوشن؟

آيا اطاعت از اُمرا تا مرز ريختن خون اهل بيت پيامبر و سيد شباب اهل الجنة واجب است؟

اين تفكر اسلام اموي است يا اسلام محمدي؟

## سؤال 92. آيا صحيح است كه امويان از دستورات پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم سرپيچي كرده و با سنت هاي آن حضرت به مخالفت پرداختند؟

مناوي يكي از علماي ما به گوشه اي از مخالفت امويان با دستورات پيامبر اكرم صلّي اللّه عليه و سلّم اشاره كرده و مي نويسد: پيامبر اكرم در مورد يگانه دختر خود حضرت فاطمه فرمودند: «فاطمة بضعة منّي فمن أغضبها أغضبني» (محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 2، ص 302، كتاب المناقب، باب مناقب قرابة رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم و منقبة فاطمة بنت النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم.)، اما امويان بدون در نظر گرفتن جايگاه حضرت فاطمه و سخن پيامبر، حقوق او را ناديده گرفته و پايمال كردند. تعداد زيادي از اهل بيت را به شهادت رساندند. زنان و كودكانشان را به اسارت در آوردند. خانه هاي اهل بيت را خراب كردند. مقام و منزلت آنان را ناديده گرفته و فضائلشان را انكار كردند. سب و لعن اهل بيت را جايز شمرده و با وصايا و سفارشات پيامبر مخالفت كردند. بر خلاف خواسته ها و آرزوهاي پيامبر اكرم عمل كردند.

به خاطر اعمال زشت و خلافشان روزي كه در پيشگاه خداوند با پيامبر مواجه شوند، رسوا و شرمنده خواهند شد و جوابي نخواهند داشت.

«كما قال: فاطمة بضعة منّي و مع ذلك فقابل بنوأمية عظيم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق، فسفكوا من أهل البيت دماءهم، و سبوا نساؤهم و أسروا صغارهم، و خربوا ديارهم، و جحدوا شرفهم و فضلهم، و استباحوا سبهم و لعنهم، فخالفوا المصطفي في وصيته، و قابلوه بنقيض مقصوده و أمنيته، فواخجلهم إذا وقفوا بين يديه و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه».

مناوي، فيض القدير شرح الجامع الصغير: ج 3، ص 20، شرح حديث «إنّي تاركم فيكم خليفتين كتاب اللّه حبلٌ ممدودٌ ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي، ح 2631.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا ما سلفيان به امويان احترام گذاشته و از عملكرد آنان دفاع مي كنيم؟

## سؤال 93. آيا صحيح است كه محمد بن عبدالوهاب مؤسس جريان وهابيت ادعاي نبوت و نزول وحي بر خود نموده است؟

احمد زيني دحلان يكي از فقهاي شافعي و امام جماعت مسجدالحرام متوفاي 1304 هجري قمري در اين باره مي نويسد: شخصي از محمد بن عبدالوهاب پرسيد: دين جديدي را كه مدعي آن هستي، از اساتيدت گرفتي يا از نزد خودت

آوردي؟

محمد بن عبدالوهاب پاسخ داد: همه اساتيد و مشايخ من تا ششصد سال قبل مشرك هستند و من دين جديدم را از نزد خودم آوردم.

شخص سؤال كننده خطاب به محمد بن عبدالوهاب گفت: حال كه دين تو هيچ ارتباطي با دين گذشته گان نداشته و منفصل و جدا از دين گذشته گان است، پس دينت را از چه كسي گرفته اي؟

محمد بن عبدالوهاب در پاسخ گفت: همچون حضرت خضر به من نيز وحي و الهام مي شود.

«و قال له رجل آخر مرة: هذا الدين الذي جئت به متصل أم منفصل؟ فقال له: حتي مشايخي و مشايخهم إلي ستمائة سنة كلّهم مشركون. فقال له الرجل: إذن دينك منفصل لا متصل، فعمن أخذته؟ فقال: وحي إلهام كالخضر».

احمد زيني دحلان، الدرر السنية في الرد علي الوهابية: ص 27.

آيا چنين ادعايي از نظر فقه اسلام، كفر و مدعي آن كافر نيست؟

**سؤال 94. آيا صحيح است كه علماي حرمين شريفين وهابي ها را كافر دانسته و اجازه ورود به مكه و مسجدالحرام را براي اداي فريضه حج به آنان نمي دادند؟**

زيني دحلان از فقهاي شافعي و امام الحرمين ماجراي تكفير وهابي ها توسط علماي اهل سنت را اين گونه نقل مي كند: محمد بن عبدالوهاب در دوران حكومت شريف مسعود 30 نفر از شاگردان خود را به بهانه انجام اعمال و مناسك حج، جهت تبليغ عقائد وهابيت به مكه مكرمه فرستاد. شريف مسعود علماي حرمين شريفين را فراخوانده و ماجرا را با آنان در ميان گذاشت. مقرر شد علماي حرمين شريفين با همفكران محمد بن عبدالوهاب مناظره كرده و
از عقائد آنان مطلع شوند. پس از مناظره با آنان، بسياري از عقائدشان را باطل و كفرآميز يافتند. پس از تكفير وهابي ها توسط علماي حرمين شريفين، به دستور شريف مسعود بيانيه اي جهت اطلاع عموم مسلمانان مكتوب و منتشر شد. شريف مسعود پس از اثبات كفر وهابي ها دستور بازداشت و حبس آنان را صادر كرد. عده اي از وهابي ها دستگير شده و گروهي نيز فرار كردند.

«أرادوا الحج في دولة الشريف مسعود بن سعيد بن سعد بن زيد و كانت ولاية الشريف مسعود إمارة مكّة سنة 1146 و وفاته سنة 1165، فأرسلوا يستأذنوه في الحج و غاية مرادهم إظهار عقيدتهم و حمل أهل الحرمين عليها، فأرسلوا قبل ذلك ثلاثين من علماءهم ظنًّا منهم أنّهم يفسدون عقائد أهل الحرمين و يدخلون عليهم الكذب و المين، و طلبوا الإذن في الحج و لو بشيء مقرر كلّ عام يدفعون، و كان أهل الحرمين قد سمعوا بظهورهم في نجد و إفسادهم عقائد البوادي، و لم يعرفوا حقيقة ذلك، فلمّا وصل علماءهم مكّة أمر الشريف مسعود أن يناظر علماء الحرمين علماء الذين بعثوهم، فناظروهم، فوجدوهم ضحكة و مسخرة كحمر مستنفرة فرّت من قسورة، و نظروا إلي عقائدهم، فإذا هي مشتملة علي كثير من المكفّرات، فبعد أن أقاموا عليهم الحجة و البرهان، أمر الشريف مسعود قاضي الشرع أن يكتب حجّة بكفرهم الظاهر، ليعلم به الأوّل و الآخر، و أمر بسجن أولئك الملحدة الانذال، و وضعهم في السلاسل و الأغلال، فقبض منهم جماعة و سجنهم و فر الباقون».

احمد زيني دحلان، الدرر السنية في الرد علي الوهابية: ص 29 ـ 30.

زيني دحلان شافعي در ادامه مي نويسد: در دوران امارت شريف احمد در سال 1184 هجري قمري، امير درعيه گروهي از علماي منطقه نجد را به مكه و مدينه فرستاد. شريف احمد به علماي مكه و مدينه دستور داد آن ها را امتحان كنند.

علماي مكه و مدينه پس از آزمايش و مناظره با وهابي ها، عقايد آن ها را مطابق با عقايد اسلام نيافته و آنان را زنديق و كافر دانستند.

شريف احمد پس از اطلاع از عقايد وهابي ها، اجازه انجام اعمال حج را به آنان نداد.

«أرسل أمير الدرعية جماعة من علمائهم، فأمر العلماء أن يختبروهم، فاختبروهم، فوجدوهم لايتدينون إلاّ بدين الزنادقة، فأبي أن يأذن لهم في الحج».

احمد زيني دحلان، الدرر السنية في الرد علي الوهابية: ص 30.

حال كه در اسلام وهابيان شك است، چرا بر مسلمان بودن آنان اصرار داريم؟

**سؤال 95. آيا صحيح است كه درگيري وهابي ها با مسلمانان و كشتار مسلمين توسط اين گروه اكثرا در ماه هاي حرام به وقوع پيوسته است؟**

1. حمله به طائف و مكه مكرمه در سال 1217 هجري قمري كه در روز دهم محرم صورت گرفت.

2. حمله به مكه مكرمه و مدينه منوره در سال 1220 هجري قمري.

3. كشتار حجاج يمني در سال 1341 هجري قمري.

4. حمله به كربلاي و كشتار بي رحمانه شيعيان در ذي الحجة سال 1216 هجري قمري.

5. حمله به شهر طائف و اشغال و قتل و غارت مسلمانان و اموال آنان در ذي القعدة 1217 هجري قمري.

6. كشتار حجاج مصري در مني، در سال 1344 هجري قمري.

7. كشتار و قتل عام حجاج ايراني در چهارم ذي الحجة 1407 هجري قمري.

موارد ذكر شده تنها نمونه هايي از جنايات و قتل و غارت هاي وهابيان در ماه هاي حرام بود.

اگر وهابي ها دين اسلام را قبول داشته و خود را مسلمان مي دانند، چرا در ماه هايي كه از نظر اسلام ماه هاي حرام بوده و جنگ و خونريزي در آن حرام است و حتي مشركان دوران جاهليت به آن احترام مي گذاشتند، به قتل و غارت مسلمانان و حجاج خانه خدا مي پردازند؟

**سؤال 96. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم حضرت عايشه را درباره جنگ جمل ظالم دانسته و او را از مشاركت در چنين جنگي منع كرده بود؟**

ابن عبدربه يكي از علماي بزرگ ما ماجراي تذكر پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم به حضرت عايشه در مورد جنگ جمل را اين گونه نقل مي كند: اي عايشه! گويا تو را مي بينم كه در مسير جنگ جمل سگ هاي منطقه حوأب به روي تو و همراهانت پارس مي كنند. اي عايشه! تو در حالي كه ظالم هستي و در حق علي ظلم مي كني، به جنگ او مي روي.

«يا حميراء! كأنّي بك تنبحك كلاب الحوأب تقاتلين عليًّا و أنت له ظالمة».

ابن عبدربه، العقد الفريد: ج 4، ص 332، كتاب العسجدة الثانية في الخلفاء و تواريخهم و أخبارهم، قولهم في أصحاب الجمل و عيني، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 9، ص 134، كتاب الحج، باب فضل الحج المبرور، شرح حديث 117.

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چرا حضرت عايشه دستورات و فرامين پيامبر صلّي اللّه عليه و سلّم را ناديده گرفته و در

حالي كه مي دانست ظالم است، به جنگ حضرت علي رضي الله عنه رفت؟

**سؤال 97. آيا صحيح است كه صحابه پيامبر از رسول گرامي اسلام اطاعت نكرده و با دستورات و فرامين آن حضرت به مخالفت پرداخته و آن را اجرا نمي كردند؟ به گونه اي كه رسول گرامي اسلام با ناراحتي از جمع آنان بيرون مي رفت و تخلف و اذيت آنان را نزد ام سلمه شكوه مي كرد؟**

بخاري به نقل از حضرت عمر مي نويسد: هنگامي كه پيامبر اكرم با نماينده كفار مكه صلح حديبيه را نوشت و آن را امضا كرد، خطاب به ياران خود فرمود: در همين مكان قرباني هاي خود را ذبح كنيد و سرهايتان را بتراشيد، چون امسال به زيارت خانه خدا نمي رويم و از همين جا برمي گرديم.

حضرت عمر مي گويد: مسلمانان از شنيدن اين سخن بسيار ناراحت شدند و احدي به سخنان پيامبر گوش نداد.

پيامبر اكرم سخنان خود را سه بار تكرار كرد، اما احدي از مسلمانان و صحابه به سخنان رسول گرامي اسلام گوش نداد و به دستورات آن حضرت عمل نكرد.

پيامبر اكرم از نافرماني و عدم اطاعت مسلمانان و صحابه به شدت ناراحت شد و نزد ام سلمه رفت و گلايه كرد.

«قال: فلمّا فرغ من قضية الكتاب قال رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم لأصحابه: قُومُوا فَانحَروا ثمّ احلِقُوا. قال: فواللّه ما قام منهم رجل حتّي قال ذلك ثلاث مرات. فلمّا لم يقم منهم أحد دخل علي أم سلمة، فذكر لها ما لقي من الناس».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 2، ص 122، كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد و المصالحة مع أهل الحرب و كتابة الشروط.

آيا با وجود چنين رفتاري از صحابه، باز هم مي توان به رفتار و گفتار صحابه اعتماد كرد؟

آيا چنين صحابه اي سزاوار تكريم و احترام هستند؟

چرا رفتار واقعي صحابه را به مردم معرفي نمي كنيم؟

**سؤال 98. آيا صحيح است كه عده اي از صحابه پيامبر در برابر مرخصات و اموري كه پيامبر آن را مشروع و جايز مي دانست، موضع مي گرفتند؟**

عايشه مي گويد: پيامبر اكرم كاري را انجام داد و آن را جايز و مشروع دانست، اما عده اي از عمل پيامبر كراهت داشته و آن را زشت شمرده و از آن روي گردان شدند.

هنگامي كه خبر به رسول گرامي اسلام رسيد، صحابه و مسلمانان را سرزنش كرده و مورد عتاب قرار دادند و فرمودند: چرا عده اي از آنچه من اجازه داده و آن را جايز شمرده ام، كراهت داشته و از آن روي برمي گردانند؟ به خدا قسم! من خدا را از همه شما بهتر مي شناسم و از همه شما بيشتر از خداوند ترس دارم.

«قالت عائشة: صنع النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم شيئاً فرخص فيه، فتنزّه عنه قوم، فبلغ ذلك النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم، فخطب، فحمد اللّه ثمّ قال: ما بالُ أقوامٍ يَتنزَّهون عن الشيء أصنعُه، فواللّه إنّي لأعلمُهم باللّه و أشدّهم له خشية».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 4، ص 66، كتاب الأدب، باب من لم يواجه الناس بالعتاب.

**سؤال 99. آيا صحيح است كه اگر شخصي خود را از احاديث پيامبر اكرم بي نياز بداند و اعتقاد داشته باشد كه كتاب خدا و قرآن كافي است، از دين اسلام خارج شده و جزء كفار مي باشد؟**

بربهاري يكي از علماي بزرگ ما در اين باره مي گويد: اگر ديدي شخصي به احاديث پيامبر اكرم توجه نمي كند و تنها به

قرآن مراجعه مي كند، مطمئن باش چنين شخصي زنديق و كافر است.

«و إذا سمعت الرجل تأتيه بالأثر فلايريده و يريد القرآن، فلاتشك أنّه رجل قد احتوي علي الزندقة، فقم من عنده و دعه».

بربهاري، شرح السنة: ص 54، ش 114.

ذهبي يكي ديگر از علماي بزرگ ما نيز «حسبنا كتاب اللّه » را شعار خوارج دانسته و در اظهار نظر خود درباره ابوبكر مي نويسد: او همچون خوارج خود را از احاديث پيامبر اكرم بي نياز نمي دانست.

«و لم يقل حسبنا كتاب اللّه كما تقوله الخوارج».

ذهبي، تذكرة الحفاظ: ج 1، ص 9، شرح حال ابوبكر، ش 1/1.

بن باز مفتي بزرگ عربستان سعودي نيز به طور مفصل در اين باره سخن گفته و مي نويسد:

«لا شكّ أنّ السنة المطهّرة هي الأصل الثاني من أصول الإسلام و أنّ مكانتها في الإسلام الصدارة بعد كتاب اللّه بإجماع أهل العلم قاطبة و هي حجة قائمة مستقلة علي جميع الأمّة، من جحدها أو أنكرها أو زعم أنّه يجوز الإعراض عنها و الإكتفاء بالقرآن فقط، فقد ضلّ ضلالاً بعيداً و كفر كفراً أكبر و ارتدّ عن الإسلام بهذا المقال، فإنّه بهذا المقال و بهذا الإعتقاد يكون قد كذّب اللّه و رسولَه و أنكر ما أمر اللّه به و رسولُه و جحد أصلاً عظيماً من أصول الإسلام قد أمر اللّه بالرجوع إليه و الإعتماد عليه و الأخذ به و أنكر إجماع أهل العلم».

بن باز، مجموع فتاوي و مقالات متنوعة: ج 8، ص 132، فوائد مهمة تتعلق بالعقيدة، الفائدة الخامسة.

اگر چنين مطالبي صحت دارد، چرا خليفه ما حضرت عمر، هنگام درخواست قلم و كاغذ توسط پيامبر، از آوردن قلم و كاغذ ممانعت كرد و گفت: «حسبنا كتاب اللّه ».

«عن ابن عباس قال: لمّا حضر رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب، قال النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم: هلمّ أكتب لكم كتاباً لاتضلوا بعده، فقال عمر: إنّ النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم قد غلب عليه الوجع و عندكم القرآن، حسبنا كتاب اللّه ، فاختلف أهل البيت فاختصموا، منهم من يقول: قرّبوا يكتب لكم النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم كتاباً لن تضلوا بعده و منهم من يقول ما قال عمر، فلمّا أكثروا اللغو و الاختلاف عند النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم، قال رسول اللّه صلّي اللّه عليه و سلّم: قوموا».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 3، ص 91، كتاب المغازي، باب كتاب النّبيّ صلّي اللّه عليه و سلّم إلي كسري و قيصر و ج 4، ص 7، كتاب المرضي، باب قول المريض قوموا عنّي.

آيا مطابق گفته ذهبي، حضرت عمر سخن خوارج را زده و يا طبق گفته بربهاري حضرت عمر زنديق و كافر است؟

**سؤال 100. آيا صحيح است كه علماي حنفي پيروان امام شافعي را كافر مي دانستند و معتقد بودند شافعي ها بايد همانند يهود و نصارا جزيه بدهند؟**

ابن كثير دمشقي در شرح حال محمد بن موسي بن عبداللّه بلاساعوني يكي از علماي حنفي مي نويسد:

بلاساعوني كه مدتي مسند قضاوت بيت المقدس و دمشق را نيز عهده دار بود، معتقد بود شافعي ها حق زندگي در بلاد اسلامي را ندارند و مي گفت: اگر روزي به قدرت برسم از شافعي ها (همانند يهود و نصارا) جزيه خواهم گرفت.

«و كان يقول: لو كانت لي الولاية لأخذت من أصحاب الشافعي الجزية».

ابن كثير، البداية و النهاية: ج 12، ص 187، حوادث سال 506 هجري قمري، شرح حال محمد بن موسي بن عبداللّه .

**سؤال 101. آيا صحابه پيامبر پس از رحلت نبي مكرم اسلام به نفاق رو آورده و با همسرانشان بدرفتاري كرده و حقوق همسرانشان را رعايت نمي كردند؟**

عبداللّه بن عمر مي گويد: در زمان پيامبر اكرم از تندخويي، بدرفتاري و كوتاهي در حق همسرانمان مي ترسيديم، زيرا ترس آن را داشتيم كه در صورت بدرفتاري با همسرانمان، از سوي خداوند آيه اي در شأن ما نازل شود، اما پس از رحلت پيامبر اكرم رفتار ما با همسرانمان تغيير كرد، (زيرا مطمئن بوديم آيه اي نازل نخواهد شد).

«كنّا نتّقي الكلام و الإنبساط إلي نسائنا علي عهد النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم، هيبة أن ينزل فينا شيء، فلمّا توفّي النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم تكلّمنا و انبسطنا».

محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 3، ص 257، كتاب النكاح، باب الوصاة بالنساء.

عيني يكي از مهمترين شارحان صحيح بخاري در شرح و توضيح اين روايت مي نويسد: صحابه در زمان پيامبر اكرم با همسرانشان با رفق و مدارا برخورد كرده و حقوق آنان را رعايت مي كردند، زيرا مي ترسيدند اگر در حق همسرانشان كوتاهي كرده و حقوق آنان را رعايت نكنند، از طرف خداوند آيه اي نازل شود و آن ها را مذمت كند. اما پس از رحلت پيامبر اكرم حقوق همسرانشان را رعايت نكرده و با آنان با خشونت رفتار مي كردند، زيرا مطمئن
بودند كه پس از رحلت پيامبر اكرم آيه اي در مذمت آنان نازل نخواهد شد.

«كنّا نتّقي الكلام و الإنبساط إلي نسائنا علي عهد النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم هيبةَ أن ينزلَ فينا شيء، فلمّا تُوفّي النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم تكلّمنا و انبسطنا». عيني در شرح اين روايت مي نويسد: «كنّا نتقي» أي نجتنب الكلام الذي يخشي منه سوء العاقبة. قوله: «الإنبساط» أي و نتقي أيضاً الإنبساط إلي نسائنا، و أراد به التقصير في حقّهنّ و ترك الرفق بهنّ... أي نتّقي لخوف أن ينزل فينا أي في شأننا شيء من الوحي... قوله: «تكلمنا و انبسطنا» يريد به تغيير شأنهم عمّا كانوا عليه في عهد النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم. و الدليل عليه ما رواه ابن ماجة أيضاً عقيب الحديث المذكور من حديث أبي بن كعب قال: كنّا مع رسول اللّهّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم و إنّما وجهنا واحد، فلمّا قبض نظرنا هكذا و هكذا. و روي أيضاً من حديث أنس بن مالك قال: لمّا كان اليوم الذي دخل فيه رسول اللّهّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم المدينة أضاء منها كلّ شيء، فلمّا كان اليوم الذي مات فيه أظلم منها كلّ شيء و ما نفضنا عن النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم الأيدي حتّي أنكرنا قلوبنا».

عيني، عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج 20، ص 167، كتاب النكاح، باب الوصاة بالنساء، شرح حديث 117.

**سؤال 102. هنگامي كه پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم مي فرمودند: «لاتسبوا أصحابي فلو أنّ أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدهم و لا نصيفه» (محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح البخاري: ج 2، ص 292، كتاب المناقب، باب فضل أبي بكر.)، «أكرموا أصحابي فإنّهم خياركم» (عبدالرزاق صنعاني، المصنف: ج 11، ص 341، باب لزوم الجماعة، ح 20710.)، «اللّهّ اللّهّ في أصحابي، اللّهّ اللّهّ في أصحابي، لاتتّخذوهم غرضاً بعدي، فمن أحبّهم فبحُبّي أحبّهم، و من أبغضهم فببغضي أبغضهم، و من آذاهم فقد آذاني، و من آذاني فقد آذي اللّهّ ، و من آذي اللّهّ فيوشك أن يَأخُذَه» (ترمذي، الجامع الصحيح: ج 5، ص 696، كتاب المناقب، ح 3863؛ احمد بن حنبل، المسند: ج 5، ص 54، حديث عبداللّهّ بن مغفل و كنزالعمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج 11، ص 540، ح 32530.) و «إنّ الناس يكثرون و أصحابي يقلون، فلاتسبوهم، لعن اللّهّ من سبّهم» (هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 10، ص 21، كتاب المناقب، باب اثم من سبّ الصحابة.) مخاطب سخنان آن حضرت چه كساني بودند؟ و روي سخن با چه كساني بود؟ اين روايات را چگونه بايد معني كرد؟**

اگر مخاطب اين سخنان پيامبر، اصحاب و ياران آن حضرت و كساني كه در آن دوران حاضر بودند، باشد، معنايش اين است

كه پيامبر اكرم به حاضراني كه صحابه بودند، دستور مي دهد كه صحابه را دشنام ندهند. حال سؤال اين است كه مگر صحابه به يكديگر دشنام مي دادند؟

اگر در توجيه اين روايات گفته شود كه مخاطب سخنان پيامبر، صحابه و ياران آن حضرت بودند، اما كساني كه صحابه را دشنام داده و به صحابه ناسزا مي گفتند، از رده و شرافت صحابي بودن خارج مي شوند، بايد معتقد باشيم بسياري از صحابه همچون معاويه و... كه حضرت علي رضي الله عنه را دشنام مي دادند از رده و شرافت صحابي بودن خارج شده اند.

يكي ديگر از لوازم اين فرض و احتمال اين است كه اين سخنان پيامبر هيچ ربطي به نسل هاي بعدي و زمان بعد نداشته و نسل هاي آينده مي توانند صحابه را دشنام داده و به آن ها ناسزا بگويند.

اگر معتقد باشيم مخاطب اين سخنان پيامبر كساني هستند كه بعد از فتح مكه اسلام آوردند، چنانچه سبكي به استناد آيه 57 سوره حديد اين احتمال را تقويت مي كند، باز هم افرادي همچون معاويه و... از صحابي بودن خارج مي شوند.

اگر در توجيه اين روايات گفته شود: پيامبر اكرم از حوادث آينده اطلاع داشته و مي دانستند كه در سال هاي بعد عده اي از صحابه و يارانش عده اي ديگر از صحابه را دشنام داده و به آن ها فحش داده و ناسزا خواهند گفت، لذا با توجه به علم غيب از حوادث آينده، به صحابه و يارانش چنين مطالبي را فرمودند و يا اين كه بگوييم اين سخنان پيامبر هيچ ربطي به صحابه نداشته و مخاطب اين سخنان نسل هاي آينده بودند، بايد به علم غيب پيامبر اعتراف
كرده و معتقد باشيم، در حالي كه علم غيب پيامبر را نمي پذيريم.

به بياني ديگر در مورد مخاطبين اين سخنان پيامبر سه احتمال وجود دارد كه تمامي اين احتمالات با مشكلاتي مواجه بوده، و لازمه هاي فاسدي را به دنبال دارد.

احتمال اول اين كه: اين سخنان پيامبر هيچ ربطي به صحابه نداشته و تنها نسل هاي آينده مخاطب اين سخنان پيامبر مي باشند. اگر اين احتمال درست باشد، بايد معتقد باشيم پيامبر علم غيب داشته و اين سخنان را با توجه به علم غيب و اطلاع از حوادث آينده فرمودند.

احتمال دوم اين كه: پيامبر اين سخنان را خطاب به صحابه و ياران خود و تمامي كساني كه در آن زمان حاضر بودند، فرموده و هيچ ربطي به نسل هاي آينده ندارد. اگر اين احتمال را بپذيريم، بايد بپذيريم كه صحابه به يكديگر دشنام مي دادند و معتقد باشيم سبّ صحابه و دشنام دادن آنان براي نسل هاي آينده جايز بوده و هيچ اشكالي ندارد.

احتمال سوم اين كه: هر دو گروه مخاطب سخنان پيامبر بوده و اين سخنان پيامبر خطاب به تمامي مسلمانان از صدر اسلام تا روز قيامت صادر شده است. در اين صورت نيز بايد علم غيب پيامبر و اطلاع از حوادث آينده را بپذيريم.

**سؤال 103. آيا صحيح است كه پيامبر صلّي اللّهّ عليه و سلّم عبداللّهّ بن خَطَل را با دستان مبارك خودشان به قتل رساندند؟**

سائب ين يزيد مي گويد: در روز فتح مكه عبداللّهّ بن خطل را از زير پرده هاي خانه خدا بيرون آوردند و پيامبر اكرم بين زمزم و مقام، گردن او را زدند.

«رأيت رسول اللّهّ صلّي اللّهّ عليه و سلّم استخرج عبداللّهّ بن خطل من تحت أستار الكعبة، فقتله، ثمّ قال: لايقتلن قرشي بعد هذا صبراً».

طبراني، المعجم الأوسط: ج 3، ص 177، من اسمه العباس، ح 4243.

«رأيت النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم قتل عبداللّهّ بن خطل يوم الفتح، أخرجوه من تحت الأستار، فضرب عنقه بين زمزم و المقام، ثمّ قال: لايُقتل قُرشي بعد هذا صبراً».

ذهبي، سير أعلام النبلاء: ج 3، ص 437 ـ 438، شرح حال سائب بن يزيد، ش 80؛

حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين: ج 3، ص 739، كتاب معرفة الصحابة، ذكر يزيد بن عبداللّهّ أبيالسائب، ح 6689/2287؛

هيثمي، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج 6، ص 175، كتاب المغازي و السير، باب غزوة الفتح؛

ابن حجر عسقلاني، فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 7، ص 610، كتاب المغازي، باب غزوة الفتح، باب 48 أين ركز النّبيّ صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم الراية يوم الفتح، شرح حديث 4288

و ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق: ج 22، ص 80، شرح حال سائب بن يزيد، ش 2388

اگر چنين مطلبي صحت دارد، چه اصراري داريم كه بگوييم پيامبر اكرم صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم هيچ شخصي را با دست خود به قتل نرسانده است؟

و چرا مي گوييم كسي كه با دستان پيامبر صلَّي اللّهّ عليه و سلَّم به قتل رسيده باشد، اهل بهشت است؟

به اميد دريافت پاسخ هاي منطقي

# كتابنامه


* قرآن كريم.

1. الآداب السلطانية و الأحكام الإسلامية، اسماعيل بن حسين مروزي، متوفاي بعد 614 هجري قمري، قاهره، 1345 هجري قمري.

2. ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري، قسطلاني، ابوالعباس شهاب الدين احمد قسطلاني (851 ـ 923 هجري قمري)، دار الفكر، چاپ اول، 1410 هجري قمري، بيروت، لبنان، (15 جلدي).

3. الإستيعاب في أسماء الأصحاب، ابن عبدالبر، جمال الدين ابوعمر يوسف بن عبداللّهّ بن محمد بن عبدالبر بن عاصم نمري قرطبي مالكي، متوفاي 463 هجري قمري، دار الكتب العلمية، محقق شيخ علي محمد معوض و شيخ عادل احمد عبدالموجود، چاپ اول، بيروت، لبنان، 1415 هجري قمري، (4 جلدي).

4. أسدالغابة في معرفة الصحابة، ابن اثير جزري، عزالدين ابوالحسن علي بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبدالكريم بن عبدالواحد شيباني شافعي (555 ـ 630 هجري قمري)، ناشر مكتبة الاسماعيلية، تهران، (5 جلدي).

5. الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلاني شافعي، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن حجر عسقلاني (773 ـ 852 هجري قمري)، دار صادر، چاپ اول، 1328 هجري قمري، بيروت، لبنان، (4 جلدي).

6. أضواء علي السنة المحمدية، محمود ابورية، متوفاي 1385 هجري قمري، نشر البطحاء، چاپ پنجم.

7. الأم، شافعي، ابوعبداللّهّ محمد بن ادريس بن عباس، متوفاي 204 هجري قمري، دار الفكر، چاپ اول، 1422هجري قمري، بيروت، لبنان، (5 جلدي).

8. أمل الآمل، شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، متوفاي 1104 هجري قمري، مطبعة الآداب، محقق سيد احمد حسيني، نجف اشرف، عراق، (2 جلدي).

9. الأنساب، سمعاني شافعي، ابوسعد عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمي سمعاني مروزي، متوفاي 562 هجري قمري، دار الكتب العلمية، محقق عبدالله عمر البارودي، چاپ اول، 1408 هجري قمري، بيروت، لبنان، (5جلدي).

10. أنساب الأشراف، بلاذري، ابوجعفر احمد بن يحيي بن جابر بن داود بلاذري بغدادي، متوفاي 279 هجري قمري، دار الفكر، محقق دكتر سهيل زكار و دكتر رياض زركلي، چاپ اول، 1417 هجري قمري، بيروت، لبنان، (13جلدي).

11. إيضاح المكنون في الذيل علي كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون، اسماعيل پاشا بغدادي، متوفاي 1339 هجري قمري، دار الفكر، 1402 هجري قمري، (3 جلدي).

12. البداية و النهاية، ابن كثير، عمادالدين ابوالفداء اسماعيل بن عمر معروف به ابن كثير دمشقي شافعي (701 ـ 774 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، محقق احمد ابوملحم، علي نجيب عطوي، فؤاد سيد، مهدي ناصرالدين و علي عبدالساتر، چاپ پنجم، 1409 هجري قمري، بيروت، لبنان، (15 جلد در 8 مجلد).

13. تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، ذهبي، شمس الدين ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز تركماني مصري دمشقي شافعي، متوفاي 748 هجري قمري، دار الكتاب العربي، محقق دكتر عمر عبدالسلام تدمري، چاپ اول، بيروت، لبنان، 1414 هجري قمري، (52 جلدي).

14. تاريخ الأمم و الملوك، معروف به تاريخ طبري، طبري، ابوجعفر محمد بن جرير طبري (224 ـ 310 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ دوم، 1408 هجري قمري، (6 جلدي).

15. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، خطيب بغدادي، ابوبكر احمد بن علي معروف به خطيب بغدادي شافعي (392 ـ463 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، (20 جلدي).

16. تاريخ الخلفاء، سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر بن محمد سيوطي مصري شافعي (809 ـ 911هجري قمري)، محقق دكتر محمد كمال الدين عزالدين علي، عالم الكتب، چاپ اول، 1423 هجري قمري، بيروت، لبنان.

17. تاريخ دمشق الكبير، ابن عساكر، ابوالقاسم علي بن حسن بن هبه الله بن عبدالله بن حسين دمشقي شافعي، متوفاي 571 هجري قمري، دار إحياء التراث العربي، محقق علي عاشور الجنوبي، چاپ اول، 1421 هجري قمري، بيروت، لبنان، (75 جلد در 39 مجلد).

18. تاريخ المدينة المنوّرة، ابن شبّه، ابوزيد عمر بن شبّه نميري بصري (173 ـ 262 هجري قمري)، دار الفكر، محقق فهيم محمد شلتوت، قم، ايران، 1410 هجري قمري، (4 جلد در 2 مجلد).

19. تاريخ المستبصر، ابن مجاور، ابوالفتح جمال الدين يوسف بن يعقوب بن محمد بن علي شيباني دمشقي (601 ـ690 هجري قمري)، (2 جلد در يك مجلد).

20. تاريخ اليعقوبي، احمد بن ابي يعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح كاتب عباسي معروف به يعقوبي، متوفاي 284 هجري قمري، دار صادر، بيروت، لبنان، (2 جلدي).

21. تحفة الأحوذي بشرح جامع الترمذي، مباركفوري، ابوالعلاء محمد عبدالرّحمن بن عبدالرحيم مباركفوري، متوفاي 1353

هجري قمري، دار إحياء التراث العربي، محقق علي محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، چاپ دوم، 1430 هجري قمري، بيروت، لبنان، (10 جلدي).

22. تذكرة الحفاظ، ذهبي، شمس الدين ابوعبداللّٰه محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز تركماني مصري دمشقي شافعي، متوفاي 748 هجري قمري، دار الكتب العلمية، محقق شيخ زكريا عميرات، چاپ دوم، 1428 هجري قمري، بيروت،لبنان،(6جلددر3مجلد).

23. تذكرة الخواص من الأمة بذكر خصائص الائمة، سبط بن جوزي، يوسف بن قزغلي بغدادي (581 ـ 654 هجري قمري)، محقق حسين تقي زاده، مركز الطباعة و النشر للمجمع العالمي لأهل البيت، چاپ اول، 1426 هجري قمري، قم، ايران، (2 جلدي).

24. التفسير الكبير و مفاتيح الغيب، فخر رازي، محمد بن عمر بن حسين رازي، (544 ـ 606 هجري قمري)، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ چهارم، 1413 هجري قمري، (32 جلد در 16 مجلد).

25. التمهيد، ابن عبدالبر، جمال الدين ابوعمر يوسف بن عبداللّٰه بن محمد بن عبدالبر بن عاصم قرطبي مالكي، متوفاي 463 هجري قمري، محقق مصطفي بن احمد العلوي و محمد عبدالكبير البكري، وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الاسلامية، 1387 هجري قمري، (24 جلدي).

26. تنوير الحوالك، سيوطي، جلال الدين عبدالرّحمن بن ابي بكر بن محمد بن عثمان بن محمد بن خضر سيوطي مصري شافعي (809 ـ 911 هجري قمري)، محقق شيخ محمد عبدالعزيز الخالدي، دار الكتب العلمية، چاپ اول،1418 هجري قمري، بيروت، لبنان.

27. تهذيب الأسماء و اللغات، نووي، محيي الدين ابوزكريا يحيي بن شرف حزامي حوراني نووي دمشقي شافعي (631 ـ 676 هجري قمري)، محقق مصطفي عبدالقادر عطا، (2 جلدي).

28. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن حجر كناني عسقلاني شافعي (773 ـ 852 هجري قمري)، دارالفكر، چاپ اول، بيروت، 1404 هجري قمري، (14جلدي).

29. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، مزي، جمال الدين ابوالحجاج يوسف بن عبدالرّحمن دمشقي شافعي (654 ـ742 هجري قمري) دارالفكر، بيروت، لبنان، 1414 هجري قمري، (22 جلدي).

30. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي بن أبيطالب، ابن الدمشقي، شمس الدين ابوالبركات محمد بن احمد دمشقي شافعي، متوفاي 871 هجري قمري، محقق شيخ محمدباقر محمودي، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، چاپ اول، 1415 هجري قمري، قم، ايران، (2جلدي).

31. الثقات، ابن حبان، ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد تميمي بستي شافعي، متوفاي 354 هجري قمري، دائرة المعارف العثمانية، چاپ اول، 1393 هجري قمري، حيدرآباد، هند، (9 جلدي).

32. حلية العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء، قفال، سيف الدين ابوبكر محمد بن احمد شاشي (429 ـ 507 هجري قمري)، محقق دكتر ياسين احمد ابراهيم، مكتبة الرسالة الحديثة، چاپ اول، 1988 ميلادي، عمان، اردن، (8 جلدي).

33. دراسات اللبيب في الأسوة الحسنة بالحبيب، محمدامين سندي.

34. الدرر السنية في الرد علي الوهابية، زيني دحلان، احمد بن زيني دحلان شافعي (1233 ـ 1304 هجري قمري).

35. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، سيوطي، جلال الدين عبدالرّحمن بن ابي بكر بن محمد بن عثمان بن محمد بن خضر سيوطي مصري شافعي (809 ـ 911 هجري قمري)، ناشر محمد امين دمج، بيروت، لبنان، (6 جلدي).

36. دلائل النبوّة، اصفهاني، ناصرالدين ابوالقاسم اسماعيل بن محمد بن فضل بن علي بن احمد قرشي تميمي بستي مقلب به قوام السنة (459 ـ 535 هجري قمري)، دار طيبة، محقق محمد محمد حداد، چاپ اول، رياض، 1409هجري قمري، (4 جلدي).

37. دلائل النبوّة، بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي شافعي (384 ـ 458 هجري قمري)، دار الفكر، محقق عبدالرّحمن محمد عثمان، چاپ اول، 1418 هجري قمري، بيروت، لبنان.

38. دلائل النبوّة، بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي شافعي (384 ـ 458 هجري قمري)، مكتبة الشاملة، (8 جلدي).

39. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، آلوسي، شهاب الدين ابوالثناء سيدمحمود بن عبدالله حسيني آلوسي بغدادي شافعي وهابي (1217 ـ 1270 هجري قمري)، دار إحياء التراث العربي، محقق محمد احمد الامد و عمر عبدالسلام السلامي، چاپ اول، 1420 هجري قمري، بيروت، لبنان، (30 جلد در 15 مجلد).

40. سنن ابن ماجة، ابن ماجة، ابوعبدالله محمد بن يزيد قزويني (207 ـ 275 هجري قمري)، دار الفكر، محقق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، لبنان، (2 جلدي).

41. سنن ابوداود، ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث بن اسحاق بن بشير بن شداد بن عمران ازدي سجستاني (202ـ 275 هجري قمري)، دار إحياء التراث العربي، محقق محمد محيي الدين عبدالحميد، (4 جلدي).

42. سنن ترمذي، ابوعيسي محمد بن عيسي بن سورة بن موسي بن ضحاك سلمي ترمذي (209 ـ 279 هجري قمري)، دار إحياء التراث العربي، محقق احمد محمد شاكر، بيروت، لبنان، (5 جلدي).

43. السنن الكبري، بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي شافعي (384 ـ 458 هجري قمري)، دار الفكر، چاپ اول، 1419 هجري قمري، بيروت، لبنان، (15 جلدي).

44. سنن النسائي، نسائي، ابوعبدالرّحمن احمد بن شعيب نسائي شافعي (215 ـ 303 هجري قمري)، دار إحياء التراث العربي، محقق شيخ حسن محمد المسعودي، بيروت، لبنان، (8 جلد در 4 مجلد).

45. سير أعلام النبلاء، ذهبي، شمس الدين ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز تركماني مصري دمشقي شافعي، متوفاي 748 هجري قمري، مؤسسه الرسالة، محقق شعيب الأرنؤوط و محمد نعيم العرقسوسي، چاپ يازدهم، 1417 هجري قمري، بيروت، لبنان، (25 جلدي).

46. شذرات الذهب في أخبار من ذهب، ابن عماد، ابوالفلاح عبدالحي بن عماد حنبلي، متوفاي 1089 هجري قمري، دار الفكر، بيروت، لبنان، 1414 هجري قمري، (8 جلدي).

47. شرح السنة، بربهاري، ابومحمد حسن بن علي بن خلف بربهاري حنبلي، متوفاي 328 هجري قمري، دار ابن القيم، محقق محمد سعيد سالم القحطاني، چاپ اول، 1408 هجري قمري.

48. شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ابوحامد عبدالحميد بن هبه اللّٰه بن محمد بن محمد بن حسين بن ابي الحديد معتزلي (586 ـ 656 هجري قمري)، دار إحياء الكتب العربية، محقق محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوم، 1385 هجري قمري، (20 جلدي).

49. شُعب الإيمان، بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي شافعي (384 ـ 458 هجري قمري)، دار الكتب لعلمية، محقق ابوهاجر محمد سعيد بن بسيوني زغلول، چاپ اول، 1421 هجري قمري، بيروت، لبنان، (9 جلدي).

50. صحيح البخاري، بخاري، ابوعبداللّٰه محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة جعفي بخاري (194 ـ 256 هجري قمري)، دار المعرفة، بيروت، لبنان، (4 جلدي).

51. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، ابن حبان، ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد تميمي بستي شافعي (270 ـ 354 هجري قمري)، مؤسسه الرسالة، تحقيق شعيب الأرنؤوط، چاپ دوم، بيروت، 1414 هجري قمري، (16 جلدي).

52. صحيح مسلم، ابوالحسين مسلم بن حجاج قشيري نيشابوري شافعي (204 ـ 261 هجري قمري)، چاپ 1377 هجري قمري، (4 جلد در دو مجلد).

53. الطبقات الكبري، ابن سعد واقدي، ابوعبداللّٰه محمد بن سعد بن منيع بصري زهري (168 ـ 230 هجري قمري)، دار صادر، بيروت، (9 جلدي).

54. العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في أيّام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوي السلطان الأكبر معروف به تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون مغربي، متوفاي 808 هجري قمري، دار إحياء التراث العربي، چاپ چهارم، بيروت، لبنان، (8 جلدي).

55. العقد الفريد، ابن عبدربه، ابوعمر احمد بن محمد بن عبدربه اندلسي (246 ـ 328 هجري قمري)، دار الكتاب العربي، چاپ سوم، 1384 هجري قمري، بيروت، لبنان، (7 جلدي).

56. عمدة القاري شرح صحيح البخاري، عيني، بدرالدين ابومحمد بن احمد بن موسي بن احمد بن حسين بن يوسف بن محمود عيني حنفي مصري (762 ـ 855 هجري قمري)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، (25 جلدي).

57. عون المعبود شرح سنن أبيداود، عظيم آبادي، ابوعبدالرّحمن محمد اشرف بن امير بن علي بن حيدر صديقي عظيم آبادي هندي، متوفاي 1329 هجري قمري، دار الكتب العلمية، چاپ دوم، 1423 هجري قمري، بيروت، لبنان، (16 جلد در 9 مجلد).

58. فتاوي اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء، جمع و ترتيب احمد بن عبدالرزاق الدويش، طبع و نشر رئاسة ادارة البحوث العلمية و الإفتاء، چاپ اول، 1423 هجري قمري، رياض، عربستان.

59. فتح الباري بشرح صحيح البخاري، ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن حجر كناني عسقلاني مصري شافعي (773 ـ 852 هجري قمري)، دار الريان للتراث، چاپ اول، 1407 هجري قمري، قاهره، (13 جلدي).

60. الفتوح، ابن اعثم، ابومحمد احمد بن محمد بن علي بن اعثم كوفي، متوفاي حدود 314 هجري قمري، دار الكتب العلمية، چاپ اول، 1406 هجري قمري، بيروت، لبنان، (8 جلد در 4 مجلد).

61. الفكر السامي في تاريخ فقه الإسلامي، محمد حجوي ثعالبي.

62. الكامل في التاريخ، ابن اثير جزري، عزالدين ابوالحسن علي بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبدالكريم بن عبدالواحد شيباني جزري موصلي شافعي (555 ـ 630 هجري قمري)، دار إحياء التراث العربي، محقق علي شيري، چاپ اول، بيروت، لبنان، 1408 هجري قمري، (7 جلدي).

63. فيض القدير شرح الجامع الصغير، مناوي، محمد عبدالرؤوف، متوفاي 1031 هجري قمري، محقق احمد عبدالسلام، دار الكتب العلمية، چاپ اول، 1415 هجري قمري، بيروت، لبنان، (6 جلدي).

64. قراءة في كتب العقائد، حسن بن فرحان مالكي، مركز الدراسات التاريخية، عمان، اردن.

65. الكفاية في علم الرواية، خطيب بغدادي، ابوبكر احمد بن علي بن ثابت بن احمد بن مهدي بن ثابت معروف به خطيب بغدادي شافعي (392 ـ 463 هجري قمري)، دار الكتب الحديثة، چاپ دوم، قاهره.

66. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، متقي هندي، علاءالدين علي متقي بن حسام الدين هندي برهان فوري (888 ـ 975 هجري قمري)، مؤسسه الرسالة، محقق شيخ بكري حياني و شيخ صفوة السقا، چاپ پنجم، 1405هجري قمري، بيروت، لبنان، (18 جلدي).

67. لسان الميزان، ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن حجر كناني عسقلاني مصري شافعي (773 ـ 852 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، محقق شيخ عادل احمد عبدالموجود و شيخ علي محمد معوض، بيروت، لبنان، چاپ اول، 1416 هجري قمري، (7 جلدي).

68. المجروحين، ابن حبان، ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد تميمي بستي شافعي، متوفاي 354 هجري قمري، دار المعرفة، محقق محمود ابراهيم زايد، چاپ اول، 1412 هجري قمري، بيروت، لبنان، (3 جلد در 1 مجلد).

69. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هيثمي، نورالدين ابوالحسن علي بن ابي بكر بن سليمان بن ابي بكر بن عمر بن صالح هيثمي قاهري شافعي (735 ـ 807 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، 1408 هجري قمري، (10جلدي).

70. المجموع، نووي، محيي الدين ابوزكريا يحيي بن شرف حزامي حوراني نووي دمشقي شافعي (631 ـ 676هجري قمري)، دار الفكر، بيروت، لبنان، (20 جلدي).

71. مجموع فتاوي و مقالات متنوعة، بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالرحمن، دار أصداء المجتمع، محقق محمد بن سعد الشويعر، چاپ سوم، 1428 هجري قمري، رياض، عربستان، (30 جلدي).

72. مجموعة الفتاوي، ابن تيميّه، ابوالعباس تقي الدين احمد بن عبدالحليم، متوفاي 728 هجري قمري، محقق عامر جزار و انور باز، موسسه دار الوفا، چاپ دوم، 1421 هجري قمري، (37 جلد در 20 مجلد).

73. محاضرات الأدباء، راغب اصفهاني، حسين بن محمد بن مفضل، متوفاي 502 هجري قمري، (2 جلدي).

74. المحصول في علم أصول الفقه، فخر رازي، محمد بن عمر بن حسين رازي، (544 ـ 606 هجري قمري)، محقق دكتر طه جابر فياض العلواني، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، 1412 هجري قمري، بيروت، لبنان، (6 جلدي).

75. المحلّي، ابن حزم، ابومحمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم ظاهري اندلسي قرطبي (384 ـ 456 هجري قمري)، دار الآفاق الجديدة، تحقيق لجنة احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، (11 جلدي).

76. مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودي، ابوالحسن علي بن حسين هذلي بغدادي شافعي، متوفاي 346 هجري قمري، دار الكتب العلمية، محقق دكتر مفيد محمد قميحه، چاپ اول، بيروت، لبنان، (4 جلدي).

77. المستدرك علي الصحيحين، حاكم نيشابوري، ابوعبداللّٰه محمد بن عبداللّٰه بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن حكم (321 ـ 405 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، محقق مصطفي عبدالقادر عطا، چاپ دوم، 1422 هجري قمري، بيروت، لبنان، (5 جلدي).

78. المسند، احمد بن محمد بن حنبل (164 ـ 241 هجري قمري)، دار صادر، بيروت، (6 جلدي).

79. مسند ابي يعلي، أبويعلي احمد بن علي بن مثني تميمي، (210 ـ 307 هجري قمري)، محقق حسين سليم اسد، دار المأمون للتراث، (13 جلدي).

80. المصنّف، عبدالرزاق صنعاني، ابوبكر عبدالرزاق بن همام بن نافع حميري صنعاني يمني (126 ـ 211 هجري قمري)، مجلس العلمي، محقق حبيب الرّحمن اعظمي، (12 جلدي).

81. المصنّف في الأحاديث و الآثار، ابن ابي شيبه، عبداللّٰه بن محمد بن ابي شيبه ابراهيم بن عثمان بن ابي بكر بن ابي شيبه كوفي، متوفاي 235 هجري قمري، دارالفكر، محقق سعيد محمد اللحام، چاپ اول، بيروت، 1409هجري قمري، (8 جلدي).

82. المعارف، ابن قتبيه، ابومحمد عبداللّٰه بن مسلم (213 ـ 276 هجري قمري)، منشورات الشريف الرضي، محقق ثروة عكاشة، چاپ اول، 1415 هجري قمري، قم، ايران.

83. معجم الأدباء، ياقوت حموي، ياقوت بن عبداللّٰه حموي رومي بغدادي، متوفاي 626 هجري قمري، (20 جلدي).

84. المعجم الأوسط، طبراني، ابوالقاسم سليمان بن احمد بن ايوب بن مطير لخمي شامي حنبلي (260 ـ 360 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، تحقيق محمدحسن محمدحسن اسماعيل شافعي، بيروت، لبنان، چاپ اول، 1420هجري قمري، (7 جلدي).

85. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، خوئي، سيد ابوالقاسم خوئي، منشورات مدينة العلم، قم، ايران، (23جلدي).

86. المعجم الكبير، طبراني، ابوالقاسم سليمان بن احمد بن ايوب بن مطير لخمي شامي حنبلي (260 ـ 360 هجري قمري)، دار احياء التراث العربي، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، چاپ دوم، (25 جلدي).

87. مقاتل الطالبيّين، ابوالفرج اصفهاني، ابوالفرج علي بن حسين بن محمد بن احمد مرواني اموي (284 ـ 356 هجري قمري)، ناشر منشورات الرضي ـ زاهدي، چاپ امير قم، محقق كاظم المظفر، چاپ دوم، 1405 هجري قمري.

88. مقدمة ابن الصلاح في علوم الحديث، ابن صلاح، ابوعمر عثمان بن عبدالرّحمن شهرزوري شافعي، (577 ـ 643 هجري قمري)، دار الكتب العلمية، چاپ اول، 1416 هجري قمري، بيروت، لبنان.

89. مناقب آل أبيطالب، ابن شهرآشوب، مشيرالدين ابوعبداللّٰه و ابوجعفر محمد بن علي بن شهرآشوب بن ابي نصر بن ابي حبيشي (حبيش) مازندراني، متوفاي 588 هجري قمري، مؤسسه انتشارات علامه، قم، (4 جلدي).

90. منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، ابن تيميّه، ابوالعباس تقي الدين احمد بن عبدالحليم، متوفاي

728 هجري قمري، محقق دكتر محمد رشاد سالم، موسسه الريان، بيروت، لبنان، 1424 هجري قمري، (4جلدي).

91. المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج، نووي، محيي الدين ابوزكريا يحيي بن شرف نووي شافعي (631 ـ676 هجري قمري)، المكتبة العصرية، 1428 هجري قمري، بيروت، لبنان، (7 جلدي).

92. ميزان الإعتدال في نقد الرجال، ذهبي، شمس الدين ابوعبداللّٰه محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز تركماني مصري دمشقي شافعي، متوفاي 748 هجري قمري، دار الفكر، محقق علي محمد البجاوي، (4 جلدي).

93. نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار، سيدعلي حسيني ميلاني، معاصر، مركز تحقيق و ترجمه و نشر آلاء، 1423 هجري قمري، صداقت، قم، ايران، (20 جلدي).

94. الوافي بالوفيات، صفدي، صلاح الدين ابوالصفاء خليل بن ايبك بن عبداللّٰه صفدي دمشقي شافعي (696 ـ 764 هجري قمري)، چاپ دوم، 1411 هجري قمري، (22 جلدي).

95. و ركبت السفينة، مروان خليفات، معاصر، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، چاپ دوم، 1418 هجري قمري.

96. وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، ابن خلكان، ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابي بكر بن خلكان (608ـ 681 هجري قمري)، دار صادر، محقق دكتر احسان عباس، 1398 هجري قمري، (8 جلدي).

97. وقعة صفين، ابن مزاحم منقري، ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سيار كوفي، متوفاي 212 هجري قمري، مكتبة آيه اللّٰه العظمي المرعشي النجفي، محقق عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، 1403 هجري قمري، قم، ايران.

98. هدي الساري مقدمة فتح الباري، ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن حجر كناني عسقلاني مصري شافعي (773 ـ 852 هجري قمري)، دار الريان للتراث، چاپ اول، 1407هجري قمري، قاهره، مصر.

99. هدية العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين، اسماعيل پاشا بغدادي، متوفاي 1339 هجري قمري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، (2 جلدي).

100. هذه هي الأغلال، قصيمي، منشورات الجمل.